شیرازنامه

تالیف

ابو العباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی

در حدود سنه ۷۳۴ هجری

بتصحیح واهتمام

بهمن کریمی — لیسانسیه در ادبیات

با مقابله از روی پنج نسخه قدیمی

بسرمایه کتابخانه های احمدی ومعرفت شیرازی

طهران

۱۳۵۰ — ۱۳۱۰

مطبعه «روشنائی»

به پیشگاه دوست عزیزم حضرت آقای ارام

تقدیم مینمایم

بهمن کریمی

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین

سروکار ادبا و متأدبین در انشاء رسائل و تحریر **مقالات** و مقامات ادبیه تا چندی پیش با نوشته‌ها و آثار اساتید مسلم فن بود که داد سخن را داده و آنطور که باید و شاید و قانون ادبیت اجازه میدهد در مسائل ورود و خروج میکرده اند تا آنجا که روایت میکنند از مرحوم **قائم مقام** که هر آنگاه در طبع سرشار و کلک گهربار خویش فتوری یا سستی مشاهده میکرده درگلستان شیخ اجل تفرجی می نمود و بچیدن و بوئیدن گلی از آن تر دماغ میشده و اینهمه گوهرهای گرانبها را از خود بیادگار گذاشته است. از طرف دیگر چون زبان پارسی خوب یابد آمیخته با عربی شده نازک کاریها و لطائف ادبیه هر دو زبان را توام کرده است. اساساً ادبیات بعد از اسلام رنك مخصوصی بخود گرفته و زیبائی و ظرافتی پیدا نموده است که نه در ادبیات عرب بتنهائی و نه در ادبیات فارسی قبل از اسلام شاید یافتن نظیر آن میسر نشود از این نظر بالضروره سالکین طرق ادب را از همان اوائل عادت بر این بوده است که ادبیات عرب را بخوبی فرا گیرند و حتی ضبط کردن و بخاطر سپردن مفردات لغویه که کار بسیار مشکل و در بادی نظر لغو بنظر میرسد یکی از وظایف اولیه و حتمیه کسی بوده است که میخواسته سری در میان سرهای فضلا بلند کند و در محاورات ادبی اظهار نظری نماید.

از چند سال باینطرف که پای جوانها بفرنگستان باز شده و ادبیات

اروپائی که آن نیز در محل خود ستودنیهای بسیار دارد در خلال ریشه های کهن ادبیات کنونی ماریشه دوانیده است اوضاع‌ادبی رنك‌دیگری بخود گرفته‌وغالب از نویسندگان که خیرهٔ رنك‌وجلای ظاهری‌قسمت تازه وارد شده بمضمون (**واکل جدید لذة**) بقدری مست این لذت شدند که نزدیك بود یکسره ریشه قدیمی واصلی و مقدس خودرا بخاطر رشد این شبه ریشه جوان قطع نمایندغافل از اینکه اگر نوشتهٔ **و یکتور هوگو یاشکسپیر** یا **گته** و نظایر آن از نظر اخلاقی و روحی که جنبه بین المللی را دارد حائزاهمیت‌است ده چندان از نظر الفاظ همان زبانیکه در آن نوشته شده است حائز اهمیت و جالب توجه میباشد گرچه از نظر های اخلاقی و روحی نیز بواسطه مغایر بودن اوضاع و احوال جغرافیائی و مدنی و دینی نیزغالب‌تشبیهات و استعارات و کنایات و گوشه های لطیف موجود در سایرالسنه که باتکلف‌بفارسی نقل میشود بیمزه‌و ناهنجار و ثقیل میگردد باز مددخدائی بود که مستشرقین‌را بفکر احیاءاثار متقدمین این کشور انداخت یا پاکیزگی طینت خود این جوانان‌یا هر دو علت تواماً تاثیر کردند بالاخره تازه تازه می بینیم در گوشه و کنار طالبینی برای مطالعه و نشر اثار بزرگان مشاهده میشوند و کم کم از انتشارترجمه های خالی از هر لذت و ذوق اجنبی کاسته شده بر عدد نشرات اساسی بزبان فارسی چه در موضوعات حکمتی و فلسفی و عرفانی و چه در موضوعات ادبی محض افزوده میشود و سبك چیز نویسی از آن ابتذال و هرج و مرج می توان گفت بخواست خدا تا چندی دیگر خارج شده بر مجرای ادبی واصلی

خویش باز گشت خواهد نمود . در این صورت برای توسعه میدان جولان متذوقین و متنوع ساختن منابع ادبی لازم است هر کس بقدر سهم خویش در نشر و اشاعه کتب قدیمه که در زوایای فراموشی زیر گرد غربت چندین قرن مدفون شده اند از کمك و مساعدت لازم دریغ ندارد تا مگر این گنجینه های نفیس که از دستبرد حوادث ایام وفتنه حملات عالم گیر ادب بر بادده **مغول، تیمور، افغان** بر کنار مانده است مجدداً در دسترس قرار گیرد وزبان فارسی منحط امروزی رونق شایان خویش را اخذ نماید.

من بنده نگارنده این اوراق در یکسال قبل که برای تدریس ادبیات بشیراز رهسپار شدم ازهمان ابتدا همت گماشتم که وسائل طبع **شیرازنامه** را که برحسب اظهار غالب اساتید خودم و فضلای طهران و شیراز از کتب نفیسه است فراهم سازم و نسخه هائی را که در شیراز سراغ کردم چون منحصر بدست چندنفر بود که ازفروختن آن امتناع داشتند و باعدم سابقه اشنائی بسهولت عاریه کردن آنها هم میسر نمیشد تنها باستظهار رئیس محترم ادب دوست معارف فارس حضرت آقای میرزا ابوالقاسم خان فیوضات ادام‌الله تاییداته‌العالی موفق شدم نسخ موجوده را دردسترس داشته باشم و از این حیث وسایر تشویقها ومساعدتهائیکه نسبت به بنده فرموده اند همیشه سپاسگزار ایشان می باشم

آقای بهشتی منشی محترم اداره معارف فارس که‌ازفضلای شیراز هستند در تحمل زحمت مقابله و تا اندازه اختیار صحیح از سقیم نسخ کمك شایانی به بنده نمودند واز ایشان صمیمانه تشکر میکنم

از میان نسخه‌هائی که بوسیله آقای رئیس معارف از صاحبانشان امانت

گرفته شده بود نسخه آقای شعاع الملك را که از شعرای طراز اول شیراز بلکه ایران بشمار و مقام ادبی ایشان منکری ندارد مأخذ قرار دادم ،

معزی الیه کتابخانه مفصلی دارند که محققاً کتابهای خطی ایشان چه از حیث قدمت و چه از حیث اهمیت موضوعات بنهایت درجه قابل توجه ومذاقه فضلاست وغالب ارباب ادب که بشیراز آمده‌اند برای یکدفعه هم که بوده از زیارت و باز دید نسخه های نفیس ایشان توشه گرفته اند :

« این نسخه بیست و چهار سال قبل یعنی سنه ۱۳۲۶ هجری نوشته شده و چون دونفر از اساتیدادب مانند مرحوم فرصت الدوله و مرحوم میرزاابراهیم ادیب بمعیت آقای شعاع الملك ازمقابله و بتصحیح با چندین نسخه موجود آنرا تدوین کرده‌اند اهمیت خاصی دارد »

نسخ دیگری که با این نسخه بوسیله بنده نگارنده برابری شده : اولا نسخه آقای میرزاخانی شیبانی است

« که تقریبا هشتادسال قبل یعنی درسنه ۱۲۸۸ هجری نوشته شده»

ثانیاً نسخه آقای میرزامحمد جواد کمپانی است

«که درسنه ۱۲۷۹ هجری یعنی ۷۲ سال قبل تحریر یافته است »

ثالثاً نسخه آقای حقیقت اردکانی که چون ابتدا و انتها ندارد نمی توان سال قطعی برای تحریر آن معین نمود ولی ازسبك عبارت وشیوه خط معلوم میشود که باید خیلی قدیمی تر ازسه نسخه مذکوره درفوق باشد .

پس ازطبع چندین جزو کتاب دوست عزیزم فاضل محترم آقای میرزا احمد خان ارام نسخه قدیمی که تقریباً درحدود ۸۰۰ هجری تحریر یافته بود در شیراز بدست آورده و برای این بنده بطهران فرستادند

و حضرت استادی آقای میرزاعباسخان اقبال آشتیانی نیز بر بنده لطف فرموده نسخه‌نفیسی که‌در دسترس‌خودداشتند باین بنده مرحمت‌فرمودند پس از برابری این دو نسخه باز اغلاطی چند در اوراق چاپ شده ظاهر گردید این بود که برای اطمینان بیشتر از چهارده جزوه چاپ شده صرف نظر کردم و ضررش را شخصاً متحمل شدم و از نو بطبع آن‌پرداختم

در ضمن برابری و مقابله این پنج نسخه‌با یکدیگر عباراتی بس ناسالم بنظررسید که نساخ ومحررین بقدری در آن‌عبارات تحریف وتصرف نموده بودند که جز بحال خود واگذاشتن آن چاره نبود باین لحاظ ما هم ازتصحیح‌آن عباراتصرف نظر نمودیم وبقیه‌را بذوق خوانندگان محترم واگذار میکنیم با اینهمه ادعا ندارم که این نسخه چاپ شده از هر حیث غیر قابل انتقاد باشد والبته چه در ضمن طبع وچه در ضمن تصحیح ممکن است اغلاط یا اصلاحات لازمی از نظر محو شده باشد و یا اساساً دراختیار و تمیز صحیح از سقیم بدسلیقگی بکار رفته باشد وتنها نظر اغماض آقایان محترم شامل حال این بنده ضعیف خواهدشد،

برای اینکه ذهن خوانندگان‌محترم برای درك مندرجات کتاب شیراز نامه حاضرتر گردد بی‌مناسبت ندیدم مختصری راجع باحوال مولف و تاریخ اتابکان که در این تألیف مذکور افتاده و همچنین راجع بتصوف و متصوفه که تاریخی از مشایخ شیراز آنان در شیراز نامه قلمی شده است بطور خیلی مختصر در ابتدای کتاب بعنوان مقدمه ذکر نمایم

و البته درآوردن این مقدمه بیشتر نظر بروشن شدن مندرجات شیراز نامه است و نگارنده را تألیف تاریخ اتابکان یا ایراد شرح مبسوط و مفصلی از تصوف وبزرگان درسر نیست وبهمین بیان حال عذر نقایص موجوده در مقدمه را از مطالعه کنندگان محترم می خواهد .

مولف شیراز نامه

اصل و نسب - راجع باصل و نسب و سال تولد و وفات مولف کتاب **شیراز نامه** در هیچیك از تذکرها اشارتی دیده نشد فقط در کتاب **هزارمزار** شرح بسیار مختصری در باب جد مولف **زرکوب** ایراد میکندو **ریو** (Rieu) در فهرست خود از روی خود کتاب شیراز نامه چند جمله استنباط نموده و مطلب آنرا بیان می نمایداماخود **احمدبن ابی الخیر** در چند جا از کتابش نام خود و پدر و جد مادری و سال تولد و علت تالیف کتاب و میزان معلومات و کمی از مسافرتش را با چند جمله شروع و ختم می نماید وما دراینجا یکی یکی اقوال خود او را ذکر نموده و از آن نتایج حاصله را اتخاذ میکنیم . مثلا در ذکر اسم پدرش در چند جای کتاب **شیرازنامه** صریحاً اشاره کرده و اسم میبرد چنانکه در ابتدای کتاب میگوید:

« یقول الفقیر الی الله تعالی ابوالعباس احمدبن ابی الخیر الملقب بالمعین المشتهر جده الاعلی بشیخ زرکوب الشیرازی اصلح الله شانه و اماطه عما شانه »

ودرجای دیگر در شرح حال ابو عبدالله **محمدبن عبدالرحمن المقاریضی** گوید ،

« ازپدرم شیخ الاسلام شهاب الدین حمزه زرکوب شیرازی شنیدم که اونیزاز علی بن بزغش روایت کرد که میگفت هر کس ازروی اعتقادحاجتی از محمدبن عبدالرحمن بخواهد حاجت او بر آورده خواهد شد »

و در نسب خود از طرف مادر در ضمن حکایتی از شیراز نامه‌اسم میبرد و می گوید

« **سعدالدین‌محمد بن مظفر روز بهان جد مادری اوست وسال تولدروز بهان را سنه ۶۲۷ هجری و سال وفاتش را سنه۶۸۱ هجری‌ذکر میکندپس می توان‌حدس زد که‌در سنه ۶۸۱احمدبن ابی الخیر حیات داشته است** »

روزبهان در سنه۶۸۱وفات نموده‌و پس از او پسرش **افصح‌المتکلمین فرید الملة والدین عبدالودود** قائم‌مقام اوشد و اظهار میدارد که : « **حالیه هم او مقتدا و شیخ‌الاسلام بزرگ شیراز است** »پس‌از اینجا معلوم میشود که **ابی الخیر** زمان **عبدالودود** را درك کرده و او را در سنه ۶۸۱ که بعد از پدرش شیخ الاسلام شده‌دیده بنابراین مدعی باید قبول کرد که **احمد بن ابی الخیر** در این زمان مسلماً شخصی ۱۰ الی ۱۲ ساله بوده که می توانسته است در هنگام شیخوخیت آن‌ایام را بخاطر آورد زیرا خاطرات طفلی را تا بیش از ده سالکی نمی توان بیاد آورد و فقط گرده از آنها در نظر مجسم‌است ومی توان گفت که بکلی‌آن خاطرات محو شده وازیاد رفته است .

احمدبن ابی‌الخیردر ذکر شرح حال‌طبقه ششم ازمتن همین کتاب راجع بعلما بشرح حال خود می‌پردازدو صریحاً اظهار میداردکه من در خدمت آن‌طبقه از علما بتحصیل مشغول‌بودم واز ایشان‌استفاده‌های بسیارنمودم و مامن‌باب مثال شرح حال چند نفر از علما راباختصار

در اینجا نقل میکنیم تـا کمی از تاریخ حیات مولف روشن شده باشد،

در شرح حال محمد صفی گوید :

« کتاب کنز خفی ازمصنفات جد بزرگوارش صفی الدین عثمان کرمانی را درخدمت او خوانده ام و بعضی قسمتهای کتاب مصابیح را بقراءت و برخی دیگر را بسماع در حضرتش استفاده کرده ام و اظهار میدارد که در سنه ۷۲۰ هجری فوت نموده وقبرش را نیز معین میکند »

و در شرح حال ابو سعید محمدالسیرافی گوید :

«کتاب توضیح کشاف را استماع از آن حضرت کرده ام و کتاب مفتاح العلوم فی المعانی و البیان تمام درحضرتش خوانده ام و او در سنه ۷۲۱ هجری بجوار رحمت حق پیوست و قبرش زیارتگاه است»

در شرح حال ابراهیم زنجانی گوید :

« تاریخ منهاج و طوالع را از اول الی آخر در حضرت او خوانده ام و او در سنه ۷۲۲ عزیمت سفر دریا کرد و در شهر دلّی با دلی پر حسرت جهان را وداع گفت »

و در شرح حال عبدالرحمن علی بزغش گوید ،

«بعضی قسمت های کتاب عوارف را در تاریخ ۷۱٤ درحضرتش خواندم وبخط مبارك اواجازه اجتهاد حاصل نمودم وفات اورا در سال ۷۲٤ اسم میبرد»

و در شرح حال منصور بن مظفر اشاره میکند،

« کتاب صحیح بخاری را نزد او قرائت کردم و از خدمت او

استفاده بسیار بردم و کتاب مصابیح را از اول الی آخر نزد او خوانده و اجازه اجتهاد درجه اول از او حاصل نمودم واین شیخ در سنه ۷۳۳ وفات یافته و قبرش را نیز معین میکند »

در شرح حال علی بن مسعود گوید :

« بکرات بشرف صحبت مبارکش استسعاد نمودم و استفاده کاملی از کلماتش کردم و احادیث نبوی و تاریخ مشایخ در خدمتش در کتابی جمع نمودم و در سنه ۷۱۷ در کازرون در خدمتش درك فضائل میکردم و در سنه ۷٤۵ در کازرون در خانقاهی که موسوم بان حضرت است وفات نمود و قبر مبارکش اکنون زیارتگاه سالکان وصدیقان روی زمین است »

پس از این بیانات معلوم شد که **احمدبن ابی الخیر** تقریباً ۱۰ الی ۱۲ سال قبل از سنهٔ ٦۸۱ متولد شده و تا سنهٔ ۷٤۵ که خود ذکر میکند از او اطلاع داریم و با در نظر گرفتن چند سالی هم که بظن غالب بعد از تالیف کتاب و سنهٔ ۷٤۵ زنده بوده است عمر تقریبی اودرحدود ۹۰ سال خواهد بود .

از قرائنی که از کتاب شیراز نامه بدست میاید معلوم میشود که تحصیلات او در نزد اشخاصی که در فوق ذکر شان گذشت قبل از سنهٔ ۷۳٤ (یعنی قبل از تألیف کتاب شیراز نامه و سفر ببغداد) بوده است زیرا اوچنانکه اشاره میکند آخرین سال مجلس درسش را در سنهٔ ۷۲۱ اسم میبرد. در مسافرت کازرون احمدبن ابی الخیر مسافرت و جهانگردی بسیار کرده و اغلب نقاط فارس را گردش نموده و دیده است و سفری هم چنانکه شرحش در بعد بیاید ببغداد کرده و علت تألیف این کتاب هم مسافرت او ببغدادبوده است

این شخص بجز **شیرازنامه** تألیفات دیگری نظماً و نثراً داشته که

اسفانه‌از بین رفته و اثری هم از آنها باقی نمانده و تذکره نویسان
اسمی از آنها ذکر ننموده اند ولی خودش در ضمن این کتاب
نها اشاره میکند، مثلا **کامل التواریخی** بخودش نسبت میدهد که
ون در دست نیست از مضمونش هم اطلاعی در دست نداریم گذشته
این شاعر هم بوده و شعر می سروده است و در این کتاب چند
اشعاری ذکر کرده و بخود نسبت داده است مثلا در صدر کتاب
ای فاتحه اشاره میکند

نکه بتدبیر کار سازی دولت قاعدهٔ نونهاد جود و کرم را
بیت او همچوخاك راه‌شمرده حاصل کیخسرو وخزانهٔ جم‌را
کندآثار دوستکامی جودش ازدل‌درویش بیخ و ریشهٔ غم‌را
ز بسر سفرهٔ مکارم او کس پر نکند لقمه نیاز شکم را

شیراز نامه و علت تألیف آن

انکه خود مولف گوید مدتی که دربغداد سکونت داشته روزی در
لس جمعی از دوستان حاضر بوده و از هر دری سخن بمیان
مده است اتفاقاً درضمن صحبت یکی از ایشان مزایای بغداد را
نظر سایرین جلوه گر میسازد و بذم شیراز میپردازد و درضمن
تاب **بغدادنامه** را که تالیف یکی از حضار بوده بنظر ابوالعباس
ساند و او تصمیم میگیرد که کتابی در اوصاف شیراز برشتهٔ
ف آورد پس از مراجعت از بغداد بشیراز کتاب **شیرازنامه را**
نهج **بغدادنامه** تالیف می نماید مشتمل برخصوصیات و مزایای
از مانند خصوصیات ومزایای بغداد.
ته‌ای که شایسته است طرف توجه ادبا وخوانندگان لرام قرار

گیرد مقایسه صاحب این کتاب (**احمدبن ابی الخیر**) و صاحب المعجم (**شمس قیس رازی**) و صاحب کتاب گلستان (**شیخ سعدی**) وصاحب تاریخ وصاف الحضرة (**عبدالله بن فضل الله**) میباشد این چهار نفر در صورتیکه همه در یك عصر یا بچند سال فاصله میزیسته اند ابداً اسمی از یکدیگر در نوشتجات خود یاد نکرده اند و چون مقایسه این چهار نفر با یکدیگر از بحث ماخارج است فقط بمقایسه صاحب تاریخ شیراز نامه با سه نفر دیگر اکتفا میکنیم

احمد بن ابی الخیر با اینکه ٤٠ الی ٥٠ سال بعد از شیخ سعدی کتاب خود را تألیف نموده و از بعضی مشایخ قبل از سعدی و زمان او وبعد از اورا اسم برده و از بعضی از امراء زمان سعدی ذکری بمیان آورده ابداً از شیخ سعدی سخنی نگفته در صورتیکه سعدی همان امرا و بزرگانی را که ابن ابی الخیر اسم میبرد میستاید مثلا درمدح انکیانو از امراء مغول می گوید :

بس بگردید و بگردد روزگار   دل بدنیا در نبندد هوشیار

. . . .

و باز در مدح شمس الدین حسین اشاره میکند

هر که برخود نشناسد کرم بار خدای

دولتش دیر نماند که کفور است و کنود

وراجع بابو بکر سعد گفته :

براه تکلف مرو سعد یا   اگر صدق داری بیار و بیا

تو منزل شناسی و شه راه رو   تو حق گوی و خسرو حقائق شنو

ازطرف دیگر نمی توان انکار کرد که سعدی ٥٠ سال پس از فوتش صیت فضائل و کمالات اودر جهان آنروزی منتشر نشده باشدچون

ﺧﻮد شیخ در چندین جا از گلستان و بوستان نظماً و نثرا خود را
ستوده و اظهار میدارد که در زمان حیاتم مرا اشتهار وصیت فضائل
اقصی بلاد رفته بود مثلا می گوید :
ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده وصیت سخنش که
ربسیطزمین رفته وقسب الجیب حدیثش که چون‌شکرمیخورند
رقعهٔ منشاتش که چون کاغذ زر میبرند بر کمال فضل وبلاغت
و حمل نتوان کرد)
صد سعدی و همام که اغلب تذکره نویسان بدان اشاره کرده اند
جای انکار نیست و باز او گوید :
همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است . . . . . .
دلیر امدی سعدیا در سخن . . . .)
سعدی اندازه ندارد که چه‌شیرین سخن‌است . . . . : . .
مردم همه دانند که‌در نامه سعدی مشکی است که‌در نامهٔ عطار نباشد)
اینهمه جای تعجب است که چرا احمد بن ابی الخیر از سعدی اسم
برده است
ر باب ابن ابی‌الخیر می‌توان گفت که‌چون او درکتابش از بزرگان
تصوفه اسم می برد شاید سعدی بدان پایه نرسیده باشد تا ازاو ذکری
میان‌آید اما جای این‌صحبت هست که‌آیا شعری هم نمی توانست از او
سبیل شاهد مثال و شیرینی کلام در کتاب خود ایراد نماید ولی
اجع بمؤلف وصاف‌والمعجم جز بی انصافی اندو نسبت بشیخ ما چیز
یگری نمی توان تصور کرد زیرا این دو از شعرائی اسم برده و از
نها اشعاری ذکر نموده اند که در مقابل سعدی نسبت قطره بدریاست
ابر این بجز داشتن غرض و حسادت علت دیگری را در این مسامحه
غفلت نمی توان جست .

— فارس —

در این فصل صحبت و گفتگوی ما ازفارس و شیراز و توابع و بقا
و مدارس ومحلات و دروازه های آن خواهد بود اما این مبحثی بسیا
مفصل و کلام را بطول می انجاماند این بنده تنها برای روشن شد
مطلب کتاب شیراز نامه مختصری از آن مفصل برشتهٔ تحریر می آور
تا اگر وقتی بدست آوردم تمام گوشه های این‌مقدمه را بطورتفصیا
در حاشیه ای ایراد خواهم نمود ،
عرض شیراز بیست و نه درجه وسی و شش دقیقه وطول آن از گر
نیچ پنجاه و دو درجه و چهل و سه دقیقه .
قبل از اسلام چنانکه در شیراز نامه ذکر افتاد مملکت فارس را به پن
بهر منقسم کرده و هر بهری را **کوره** یا **خوره** میگفتند بترتیب ذیل
اول کورهٔ اردشیر پایتخت آن جور که فیروز آباد کنونی است
دوم کورهٔ استخر پایتخت آن استخر که حالیه زمینهای آن اطراف ر
مرودشت مینامند و خرابه های تخت جمشید درآنجا واقع‌است .
سوم کورهٔ داراب کرد پایتخت آن شهر داراب که بکلی ویران شد
ولی یکفرسخ در شمال آن شهری ساخته اند وداراب معروف گردید
(این داراب با داراب قدیمی فرق دارد)
چهارم کورهٔ شاپور پایتخت آن شاپور که خراب و خرابه های آ
امروز در سه فرسخی شمال قصبهٔ **کازرون** افتاده .
پنجم کورهٔ قباد پایتخت آن شهر ارّکان که اعراب ارّجان میگفتند ول
بکلی خراب گشته ودرنیم فرسخی آن شهر بهبهان را آباد نموده‌اند
بعد از استیلای عرب بر ایران و خرابی شهر ها و از بین رفتن آن

وگذشتن مدت مدیدی فارس را بچهار قسمت منقسم کردند :
اول شبانکاره طول آن ۸۰ فرسخ و عرضش ۴۰ فرسخ ازطرف مشرق و شمال محدود بـه نواحی بلوچستان و بلوك جیرفت وسیرجان وشهر بابك کرمان و بلوك بوانات از مغرب بسروستان و فسا و جهرم و از جنوب بلارستان و اکنون بچند بلوك منقسم است مانند : اصطهبانات، نیریز ،داراب . رونیزسبعه. رودان احمدی، بشاگرد وغیره پایتخت آن شهرایگ کهاعراب ایج گفتندی اما اینشهر ازبین رفته واصطهبانات در چهار فرسخیاینشهر بنا گردیده است پیش از این شبانکاره معروف بوده چنانکه در شیرازنامه هم ازشبانکاره وبلوك آن صحبتی بمیان آمده ولی امروز کمتر اسم شبانکاره بردة میشود .
دوم ناحیهٔ فارس طول آن ۱۲۵ فرسخ و عرضش ۹۰ فـرسخ پایتخت آنشیراز.
سوم ناحیهٔ کوه کیلویه طول آن ٦٥ فرسخ و عرضش ۴۰ فرسخ .
چهارم لارستان طول آن ۹۰ فرسخ وعرضش ۵۰ فرسخ.
پایتخت تمام مملکت فارس (قبل ازاسلام هر پنج کوره و بعد از اسلام هرچهار ناحیه) استخر بودة است ولی اکنون پایتخت فارس شهر شیراز است .
بگـفتهٔ عموم مورخین و حتی صاحب کـتـاب شیراز نامه در سنهٔ ۷۴ هجری محمدبن یوسف ثقفی برادر حجـاج بن یوسف در نه الی ۱۰ فرسخی جنوب استخر شهر شیراز را بنیـاد ساخت و روز بروز بر اهمیت آن افزود تا آنکه بیشتر مردم استخر جلای وطن کردة و در شیراز مقیم شدند در سال ۳۶۳ جای بر مردم چنان تنگ شد که امیر

عضدالدوله در بیرون درب سلم شهری ازنو بنا کرد وآنرا کرد خسرو نام نهاد (کرد بمعنی شهر است) و بازار آنرا سوق‌الامیر می گفتند در این کتاب که بین سال ۷۴۳ - ۷۴۴ تألیف شده میگوید اثری از آن باقی نیست ولی حالیه دهات پائین آنرا شیب بازار گویند .

در سال ۴۳۶ امیرابوکالنجار بن امیر ابو شجاع سلطان‌الدوله خرابه‌های استخر را هموار کرد و در آنجا زراعت بر قرار نمود در آن زمان اثری ازآن‌شهر جز تخت جمشید نماند دراین سال ابوکالنجار باروئی بر شیراز ساخت .

در سال ۵۷۰ اتابك تکله تجدید باروی شیراز نمود و صاف گوید در زمان غازان خان بالتماس اهالی باروئی بر شیراز ساختند و بردورش خندقی حفر کردند (۷۰۱ - ۷۰۲).

درسال ۷۲۵ بفرمان سلطان شاه محمود انجو والی فارس تجدید باروئی کردند .

در سال ۷۶۷ برج و باروی شیراز بفرمان شاه شجاع مرمت جدیدی شد .

درسال ۸۰۴ میرزاپیر بداق والی‌فارس پسر امیر جهانشاه قراقیونلو باز تعمیری در برج و باروی شیراز بعمل آمد.

در سال ۱۰۶۲ نواب صالح خان ازجانب نواب شاهرخ شاه نادری والی مملکت فارس بسیاری از بقاع و مدارس و مساجد و مساکن شیراز را معین کرده باروئی‌بر گرد آن کشیدند.

درسال ۱۱۸۰ که نواب کریم خان زند شهر شیراز را پایتخت کردند آبادیهای بسیارنمودند ازقبیل‌بازاروکیل، حمام وکیل، آب انبار وکیل،

خیابان زند و غیره و غیره و حصاری از گچ و سنگ بر شهر شیراز بنا کرد که امروز هم در بعضی ازخیابانهای شیراز نمایاناست وخندقی در دور شهر بنیاد نمودند امروز خندق بکلی از بین رفته و تانزدیك حصار کریم خان بلکه بیشتر و بالاتر عمارات‌زیاد ساخته شده که همه مسکون است اماهنوز چندین بارو وحصار درخارج شیراز نمایاناست یکی که کاملا برجاست سد وکیل و دیگری را که ریخته و افتاده اسمی نمیدهند .

در سال ۱۲۰۷ بفرمان آقا محمد خان قاجار برج و باروی شیراز را خراب کردند .

در سال ۱۲۱۲ نواب حسینقلیخان برادر فتحعلی شاه باروی جدیدی درشیراز برقرار نمودند .

در سال ۱۲۱۸ نواب حسینعلی میرزای قاجار فرمانفرما باروی دیگری بر باروی‌وکیل بساخت.

در سال ۱۲۳۹ زلزله اغلب باروهای شیرازراخراب نمود .

اکنون که سال ۱۳۵۱ است از حصار و باروهای شیراز چیزی بجا نمانده است و اغلب حصار ها در زیر عمارات قرار داردو شهری را که در زمان قدیم بنا کرده بودند اهالی ترك گفته در شمال شرقی و غربی منازل عالی ساخته اند .

آب شیراز عموماً از چاه است فقط یکی دو چشمه معروف در شیراز جاری است ازجمله رکن‌آباد است که شعرا اغلب ومخصوصاً حافظ و سعدی اشاره بسیار بدان کرده اند حافظ گوید

زرکن آباد ما صد لوحش‌اله — که‌عمرخضر می بخشد زلالش

رکن آباد یا آب رکنی را در سال ۳۳۸ در یك فرسخ و نیمی شمال شیراز رکن الدوله حسن دیلمی احداث نمود آبش از تنك اله اکبر گذشته و صحاری اطراف مانند مصلی و باغ جهان وباغ نو و تکیه هفت‌تنان‌وچهل تنان وحافظ‌رامشروب میکرده‌ولی‌امروزه آبی بسیار کم (وبقول یکی ازظرفا اگر کسی یکدفعه وضو تازه کند تمام میشود) دیگر قنات زنگی یاآب زنگی است که در سال ۵۶۰ هجری اتابك مظفرالدین زنگی بن اتابك مودود سلغری احداث کرده است
دیگر قناتی که در بقعه سعدی جاری است و نسبة آب کافی داشته و زراعت وآبیاری آن صفحات را کفایت میکند

محلات امروزی شیراز

شهر شیراز در زمان معموری دوازده دروازه و نوزده محله داشته که حالیه دروازه ها از بین رفته ولی بهمان اسم باقی است اما اغلب محلات بجامانده است دور شیراز حالیه بیك فرسخ و نیم میرسد نواب کریم خان زند وکیل شیراز را بشش‌دروازه قسمت‌کرده‌اند و یازده محله برای شیراز معین نموده اند .

(دروازه بیضا ـ دروازه جباجی ـ دروازه سعادت آباد ـ دروازه فسا ـ دروازه گوسفند ـ و دروازه خاتون را موقوف داشتند)
(از طرفی دیگر محله باغ نو ـ محله باهلیه ـ محله درب کازرون محله دشتك ـ محله سراجان ـ محله شاه چراغ ـ محله شیادان ـ و محله موردستان را جزء محلات دیگر حساب نموده اند)، اول دروازه باغ شاه در شمال شیراز ـ دوم دروازه اصفهان در وسط شمال و مشرق شیراز قدیم آنرا دروازه استخر می گفتند ـ سوم

دروازه سعدی که مقابل تکیه شیخ سعدی در مشرق شیراز است در قدیم آنرا دروازه گازرگاه گفتندی چون گازران درآنجا جمع بوده اند - چهارم دروازه قصابخانه در قدیم آنرا دروازه فسا می گفتند - پنجم دروازه شاه داعی (که دراصل شاه الداعی الی الله بوده و نام یکی از مشایخ است در قدیم آنرا درب سلم گفتند، کتاب مزارات اشاره می کند که درب سلم منسوب است بابو زکریا سالم بن عبدالله ازقدمای شیراز) این دروازه میان جنوب و مغرب شیراز است - ششم دروازه کازرون درمغرب شیراز. اما یازده محله، محله اسحق بیك - بازار مرغ - بالا کفت - درب شاهزاده - میدان شاه - محله درب مسجد - سرباغ - سردزك - سنك سیاه - لب آب - (محله یهودان از این محلات خارج است)

۱ - محله اسحق بیك محدود است به محله درب شاهزاده ومحله بالا کفت و محات لب آب و محله بازار مرغ

۲- محله بازار مرغ که دراصل دو محله بوده یکی محاه شاه چراغ و دیگری بازار مرغ و اکنون هر دو محله را بازار مرغ گویند محدود است بمحله اسحق بیك و محله لب آب و محله درب شاهزاده و محله میدان شاه و محله درب مسجد و محله سردزك

۳ - محله بالا کفت (کفت بکسر کاف وسکون فاوتا در لغت فارسی بمعنی دوش که بعربی کتف گویند) و این محله را بالا کد وبال کد نیز گفته اند کریم خان این محلت را باباغ نویك محله قرارداد (کتاب مزارات که در سال هشتصد و کسری تالیف شده مزارسید علاءالدین حسین و مزار ابومحمد روزبهان فسائی بقلی و مزار

شیخ ابوزرعه اردبیلی و مزار زاهده خاتون مشهور بخاتون قیامت را در محلت باغ نوشیراز دانسته و امروز در محلت بال کداست)
این محله‌میان‌مشرق و جنوب شیراز محدود است بمحله درب شاهزاده و محله اسحق بیك و محله لب‌آب .
٤ـ درب‌شاهزاده اززمان نواب کریم‌خان محله‌شیادان ومحله موردستان یك‌محله گشته وامروز موردستان گذری‌از گذرهای‌درب شاهزاده‌است
این محله محدود است بمحله بازار مرغ و محله میدان شاه ومحلۀاسحق بیك و محله بالا کفت
٥ ـ محله درب مسجد محدود بمحله میدان شاه و محله سرباغ و محله بازارمرغ است .
٦ـ محله‌سرباغ،این‌محله محدود است بمحله میدان شاه ومحله‌سنك سیاه و محله سردزك و محله درب مسجد
٧ـ محله‌سردزك،این اواخر که حصار شیراز اندکی کوچك شد محله دشتك‌و سردزك را یك‌محله نموده اند و این دورا سردزك می گویند و قدری از محله دشتك را جزو محله لب آب قرار داده اند این‌محله محدوداست بمحله بازارمرغ ومحله سرباغ و محله سنك سیاه ومحله‌لب‌آب.
٨ـ محله سنك‌سیاه اززمان کریم خان ببعد محله درب کازرون را جزء این محله کرده‌اند این محله محدود است بمحله میدان شاه وسرباغ و سردزك و باروی مغربی شهر شیراز
ـ محله‌لب آب از زمان سلطنت کریم خان محله سراجان جزء محله‌لب آب شد این محله‌محدود است بمحله بالا کفت‌ومحله اسحق بیك و محلۀ سردزك وباروی جنوبی شهر .

۱۰ـ محله میدان شاه محدوداست بمحله درب شاهزاده و حصار شمال شیراز و محله سنك سیاه و محله سرباغ و محله بازارمرغ و محله درب مسجد و محله یهود. حکیم قاآنی از محله میدان شاه شیراز است .

بقاع شیراز

شاه چراغ(محله بازار) سید میر محمد (محله بازار) سید علاءالدین حسین (در قبرستان محله باغ نوشیراز) سید امیر علی بن حمزه (در خارج دروازه اصفهان شیراز) امامزاده ابراهیم (در نزدیکی حصار شیراز قریب بدروازه درب سلم) سید عبدالله (در ملتقای محله اسحق بیك و محله بازارمرغ) بی بی دختران(میدان شاه) خاتون قیامت(درخارج حصار شیراز نزدیك دروازه قصابخانه) ام کلثوم (در قبرستان ام کلثوم کتاب مزارات از قبر او اظهار بی اطلاعی میکند اما از کتب دیگر مستفاد میشود که بدرب سلم بوده است) اصیل الدین عبدالله علوی (لب آب) علی بن عربشاه دشتکی (قبرستان مسجد عتیق شیراز) ابراهیم حسینی حسن دشتکی (قبرستان مسجد عتیق) سید حسن کیا (بین بازار وکیل و مسجد وکیل) شیخ شمس الدین محمد شیرازی (محله لب آب) شیخ ابومحمد روز بهان (بالاکفت) شیخ ابوزرعه(محله باغ نو شیراز متصل بلب آب) شاه مندز (محله سردزك) بابا کوهی(کوه شمالی شیراز) هفت تنان (در شمال شیراز اسم آن هفت نفر را نیافتم) ابوعبدالله حفیف (میدان نعل بندان متصل ببازار وکیل) علم دار (محله سردزك) شاه شجاع(تکیه هفت تنان) سعدی (بقعهٔ سعدی) حافظ (بقعهٔ حافظ) چهل تنان (شمال شیراز) سید

حاجی غریب (ملاصق بدرب کازرون شیراز) شاهزاده محمد (در خارج دروازه کازرون شیراز) شاهزاده حسین (در خارج دروازه اصفهان شیراز) وصاف شیرازی (بین چهل تنان و حافظ) شاه‌داعی (تکیه شاه داعی) سبز پوشان (کمر کوه جنوبی شیراز)

شعرای شیراز

درتواریخ و تذکره‌ها مانند مجمع‌الفصحا وهفت اقلیم ولباب‌الالباب وتذکرة الشعراء دولتشاه وغیره وغیره شرح وبسط زیادی راجع بشعرا دیده میشود لذا صحبت از شعرا در این مقام بی مورد ولی چون صحبت از فارس بمیان آمد بی‌مناسبت ندیدم که فقط بذکر اسامی چندنفر اکتفا کنم اعمی شیرازی - ادیب شیرازی - امری شیرازی - انور شیرازی - مولانا اهلی شیرازی - بسمل شیرازی - بیدل شیرازی - بیمار شیرازی - توحید شیرازی - حافظ شیرازی - حجاب شیرازی - خاکی شیرازی خرم شیرازی - رحمت شیرازی - رضای شیرازی - زکی شیرازی - سامانی شیرازی - سعدی شیرازی - شوریده شیرازی - عرفی شیرازی - کوهی شیرازی - مجد همگر شیرازی - محرم شیرازی - مرشد شیرازی - مشتاق شیرازی - مکتبی شیرازی - منظور شیرازی -

— مساجد شیراز —

مسجدعتیق (مشهور بمسجد جمعه، سعدی گوید: تانشنوی زمسجد آدینه بانگ صبح یا ازدرسرای اتابك غریو کوس. بانی مسجد عتیق شیراز بگفته ناصر الدین بیضاوی در نظام التواریخ عمرو لیث صفاری در سنه ۲۸۱ میباشد)

مسجد نو (مسجدنورا اتابك سعد بن زنکی درسال ۵۹۰ بنیاد نهاده است)

مسجد مشیر (مسجد مشیر را حاجی میرزاابوالحسن خان مشیرالملك وزیر در سال ۱۲۶۵ شروع و در سال ۱۲۷۴ باتمام رسانید)
مسجد نصیر الملك (حاجی میرزا حسنعلیخان نصیرالملك پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام‌الملك در محله اسحق بیك بنا کرد)
مسجد قوام (بانی آن‌حاجی‌محمود تاجرشیرازی جداعلای حاجی‌میرزا علی اکبر قوام الملك است)
مسجد چکمه دوزها (حاج علی تاجر مشهور بچکمه دوز درسال ۱۲۸۰ بانجام رسانید)
مسجد آقا با با خان (آقا بابا خان نامی در محله اسحق بیك شیراز در سال ۱۳۳۷ این مسجد را ایجاد ساخت)
مسجد حاجی باقر (حاجی باقر در سال ۱۲۷۶ در محله سر دزك بنا نموده است)
مسجد حاجی میرزا محمد (درمحله‌سر باغ درسال ۱۲۴۰ با آب انباری حاجی میرزا محمد بنا کرد)
مسجد طبّالان (درجوار مسجد جمعه بنا شده)
مسجد حاجی غنی (این مسجد را در سال ۱۳۰۰ حاجی محمد حسن اسمعیل بیك از نو عمارتی ساخت بین بازار وکیل و دروازه اصفهان افتاده)
مسجد ایلخانی (جانی‌خان ایلخانی قشقائی درمیدان شاه درسال ۱۲۲۰ بنا کرده است)
مسجد نوری (این مسجد در محله درب شاهزاده بنا شده است)
مسجد مولاها (حاجی محمد صادق تاجر اصفهانی آنرا تعمیر نمود در محله درب شاهزاده است) و چندین مسجد خرابهٔ دیگر

— مدارس شیراز —

مدرسه منصوریه (از بناهای امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی در سال ۸۸۳ در محله دشتک که امروز جزو سردزك و لب آب محسوب میشود)

مدرسه خان (از بناهای امامقلی خان والی فارس بین محله بازار مرغ و محله اسحق بیك)

حسینیّه یا مدرسه قوام (از بناهای حاجی میرزا علی اکبر قوام الملك در محله بالا کفت در سال ۱۲۷۰)

مدرسه آقا با با خان (در محله درب شاهزاده جنب بازار وکیل و مسجد وکیل آقاباباخان درسنه ۱۲٤۰ باتمام رسانید حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی شروع نموده بود)

مدرسه سید علاء الدین حسین (در محله بالا کفت)

مدرسه هاشمیه (در محله بالا کفت در سال ۱۰۳۹ حاجی محمود تاجر ساخته است)

مدرسه حکیم (در محله بازار مرغ افتاده)

مدرسه باهلیّه (در محله سردزك)

مدرسه دختر (در محله بالا کفت نزدیك دروازه قصابخانه)

وچند مدرسه خرابه دیگر که صورت مدرسه ندارد برای اطلاع بیشتری رجوع شود بکتاب طیف الخیال تألیف محمد مؤمن بن حاجی محمد قاسم

— قلاع فارس —

قلعه استخر مشهور ترین قلاع فارس است شمال قریه فتح آباد مرودشت افتاده است در کتاب شیراز نامه هم اشاره باستخر دارد عضد الدوله در در سال ۳٦۰ آب انباری بر فراز این کوه ساخته است

قلعه اشکنوان - کوهی است در بلوك ابرج با یك فرسخ فاصله بین جنوب ومشرق دشتك است عمیدالدین افزری را اتابك سعد درا شکنوان محبوس کرد و دو قطعه شعر فارسی و عربی که در شیراز نامه ذکر افتاده است بخدمت سعد فرستاد و در این قلعه مرد

قلعه ایج - دربلوك اصطهبانات است درسال ٤٠٧ نظام الدین محمود شبانکاره آب بان کوه آورد وحصار کشید و نام آنرا دارالامان نهاد

قلعه پهن دز - برتیغه کوه مشرقی شهر شیراز بمسافت نیم فرسخ چسبیده بباغ دلگشای شیراز واقع است بعضی اورا قلعه فهندز و برخی دیگر قهندز جماعتی دیگر کهن دژ دانسته و امروز قلعه چاه بندر میگویند

قلعه تبر جهرم - در بلوك جهرم واقع شده است و راه پیچاپیچ بسیار مشکلی دارد .

قلعه رُنبه - چهار فرسخ مشرقی شهرداراب ابتدای آن تنك کوهی است در کتاب شیراز نامه از تنگ دنبه صحبت میدارد کویا همین تنك رنبه باشد

قلعه سیاه - دو فرسخ طرف شمال فهلیان ممسنی است

— مختصری از تاریخ سلاجقه و اتابکان —

ایران غربی بعد از فوت ملکشاه ساجوقی بممالك مختلفه تجزیه شد و علاوه برمازندران که دردست اسپهبدان طبرستان بود وارّان وشروان که خاندان شروانشاهی برآن سلطنت میکردند بقیه یعنی ری واصفهان وهمدان وآذربایجان در دست پسران ملکشاه و برادر زادکان او بود و این جماعت مادام که سلطان سنجر حیات داشت اورا بر خود رئیس می دانستند و دولت سلجوقی رسماً تجزیه نیافته بود از سال ٥٥٢ ببعد

یعنی از تاریخ فوت سنجر این ممالك بین برادر زادکان سنجر تقسیم و بواسطه نزاع ایشان با یکدیگر بولایت چند مجزا شد و چون غالب این سلاطین سلجوقی بعد از سنجر در تحت امر امرا و بزرگانی باسم اتابك بودند سلاطین سلجوقی ایران غربی چندان ازخود قدرتی نداشتند و قدرت حقیقی در دست اتابکان بود و این اتابکان علاوه بر ایران غربی درموصل وحلب وفارس ولرستان نیز بنام‌سلاجقه‌حکومت‌میکردند

سلاجقه بچهار دسته بزرگ تقسیم میشوند :

اول‌سلاجقه بزرگ یعنی سلاطین اولی این سلسله از طغرل تاسنجر

دوم سلاجقه کرمان یعنی اولاد عماد الدین قرا ارسلان قاوردبن جغری

سوم سلاجقه عراق وکردستان یعنی‌اولاد محمود ومحمد برادران سنجر که آخرین‌ایشان طغرل سوم است که درسال ۵۹۰ درجنگ با خوارزمشاه سلطان تکش وقتلق اینانج اتابك آذربایجان بقتل رسید

چهارم سلاجقه شام‌یعنی فرزندان تتش بن‌الب‌ارسلان که سلسله‌ایشان چندان دوامی نکرد و ۲۴ سال بیشتر طول نکشید

غیر از این چهار دسته سلاجقه در اسیای صغیر یعنی بلادی که در ایام سلاجقه ببلادرم معروف بوده سلسله بزرگی از سلاجقه بنـام سلاجقه روم تاسیس یافت که تا ایام حمله سلاطـین اخری ایلخانیان ایران یعنی اولاد هلاکو درآسیای صغیر قریب ۲۳۰ سال سلطنت کرده اند واگرچه تاریخ این سلسله چندان بتاریخ‌ایران مربوط نیست ولی چون زبان رسمی دربار این سـلاطین فارسی بوده در زمان حکومت ایشان بر بلاد رم زبان و ادبیات فارسی در آن‌دیار رواج فوق العاده گرفته و در ایام استیلای مغول در ایران بلادتابعه

این سلاطین ملجاء علماء و شعرا و ادبائی شده است که از جلوی سیل هجوم مغول از ایران فرار میکردند و یك عده از اثار مهم ادبیات فارسی بنام سلاطین سلجوقی رم است و دنباله اقدامات ایشان در رواج بازار نظم و نثر فارسی بترکان عثمانی که جای ایشان را گرفته اند منتقل شده و بر اثر همین تربیت بوده است که زبان فارسی حتی تا ۲۰ سال قبل زبان ادبی دربار قسطنطنیه و فضلای ترك محسوب میشده

جدول اسامی سلاجقه

الف- سلاجقه بزرك - سلاجقه بزرگ ازطغرل (۴۲۹ هجری) شروع میشود و بسنجر (۵۱۱ - ۵۵۲ هجری) ختم میگردد و این سلسله را خوارزمشاهیان و موید آی ابه منقرض کردند

ب- سلاجقه کرمان - سلاجقه کرمان ازعماد الدین قرا ارسلان قاورد (۴۳۳ هجری) شروع شده و بمحمد ثانی (۵۸۳ هجری) ختم میگردد و نیز انقراض این سلسله در ۵۸۳ بدست ترکان غز اتفاق افتاده

ج- سلاجقه شام - این سلسله از تتش بن الب ارسلان (۴۸۷ هجری) شروع گردیده و بسلطانشاه بن رضوان (۵۰۸ - ۵۱۱ هجری) ختم میگردد سلسله این سلاطین را اتابکان دمشق منقرض کردند

د- سلاجقه عراق و کردستان - این سلسله از مغیث الدین محمود (۵۱۱ هجری) شروع شده و برکن الدین ابوطالب طغرل ثالث (۵۷۳ - ۵۹۰) ختم میشود که ذکرش در فوق گذشت

ه- سلاجقه رم - این سلسله ازسلیمان بن قتلمش بن ارسلان یبغو بن سلجوق (۴۷۰هجری) شروع شده و بعلاء الدین کیقباد ثانی (۶۹۶-۷۰۰هجری)

ختم میگردد انقراض این سلسله بدست سلاطین مغول وترکان عثمانی اتفاق افتاد

اتابکان

ترکان سلجوقی در موقع تاسیس سلسله و حمله بایران هیچ نوع تشکیلات اداری نداشتند وچون از طوایف چادر نشین صحرا گرد بودند تمام قدرت ایشان در زور و شمشیر رؤسای ایشان بوده و هر یك از رؤسای سلجوقی برای آنکه امور قبیله خود را اداره کنند چند نفر زیر دستان را که بوفا داری ایشان اطمینان داشتند بعنوان مملوك اختیار کردند و غالب این ممالیك را ترکان سلجوقی در موقعی که در ترکستان بودند از اسرای دشت قفچاق خریده بودند و پس از آنکه سلاجقه بسلطنت رسیدند زمام غالب کارهای اداری و لشکری را در دست این ممالیك قرار دادند و بتدریج قدرت کلی در ممالك سلجوقی از آن این ممالیك گردید بخصوص وقتیکه سلاجقه بزرگ از میان رفتند و فرزندان ایشان گرفتار نفاق و ضعف گردیدند در موقع ضعف سلاجقه و تجزیه ممالك ایشان ممالیك سلجوقی هرکدام یکی از شاهزادگان سلجوقی را اسماً بعنوان سلطنت برداشتند و خود بنام نایب السلطنه و بنام اتابك رسماً سلطنت کردند و غالب این اتابکان کمی بعد سلاجقه را از میان برداشتند وخود سلطنتی مستقل تشکیل دادند ! مثلا تغ تکین که مملوك تتش سلجوقی بود و در جوانی دقاق باتابکی او منصوب شد کمی بعد در دمشق سلسله اتابکان دمشق را بنام تاج الملوك بوری دومین ایشان که بخاندان بوری نیز معروفند تاسیس نمود و عماد الدین

زنگی موسس سلسله اتابکان موصل و حلب یکی از مملوك زادگان سلطان ملکشاه سلجوقی بود و اتابکان آذربایجان اصلا از فرزندان یکی از ممالیك قفچاق که خدمت سلطان مسعود سلجوقی را میکرده اند بودند و انوشتکین جد خوارزمشاهیان از خدمه ملکشاه سلجوقی بود و ارتق جد اتابکان دیاربکر و سلغر جد اتابکان فارس هردو در قشون سلجوقی عنوان سرداری لشکر داشتند بهمین وجه مؤسسین سلسله اتابکان لرستان و اتابکان آربل در خدمت سلجوقیان سرمیکردند

الف-خاندان بوری یااتابکان دمشق- مؤسس این سلسله تغ تکین است که از ممالیك سلطان تتش بوده در سال ٤٨٨ بعنوان اتابکی پسر او دقاق حکمران دمشق معین شد و در سنه ٤٩٧ سر باستقلال بر داشت و آخرین آنها مجیرالدین انز (٥٣٤ ـ ٥٤٩) میباشد این سلسله را اتابکان موصل یعنی خاندان زنگی از میان برداشتند

ب- اتابکان الجزیره و شام یاخاندان زنگی - (٥٢١ ـ٦٤٨) اتابك عمادالدین زنگی پسر آق سنقرحاجب ومملوك ملکشاه سلجوقی بوده و از ٤٧٨ تا ٤٨٧ از جانب تتش درحلب بدفع مخالفین سلاجقه اشتغال داشت عمادالدین زنگی در سال ٥٢١ بحکومت عراق یعنی ناحیه بغداد منصوب شد و او درهمان سال موصل و سنجار و الجزیره و حران و سال بعد حلب و بلاد دیگر شام را تسخیر کردو او اولین مجاهد اسلام در مقابل صلیبیون عیسوی است و صلاح الدین ایوبی کرد از پروردگان او بوده ،

بعه از فوت عمادالدین زنگی ممالك او به پسرش نورالدین محمود و پسر دیگرش سیف الدین غازی رسید و نورالدین محمودزنگی

بعد از برادر مکرر صلیبیون را شکست داده و شام را از تعرض ایشان حفظ کرده است

بعد از پسران عمادالدین زنگی سلسله ایشان رو بضعف رفت ولی از این خاندان دو شعبه کوچك یکی در سنجار ویکی دیگر در الجزیره باقی ماندند شعبه سنجاررا درسال ۶۱۸ کردان ایوبی از میان برداشتند و باقی ماندگان خاندان زنگی جمعی باطاعت بدرالدین لؤلؤ اتابك زنگی موصل و جماعتی دیگر تحت حکم مغول رفته و بدرالدین نیز تا حیات داشت سر از اطاعت مغول نپیچید و فهرست آنها بقرار ذیل است

۱ ـ اتابکان موصل (۵۲۱ ـ ۶۳۱) اولین آنها عمادالدین زنگی و آخرین آنها بدرالدین لؤلؤ است

۲ ـ اتابکان شام (۵۴۱ ـ ۵۷۷) که اولین آنها نورالدین محمود و آخرین آنهاالملك الصالح اسمعیل میباشد

۳ ـ اتابکان سنجار (۵۶۶ـ۶۱۷) که نخستین آنها عمادالدین زنگی بن مودود و آخرین آنها محمود میباشد

۴ ـ اتابکان الجزیره (۵۷۶ ـ ۶۴۸) که اولین آنها معزالدین سنجرشاه و آخرین آنها مسعود میباشد

ج-اتابکان آذربایجان ـ (۵۳۱ ـ ۶۲۲) ـاتابکان آذربایجان فرزندان یکی از ممالیك قفچاقی هستند بنام ایلدگز که در دربار سلطان مسعود سلجوقی مورد توجه بوده و بتدریج بحکومت آذربایجان رسیده و خواهر زن سلطان را بازدواج خود درآورد .

بعد از ایلدگز دو پسر او اتابك محمد جهان پهلوان و برادرش اتابك

عثمان قزل ارسلان در خدمت سلطان طغرل سوم سلجوقی سرمیگردند و بسلطان مزبور خدمات بسیاری می نمودند ولی بعد از فوت اتابك جهان پهلوان یعنی از ۵۸۱ ببعد بین سلطان طغرل و قزل ارسلان بهم خورد و ناصر خایفـه قزل ارسلان را بدشمنی باطغرل تحریك کرد (ناصر خلیفه یکی از خلفای بی اندازه بی کفایت بوده و استاد مکرم آقای اقبال آشتیانی درشماره ای از مجله شرق شمه‌ای ازاحوال او ذکر نموده اند شرح این قصه در پیش گـذشت) اولین این سلسله شمس الدین ابوبکر و آخرین آنها مظفرالدین ازبك است .

اتابکان فارس یاخاندان سلغری - (۵۴۳ - ۶۸۶) - سلغر رئیس یکدسته از ترکمانان بوده که قبل از طغرل بیك سلجوقی در خراسان بتاخت و تاز اشتغال داشت و چون طغرل قدرت یافت سلغر بخدمت او پیوست و مرتبه خاص یافت یکی از فرزندان سلغر کـه سنقربن مودود نام داشت درزمان سلطنت سلطان سنجر بر فارس مستولی شد واز ۵۴۳ در آن سرزمین دولتی برای خود تشکیل داد

در زمان اتابك سعد چهارمین اتابك سلغری خوارزمشاه برخراسان و فارس استیلا یافت و اتابك سعد بیعت اورا پذیرفت و از این تاریخ تا سال ۶۸۶ اتابکان فارس بدادن خراج بهرکس کـه در عراق قدرت پیدامیکرد روزگار میگذرانیدند وبهمین مناسبت ایشان فارس را مدتها از انقلاب و تسلط خارجیان و مخصوصاً مغول حفظ نمونددراین وقت شهر ها و بنادری ضمیمه فارس کردند و از طرف دیگر فارس‌را مامن فضلائیکه از جلوی سیل مغول می گـریختند نمودند و یکی از جمله ایشان همان شمس قیس رازی سابق الذکـر صاحب المعجم است اولی

این سلسله سنقر (۵۴۳) وآخرین آنها ابش خاتون است (۶۶۲-۶۸۶) ابش خاتون دختر سعد بن ابی بکر بن سعد بمنکو تیمور قا آن پسر هلاگوخان شوهر کرد و سلسله سلغری ازاین تاریخ رسماً جزو ممالك مغول شد و بقعه‌ای که امروز درشیراز بخاتون قیامت مشهور و معروف است قبر اوست

ه - اتابکان لرستان - (۵۴۳ - ۷۴۰) - مؤسس این سلسله ابوطاهر بن محمد یکی از سرداران اتابك سلغر است که اورا این شخص در سال ۵۴۳ برای تسخیر بلاد لر بزرگ بمغرب ایران فرستاد وابوطاهر که در آنحدود قدرت بهم رساند بعد از طرف آباقا آن ایلخان مغول ایران بحکومت خوزستان و لرستان منصوب شد مشهور ترین اتابکان لرستان یکی اتابك افراسیاب است دیگر اتابك نصرةالدین احمد که در نیمه دوم قرن هفتم هجری سلطنت داشت وبمناسبت اینکه دو کتاب از معروف ترین کتب ادبی بنام اوست اشتهار یافته یکی تاریخ المعجم فی آثار ملوك العجم تالیف فضل‌الله حسینی قزوینی از مداحان او دیگر کتاب تجارب السلف که ترجمه ایست از کتاب منیة الفضلاء فی تاریخ الخلفاء والوزراء تالیف ابن طقطقی بانضمام بعضی اضافات که آنرا هندوشاه بن سنجر بنام اتابك نصرةالدین از عربی بفارسی ترجمه کرده اولین این سلسله ابوطاهر محمد وآخرین آنها غیاث‌الدین (۸۲۷) میباشد چنانکه درفوق قلمی گردید این سلسله در ۷۴۰ منقرض شدند ولی عده‌ای از ایشان تا ۸۲۷ در بلاد لر کوچك حکومت میکردند تا اینکه بدست تیموریان منقرض گردیدند

ــ متصوفه ــ

دراین کتاب شرح مفصلی از متصوفه و اخوان‌الصفا گفته‌ او کرده و
شیوخ این طبقه را گاهی بتفصیل و زمانی باجمال‌اسم برده‌است بنابراین
نکارنده لازم دیدم که‌شرح بسیار مختصری از آئین‌صوفیها و کمی از
سیر وسلوك آنها صحبت کنم.

متصوفه‌عموماً طریقه شناسائی نفس‌را وسیله معرفت رب میدانند واستناد
باین حدیث می کنند **من عرف نفسه فقد عرف ربه** علمای متصوفه هم
بنوعی خاص معرفت را تعریف میکنند

ازشیخ جنیدپرسیدند معرفت چیست گفت‌**هو العارف والمعروف** یعنی
معرفت و عارف و معروف یکی است

معرفت را اصحاب استدلال موثر باثر دانند واین اول مرتبه معرفت
است و عرفا اثر را بموثر فهم نمایند و محققین موثر بموثر شناسند
اگر کاتبی بر ورقی حرفی نوشت وبرلوحی سطری و بر کتابی درجی
عارف کامل در هر حرف بلکه در هر نقطه کاتب را بیابد اما معرفت
بر کمال در خواندن و دانستن درج است نزد حکما و محققین صوفیه
وجود مضاف عام ظل وجود مطلق است و حضرت واجب الوجود اعیان
موجودات را بخلعت وجود عام مشرف فرموده ووجود مشترك است میان
قلم اعلی یعنی قلم‌اول که‌مفعول ابداعی است بفعل اول که واسطه است
میان او و موجودات

مجموع‌موجودات علویه و سفلیه از نقود خزائن صفات وذخائر نعوت
الهی با نصیبند و بقدر استعداد از نفایس و کرامت و رحمة شاملة
واسعة التی وسعت کل شئی بابهره‌اند بلکه انوار صفات جامعه‌ربوبیه

درمرآت مربوبات واضح و لایح می‌نماید اما ظهور بر کمال برطریق اجمال و جـلال در آئینه نفس کامله انسانیـه اجمل و اظهر است (نقل از پاره از رسائل شاه نعمت الله ولی) برای توضیح بیشتری چند جمله از نفحات الانس جامی را عیناً نقل میکنیم :

« بدانکه مراتب طبقات مردم علی‌اختلاف درجاتهم بر سه قسم است قسم اول‌مرتبه و اصلان و کاملان و آن طبقه علیاست قسم دوم‌مرتبه سالکان طریق کمال و آن طبقه وسطی است وقسم سوم مقیمان و آن طبقه سفلی است و اصلان مقربـان و سابقـان اند و سالکان ابرار و اصحاب یمن‌و مقیمان اشرار و اصحاب شمال و اهل وصول دو طایفه اند اول مشایخ‌صوفیه که بواسطه کمال متابعت رسول‌مرتبه وصول یافته اندو بعد از آن در رجوع برای دعوت خلق بطریق متابعت مأذون و مأمون شده اند و این طایفه کاملان مکمل اند که‌فضل و عنایت ازلی ایشان را بعد از استغراق در عین جمع و لجه توحید از شکم ماهی فنا بساحل تفرقه و میدان بقاخلاصی و مناصی ارزانی فرمود تاخلق را بنجات درجات دلالت کنند

اما طایفه دوم جماعت آن اند که بعد از وصول بدرجه کمال حواله تکمیل و رجوع بخلق بایشان نرفت و غرقه بحرجمع گشتند و در شکم ماهی فنا چنان ناچیز و مستهلك شدنـد که از ایشان هرگـز خبری و اثری بساحل تفرقه و ناحیت بقا نرسد و اهل سلوك نیز بر دو قسم اند طالبان‌مقصداعلی و مریدان **وجهه‌الله‌یریدون وجهه** اما طالبان حق دو طایفه اند متصوفه و ملامتیه متصوفه آن جماعت‌اند

از

که از بعضی صفات نفوس خلاص یافته اند و ببعضی از احوال و اوصاف صوفیان متصف گشته »

نفحات الانس جامی صفحه ۶ ـ

دراین مختصر اوراق شرح کم و بسیار مختصری از هریك از موضوعها گفته شد و بیشتر از این اسباب تصدیع خوانندگان محترم را فراهم می نمود .

« شیراز چهارم اسفند ماه ۱۳۱۱
بهمن کریمی معلم فارسی و تاریخ و جغرافیا »



(فهرست مندرجات)

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

(غلطنامه)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	٦	اَحمَدبنِ	اَحْمَد بنُ
۲	۸	شأنه	شأنُه
۷	۱۱	بکلام	بکـلام
۸	۷	تَتزَوَّجْ	تَتزَوَّجِ
۹	٦	اِنَّ	اَنَّ
۱۱		۳ بواسطةِ	لواسطَ
۱۷	۱۹	معبی	مغیی
۲۰	۱٤	فَجرَرّت	فَجرِّرَتْ
۲۱	۱۳	غدار	عذار
۲۲	۱٦	آنش	آبش
۲۳	۱٤	حصیّاتش	حصیاتش
۲۳	۲۲	غضن	غصن
۳٤	٥	فایوس	قابوس
٤۲	۱۲	بلاقعِ	بَلاقعِ
٤٥	۱٥	لفَضَّلَت	لَفُضِلَتْ
٥۲	۱	یحاربهُ	یجاریه
٥٥	۷	مهانَةَ	مهانَةً
٥٥	۸	ترمیص	ترصیص
٦۰	۲۱	مرَداً	مَردّا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٣	١	اللیان	اللیّان
٦٤	٢	معاینهٔ	معاینه
٦٩	٥	سبعین ستمائه	سبعین وستمائه
٧٢	١٠	هنرور	هنروری
٧٢	٢٠	پلی	پلی
٧٣	٢	بزم دیله	برم دیله
٧٥	٢٠	سبعمائه ثلاث	ثلاث و سبعمانه
٧٦	١٤	باسنقلال	باستقلال
٧٦	٢٠	مناقضه	مغافصة
٧٨	٤	نامدارو	نامداراو
٧٨	٥	نموده	نمودند
٨٧	٢٠	ردّ وسدّ	رَدُّ وَ سَدُّ
٨٢	١	قصار	قصار
٨٤	١٠	میر	امیر
٨٤	١٥	پدر آمد	بدر آمد
٨٥	٢	تیر	بتیر
٨٥	٧	خاص	از خاص
٨٦	٥	پیگار	بیکار
٨٧	٢٠	بشرّ	بشرَ
٩١	١٦	ازحال امتلال	ازحال اعتلال بحال اعتدال
٩١	١٨	مفاوز	طرق و مفاوز
٩٥	٣	ذکرناها	ذَکَرْناها

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۳	کلماتُه	کلماته
۹۷	۲۰	پخواب	بخواب
۱۰۳	۲۰	در چامع	درجامع
۱۰۵	۲۰	رؤیها	رؤیها
۱۱۳	۲۰	شهور	شهود
۱۱۳	۲۲	سنقرا	سنقر
۱۱۶	۱۴	خمسماته	خمسمائه
۱۲۸	۱	قادر	قادر
۱۲۹	۱۲	اکنده	اکنده
۱۳۳	۷	یغْنی	یفْنی
۱۳۶	۲	القضائ	القضاة
۱۴۷	۱۶	بنوی	نبوی
۳۴۹	۵	المتبّرکِ	المتبرکَ
۱۴۹	۸	الباساه	الباساء
۱۵۱	۵	فرمان	فرمای
۱۵۱	۱۳	فبر	قبر
۱۵۷	۲	ملاصبق	ملاصق
۱۵۷	۱۱	دشنك	دشتك

ضمیمه غلطنامه

در حین طبع کتاب از آخر سطر (-٤-) صفحه (٤) قسمتی که ذیلا درج میشود ساقط شده و علت این اشتباه در حین تصحیح این بوده است که سقط این قسمت ابداً لطمه ای بانتظام و انسجام عبارات نمیزده است و آن قسمت اینست :

« این ره نه بپای این حدیث است

وین خطه نه جای این حدیث است

ذکر مزایای بغداد

خطه بغداد که باد هوا تمیمه هواء آن چون تعویذ بر گریبان جان تعبیه ساخته روح مجرد در سرا چه قدس باآن همه پاکیزگی سرمایهٔ طهارت از آن خاك پاك استعارت نموده زمین اسمان قدرش از بس مزار ائمه و شیوخ نامدار باعرش مجید برابری کرده و تختگاه کرسی تمثالش از بس دخمهای سلاطین و خلفاء بنی‌العباس اساس قمه طور گرفته

اذا کنت من بغداد فی الف فرسخ

وجدت نسیم الجود من ال برمك

هر کس که از این خاك ورد آساتوتیائی سازد دیدهٔ معرفتش هرگز دردمند نشود و هر که بی شوب وحل قطرهٔ از دجله بحلق جان رساند چون خضر از آب حیوان مستغنی گردد

بامساغ خاك بغداد آب حیوان بی سخن

بر سر بازار دنیا ناروائی یافته

باصفاء آب دجله آفتاب اندر جهان

چهرهٔ گلگون خود را کهر بائی یافته

من ضرب الی عقوته اکباد المطی واناخ را حلته بذالك الکنف الوطی
خلص من انیاب النوائب وفاز من المطالب بماامل ورجا
قواصد کافور تو ارك غیره
و من قصد البحر استقل السواقیا

گر قصد کنی بسوی او باید کرد
ور آب خوری ز جوی او باید خورد

چون تشبیب ترتیب این سخنان درین مقام باطناب و اسهاب پیوست
من نیز بر مقتضی **حب الوطن من الایمان** و بر مضمون نظم بدیع

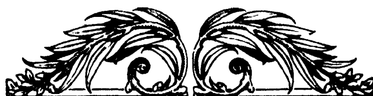
فمن شاء تقویمی فانی مقوم
و من شاء تعویجی فانی معوج

زلف عروس مقصد را پیچ دادم و عنان سخنوری از دست او
بحسن بلاغت ربودم و گفتم :

ادرفی حالتی نظراً دقیقا لتعلم کم خبایافی الزوایا

از آن نظر تو در مزیت و فضیلت مملکت بغداد مقصور آمده
که باستقصاء کما ینبغی اخبار شهر شیراز و مزایا وزوایاء آن مدینه
متبرکه معلوم و محقق نگشته

مرغی که خبر ندارد از آب زلال
منقار در آب شور دارد همه سال



بسم الله الرحمن الرحیم

ایراد محمدتی موفور ، و وفور آفرینی نامحصور ، که ساحت اوضاعش مصون است از مساحت وهم تیزبین ، و احاطت خیال عالم گرد ، جناب اقدس لایزال واجب الوجودی را ، که فیض صنع قدیمش آستانهٔ سقف زرنگار و سراپرده آسمانرا :

در حل و عقد مقصد اهل زمانه کرد

قدیمی که قدرت بی چونش . روشنان گلشن آسمان ، و اختران چرخ گردون را اسیر رجعت و محاق باز داشته و در مکمن سراچهٔ سطح لاجوردی :

اختران چرخ گردون را کمال حکمتش
کرده در رجعت اسیر تنگنای عکس و طرد
دست برد شحنهٔ قهرش برآورده بحکم
ازسر گردنکشان بی خنجر و بی تیغ گرد

کریمی که مهندس حکمتش . اجرام شفاف این طاق نه رواق و این حجرهٔ هفت اوراق را از شکاف کاف ونون ، بامر کن فیکون بیرون آورده ، بنات نبات وعرایس نامیات را در کنار خار درشت کمال حکمت بدیع او بپرورد و بساط موزون بسائط واکوان رابفرش بوقلمون صفات والوان برین سطح ناهموار زمین ومساحت ناپابرجای زمان ، فراش قدرت او بگسترد ؛ باطلیعهٔ تباشیر صبح تجلی مثالش، نوش همخوابهٔ نیش و دارو همزانوی درد ، و در تحت رایات عظمت آیاتش صعوهٔ شکسته بال وپر ، با شاهین حمله‌آور هم نبرد .

جعبه دار لشکر قدر ظفر یاب ویند

شحنگان عرصهٔ این هفت طاق لاجورد

وصلوات وافره وتحیات متکاثره برروح منور وشخص مطهر صدر ایوان صفا محمد مصطفی ، آن صفدری که بشمشیر خونریز و خنجر گردون ستیز ، رقبهٔ گردنکشان جهانرا در ربقهٔ مذلت و خضوع آورد .

اَمّا بعدُ یقُولُ الْفقیرُ الیِ اللّٰهِ تعالٰی ابوالعبّاسِ اَحْمدبْنِ ابیِ الخَیْرِ الملقبُ بِالمعین المشتهر جدّه الاَعْلی بِشیخِ الزَّرکُوبِ الشّیرازی اَصْلَحَ اللّٰه شأنَهُ واماطه عمّا شانهُ مخلص ایراد این منشئات وملخص جمع این متشتتات آنست که درتاریخ رمضان اربع و ثلثین و سبعمائه ، این سالخوردهٔ برف‌نهادواین آتش طبع باد بنیاد ، این داراکش رستم افکن واین عیب دوست هنر دشمن ، این دیر پیوند تلخ عتاب ، این زودگسل شیرین خطاب این تیز تك تندرو واین دیرکار زود درو ، این سست مهرسخت کین ، این نزدیك نمای دوربین ، این سست‌رای سخت کوش ، این گندم نمای‌جو فروش ، مرا عنان کشان و افسار گسسته درخفض و رفع :

فَاِنْ اَبَیْتُم فَاَرْضُ اللّٰهِ واسِعَةٌ   لاالنّاسُ اَنتمْ وَلا الدُّنیا خُراسانُ

سیر داد ، چون بار گیان بی اندیشهٔ پیش‌بینی مهار تسخیر در بینی کَالْجَمَلِ الْمَخْشُوشْ

یومٌ بِحزوی ویومٌ بِالعقیقِ ویو   مٌ بالعُذَیبِ وَ یومٌ بالخُلَیصاءِ

بی دلبر ودل همیشه در سودائی　　دل جائی وتن جائی ودلبر جائی

بعد از آنکه بقدم امکان گردکان ارکان برآمدم ، درآنمیان تمنای تفرج محروسهٔ بغداد ، دامن دلم بگرفت ؛ با قدمی که عشق سائق آن بود پیمودم :

وَلِلْمُهَيْمِنِ فِي حالاتِنا نَظَرٌ　　وَفَوقَ تَدْبِيرِنا اللّهِ تَقْدِيرٌ

بادبان وقوف بماامرالله تقدیر ، کشتی عزیمتم را ازگرداب حیرت بمستقر دارالملك مدینة السلام انداخت .

سفر کعبه ببغداد رسانید مرا　　لوحش الله همه عمرآن سفرم بایستی

وَاِذَا الْمَطِیُّ بِنا بَلَغْنَ مُحَمَّداً　　فَظُهُورُهُنَّ عَلَى الرِّکابِ حَرامٌ

مدت دو سال در آن شهر مبارك اقامت نمودم ، روزی اتفاقاً در صحبت گروهی از خلّص اخوان الصّفا وجمعی از بلغا وهنرمندان آنجا بر سبیل محاورت مناقلتی در قشر و لباب هر نوع و هر باب میرفت ودر ذکر مسالك واقالیم شیراز واقانیم ممالك وفضیلت آب رکن آباد و ذکر طرائق حسنه و سیر پسندیده و آداب واخلاق مستحسنه قطّان آن صوب و اهل آن دیار خوض کردم وقطعهٔ که در سلاست آب رکن آباد و نزاهت هوای شیراز گفته بودم بر فور انشاد نمودم ، یکی از جملهٔ فصحا وبلغاء آن مجلس برشتهٔ استهجان برطعن ومعایب وذکر ذمائم شهر شیراز زبان بگشاد وگفت :

حَدِّثْ عَنِ الْبَحْرِ وَلا حَرَجْ

وَاِنْ لَمْ تَكُنْ فِي الْفَضْلِ ثَمَّ مَزِيَّةٌ　　عَلَى الْجَهْلِ فَالوَيْلُ الطَّوِيلُ عَلَى الْفَضْلِ

زهی حس ناسلیم وطبع نا مستقیم . در شرع هنرمندی ، که میان خطهٔ بغداد درکنار دجله خطائی عظیم وجفائی تمام باشدذکر نزاهت آب و هوای شیراز در معرض مبارات ومفاخرت کردن و بفضیلت آن دیار اصرار نمودن .

مرغی که خبر نداردازآب زلال منقار در آب شور داردهمه سال

ذکر مزیت و فضیلت شهر شیراز

خطهٔ کهاز هفت اقلیم ربع مسکون همچون فصل‌ربیع از چهار فصل بلطف مزاج و اعتدال هوا بر سر آمده :

زمینیست روشسته چون‌لاجورد هوائی‌است‌صافی‌دم ازدود وگرد
قدم بر قدم نقره افکنده فرش منوّرچو کرسی مقدس چوعرش
همه باغ‌و راغش‌پر ازبید وسرو چمن زار رنگین چوپرّ تذرو
مبارك زمینی فلك پرتو است قدمگاه جمشید وکیخسرواست
در او یادگار بسی پادشاست برو دخمهاء بسی پارسا ست
کلاه جهانگیر و اقنوم داد سریر سلیمان و تخت قباد
دو جام‌است‌دروی یکی‌می فزای یکی‌جام زرین گیتی نمای
دو خاتم بمانده در اویادگار یکی ملك‌بخش ویکی زینهار

هوای هوی انگیزش مفرح جان هر علیل غلیل ، خاك پاکش تریاق‌طبع هرلدیغ ، شمائل شمالش محرك سلسله آرزوی عاشقان ، نسمات صباء صبوة آمیزش مروّح دل غمگینان ؛

مُخْضَرَّةٌ وَالْغيث لَيْسَ بِساكِبٍ وَمُضِيئَةٌ وَاللَّيلُ لَيْسَ بِمُقْمِرٍ

آثار نزهت گلزارش برنعیم بهشت باقی منت نهاده و چرخ

مینائی بتماشای باغ بنفشه او چشم برگشاده ، غیرت اعتدال ربیعی ، که فلك راهب آسا بتماشای خریف چون بهار او بزیر میآید ؛ فصل زمستانش که غنیمتی است بارد ، کانون حجره جان را بفضل قانون نسمات آثار در قلب چون قلب شتا ؛ **اِنَّ قَلْبَ الشِّتَا فَوَاكِهُهَا** از آفت صرصر خزان اند هان محمی ومحروس میدارد .

ز اعتدال هوا و زنازکی صبا گمان برم که خزان دربهار میآید
شمار خوبی‌او خود نبودپنداری یکی بچشم من اندر هزار میآید

ذکر آب رکن آباد وخصوصیات آن

رکن آباد بطعم سلسبیل و کوثر ، ببوی مروح نسیم تسنیم مطیب و معطر ، بصفا همچون آینهٔ خورشید انور ؛ اگر نه کوثر است پس چرا آب حیوان در او مضمر است ، واگر نه در مزاج سلسبیل وتسنیم است پس چرا ماده تفریح وسبب تنعیم است .

زلال چشمهٔ حیوان و من نمیدانم
که چون ز جنت فردوس بر زمین افتاد
مزاج روح چنان مضمر است اندر وی
که شهد باشد در کام طفل مادر زاد

توگوئی از قدمگاه خضرپدید آمده ، یا از سر انگشت معجز موسوی ترشح کرده بحکم امتثال فرمان گردون مطاع : **وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ** و مضمون : **وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ** در حریم احرام آثارالله اکبر چندان روی بر زمین

مالیده که از سرچشمهٔ چشم‌چشمه ها برروی مصلّی (۱) روان گردیده ؛

اِذَا اختَصَرَ المعنی فشربةُ حائِمٍ وَاِنْ رامَ اسهاباً اتی الفیضُ بِالمدِّ

منبع دجله وفرات ، از رشك سیل زهاب او در خزان همچون چشمهٔ نیل نیل بر رخسار کشیده ، ودر ربیع جویهای سرشك خونین از دیده گشاده ، بلکه بهنگام مبارات ومفاضلت آب روی جیحون و سیحون را بباد داده .

ازرشك تو پرآب کند مقله‌فرات جوید زلب جوی تو یکقبله فرات

از باد چو بشنید حدیث لطفت افتاد بسر زشرم در دجله فرات

فصلٌ — بدانکه مجموع صفات وخواصی که حکماء و ارباب صناعت طب در شرح فضیلت آب اعتبار کرده اند جمله در آب رکن آباد یافت میشود واز جمله شش خصلت که کتاب کلیات و کتب دیگر معتبر داشته اند در این آب موجود است :

اول از منبع دور افتاده ؛ دوم در ممری مکشوف میگذرد ، سوم انکه بر سنگریزه و زمین صلب گذار دارد ، چهارم حیوانات از هیچ جنس دراین آب یافت نمیشود ، پنجم بر کنار جویبار او درخت انجیر وگردکان وکدو وآنچه مایه تغییر مزاج آبست نیست ، ششم از طرف اعلی بر سبیل انحدار بصوب اسفل روان است و معذلك ادراك طعم وطبع این آب حوالت بفطنت سلیم ومزاج مستقیم است .

---

(۱) - تنك الله اکبر ما بین دو کوه : چهل مقام و بابا کوهی است که در شمال شیراز واقع گردیده ومصلی زمین های شمال شیراز است که امروز بقربان گاه معروف است .

وانکار محسوس دال بر انحراف مزاج .

وَمَنْ يَكُ ذافَمٍ مُرِّ مَرِيضٍ   يَجِدْ مُرّاً بِهِ الْماءَ الزُّلالا

در سبب تالیف این کتاب

بعد از آن محاورات ولطائف نکات ومفاکهات ، یکی از بلغاء شهر همدان هم در آن نزدیکی در فضیلت شهر بغداد ، مشحون بلطائف و فنون انیقه شرحی در سلك ترصیف وتألیف کشیده بود اتفاق مطالعه افتاد ، بعد از ذکر خصوصیات دجله و شرح نزاهت هواء محول و حاربیه در بیان مزایا وشرف و اختصاص خلفاء بنی العباس و وزراء ایشان باشباع شرحی نموده و بذکر مشایخ وائمه وافاضل و اشراف آنجا مذیل گردانیده وبشطری از مناقب وکمال حال آل برمك محلّی وموشّی داشته وبرشحات کلك بلاغت آرای وحسن براعت نمای ، بکلام :

لَوْاَنَّ لِلدَّهْرِ سَمْعاً مالَ مِنْ حُسْنِهِ اِلَی الْاِصْغاءِ

عبارتی که نباشد زنکتهاش بدیع   بدیع اگر عرق شرم درجبین آرد

موشح بفنون لطائف و موقع بصنوف بدایع ساخته ؛ حسن ترکیب وترتیب آن کتاب که بجزالت لفظ و غزارت معنی سمت تزیین یافته بود ، مهیج شوق اندرون ، وسبب میل خاطر این ضعیف گشت وبعد از مراجعت بشیراز جمعی از ملازمان صحبت ، بشوافع اقتراح نمودند که در فضیلت دارالملك شیراز هم بر آن منوال کتابی تألیف می باید کردن ، که مشتمل باشد برذکر خصوصیات شهر شیراز وطبقات سلاطین آن مملکت ، ومشحون بشرح مزایای ائمه و افاضل ومشایخ این دیار علی اختلاف طبقاتهم ، موشح ببدایع عبارات و محلی

بغرائب استعارات ؛

سوادش همچو زنجیری است بر نظم سخن رانی
بحکمت نکته های بکر را بر یکدگر بسته

هِیَ جَوْهَرٌ نثرٌ فَاِنْ اَلَّفْتَهُ بِالشِّعْرِ صَارَ قَلَائِداً وَ عقُوداً

بنوعی که‌هیچ حاسد فاسد رای ، بخیره روئی و چیره زبانی دلربائی آن ابکار انکار نتواند .

بیضاء لَمْ تعثِر بِهَا شمسُ الضُّحی عَذْرَاءُ لَمْ تَطْمَثْ وَلَمْ تتزوّجْ

چون یك‌سخن‌ازصفحه‌اوبنیوشند برهرحرفی‌از اوشرا بی‌نوشند

برحسب مقترح وملتمس ،کلماتی چند باصل بنوشتم ، ومخدرهٔ چند از پرده غیرت وصمیم خاطر پرحیرت برمنصهٔ بیاض جلوه‌دادم مدتی سواد دل وبیاض دیده را در درج آن بضاعت صرف کردم ، وحَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ اصول و فصول مقدمه و خاتمه آنرا برسالهٔ بغدادیه بنوعی‌مناسب وبوجهی مطابق ساختم ، لیکن در موردی که موازی لطائف قصهٔ جود و ذکر سخاوت آل برمك میبایست توقف نمودم ، چه بدان نوع بخشش وپاشش وباخت ونواخت ، وآن معنی که از معن زائد محلی آمده وطریق معالی همت وفضل عطایا وصلت که از فضل‌بن یحیی برمکی بحکم منظومهٔ :

مَوَاقِعُ جُودِ الْفَضْلِ فی کُلِّ بَلْدَةٍ کَمَوْقِعِ مَاءِ الْمُزْنِ فی الْبَلَدِ الْقَفْرِ

بدان موجب که در آن کتاب بدیع ایراد رفته ، عجیب و غریب می نمود ذکر بی عنایتی اهل این زمان در حق هنر مندان سیّما

درین وقت که حیطان مروت و بنیان مردمی در نقص نقصان نیز بدان تنقص افتاده ، اطلال ودمن کرم سمت **خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا** گرفته ، ارباب مروت و اصحاب کرم : **تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ** .

گمان برم که در این روزگار تیره چو شب
بخفت بخت مروت بمرد مادر جود

كَفَى حَزَنًا أَنَّ الْفَضَائِلَ عُطِّلَتْ   وَأَنَّ ذَوِي الْأَلْبَابِ فِي النَّاسِ ضُيَّعُ

ودر این حال سخن کمال ، برهانی بکمال نمود :

فرو شوم بگل تیره و بآب سیاه
چو کلك از آن که چرا کلك در بنان دارم

درآینه کژ نمای نظر ابنای این عهد ، صورت علم وجهل یکسان ، زیرا که طبع و فضل فضول وخط خطا وعقل عقاله بود

شَرُّ الْبِلَادِ بِلَادٌ لَا صَدِيقَ لَهَا   وَشَرُّ مَا يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ مَا يَصِمُ

هرچند در این قصه بامعان نظر تأمل کردم و تدقیق نمودم ودر ابناء این عهد واهل این روزگار نظر همت و دیدهٔ اعتبار باز گشودم تا مگر هنروری را از ابناء **فارس** براه معنی در برابر **معن** آرم ، یا بفضل وجود او را با **فضل برمکی** ، در ترازوی آرزو بیك جوی بردارم پس کتاب **شیرازنامه** را بذکر اوصاف وخواص آن هنرور تمام گردانم ، تن ناتوان در بوتهٔ این اندیشه همچون شوشهٔ زر زرد ونزار گشت وبا خود این بیت میگفتم

عروس بخت را گر زیوری هست   در این نه قبهٔ آئینه گون نیست

در تیره شب مشکلات آن اندیشه ، ظلمت زدائی بدست همت

نمی افتاد ودیده نظر وفکرت تیز نظر از پرتو خورشید آن آرزو عکسی نمی یافت

عَلَیَّ السَّعْیُ فِی طَلَبِ الْمَعَالِی   وَلَیْسَ عَلَیَّ اِدْرَاكُ النَّجَاحِ

. خرد خرده بین که فارس میدان فراست است . نقش کعبتین اندیشه از لوح تفکر برخواند وگفت :

در این ایام گر دولت نیابی   بایام کدام ایام یابی

بشارت : **قَدْ ظَفَرَ الرَّاعِی بِمَا اَرَادَ** گوش هوش و چشم امید را بگشای

صد چشم گشاده کن که رویش بینی   ده گوش براه نه که نامش شنوی

حجاب شبهت از پیش دیده حقیقت بردار ومعاینه آثار مآثر وطراز مفاخر ومکارم ببین .

ببین در آستان صفدر ملك   ببین بر آستان صفدر جود
عزیز مصر دولت حاتم عصر   کریم ملك پرور مفخر جود
جهان حشمت وخورشید رفعت   گل باغ مکارم عبهر جود
مدار دولت و کان مروت   سپهر مهر سایه گستر جود
همای دولت آثارش چو سیمرغ   بگسترده بگیتی شهپر جود
قوام دولت ودین شمع اقبال   محیط بحر کف وگوهر جود
همایون پایهٔ قدرش همائی است   که افکنده است سایه برسر جود

صاحب اعظم افخم ، دستور اعدل اکرم ، والی خطة الجود والکرم ، افتخار زوّار البیت والحرم ، اولی البریة بمکارم الاخلاق والشیم ، الفائز بعنایت الله باوفر کرامة واوفی نعم .

معن انعام برامك کرم حاتم کف   فضل بخشایش یحیی قدم عیسی دم

آنکه‌درشیوهٔ رادی و کمالیت‌جود بربوده‌است‌زحاتم‌بجهان گوی کرم

حاجْ قِوامُ الدَّوْلَةِوَالدّینِ حَسَنُ ، سیفُ العُتاة وَالْمُتَمَرِّدینِ، کَهْفُ العُفاةِ وَالمُسْتَضْعَفینِ، لازالَ لِنَظْمِ الدّینِ وَالدَّوْلَةِقِواماً ، وَبِواسطَةِ عَقْدِ المَمْلَکَةِ نِظاماً ؛ فَاینَ المُهَلَّبُ مِنْ جُودِهِ وَاینَ مَعْنٌ وَحاتِمٌ،
چه نزد جود وافر وکرم شامل او ذکر معن زائد چون الف زائد بیمعنی است . وپیش فضل انعامش فضل برمکی واحسان حاتم سخن اندکی است : **بَذَلَ بِما یَنْبَغی لِمَنْ یَنْبَغی لالِعِوَضٍ وَ لالِغَرَضٍ ؛** همواره دست وزبان بعطا وصلات برگشاده وندای : **وَ آتاکُمْ مِنْ کُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ** بگوش عالمیان اندر داده .

آنکه بتدبیر کار سازی دولت قاعده نو نهاد جود وکرم را

همت او همچو خاك راه شمرده حاصل کیخسرو وخزائن جم را

برکند آثار دوستکامی جودش ازدل درویش بیخ وریشه غم را

جز بسر سفره مکارم اوکس پر نکند لقمه نیاز شکم را

تاحدی فیض کف موسوی در آثار سخاوت و عطا بنمود که رسم نیاز از زمره مستحقان شیراز برداشت ، وآثار اعواز واساس افلاس ازگوشه نشینان محوو منقطع گشت .

مرهم الطاف غمزداش ببرده خستگی آز را زسینه درویش

کیست بمقصود نارسیده‌دراین‌دور ازکرم شاملش بگوی ونیندیش

صیت کرم وآوازه نعم اوکه چون برید صبا وجنوب ، چهار گوشه وشش جهت هفت اقلیم درگرفته ، از زبان منهیان غیب کرةً

بعد اخری ومرة بعد اولی بگوش جانم رسید ، وحکایات عطاواخبار مآثر وسخاء آن جناب ، که چون خورشید گرد جوامع اصقاع رباع ربع مسکون بهره مند گردانیده ، درسمع جانم نشست وهم بدان طرز ومنوال بغداد نامه کتاب موعودرا باتمام رسانیدم وبالقاب شریفه آن یگانه موشّح ومحلّی ساختم و آن کتاب را **شیرازنامه** نام نهادم : چه مجموع فصول ومقالات واصول ومقدمات این کتاب شریف مشتمل است بذکر مزایا وخصوصیات شیراز وفضیلت آب وهوا وصحرا و بساتین وصوامع واربطه ومدارس و بقاع ومزارات آنجا وتواریخ سلاطین وائمه ومشایخ شیراز علی اختلاف طبقاتهم :

وَاِنّي اَرْجُو مِنَ اللّٰهِ تَعالٰی اَلصِّدْقَ وَالصَّوابَ وَالْمَغْفِرَةَ وَالثَّوابَ

اما **مقدمه** بر سه فصل است :

فصل اول در شرح مزیت فارس و شرف آن اقلیم مبارك .

فصل دوم در ذکر خصوصیات شیراز و فضیلت آب و هوای آن .

فصل سوم در شرح بناء شیراز و شمهٔ از حال بانی آنملك .

اصل اول در ذکر حکام و سلاطین آل بویه و مملکت دیالمه تا بانتهاء امارت ملك اعظم سعید شهید شرف الدولة والدین **محمودشاه** طاب ثراه مشتمل بر مقدمه و شش طبقه :

طبقه اول در ذکر سلطنت آل بویه و حکومت **دیالمه** درخطهٔ شیراز و در مملکت فارس .

طبقه دوم در ذکر سلطنت **آل سلجوق** و شرح اتابك **جاولی** که از انشاء دولت آل سلجوق بوده .

طبقه سوم در ذکر سلطنت و پادشاهی **آل سلغر** از ابتداء مملکت **مودود** تا بانقضاء سلطنت اتابك **آبش** .

طبقه چهارم درذکر امارت **سوغونجاق** و امراء **مغول** و تاریخ حکومت ایشان .

طبقه پنجم در ذکر ملك اعظم سعید شهید شرف الدولة والدین محمود شاه طاب ثراه و اولاد نامدار او .

طبقه ششم در ذکر خصوصیات ولد نامدار او **امیر شیخ ابو اسحق** نوّرالله مضجعه .

اصل دوم در ذکر اعاظم مشایخ و اعیان شیراز و ائمه و افاضل فارس مشتمل بر شش طبقه است :

طبقه اول در ذکر قطب الاولیاء و المحققین **ابی عبدالله بن حفیف** و معاصران او و تواریخ وفات ایشان .

طبقه دوم در ذکر سلطان الاقطاب **مرشد الحق ابی اسحق ابراهیم الکازرونی** وذکر شیوخی که در عصر او بودند .

طبقه سوم در ذکر **شیخ ابو شجاع المقاریضی** و مشایخی که در شیراز با حضرت او معاصر بودند .

طبقه چهارم در ذکر **شیخ روزبهان** قدّس سره و معاصران او

طبقه پنجم در ذکر **شیخ نجیب الدین علی بن بزغش** و شیوخی که با او معاصر بودند .

طبقه ششم در ذکر جمعی از مشایخ و ائمه که این ضعیف ایشان را دیده ام و استفاده از ایشان کرده ام .

فصل اول

در شرح مزیت فارس و بیان شرف آن اقلیم مبارك

بدانکه فارس نام پسر **پهلوبن‌سام‌بن‌نوح** بوده ، و اودر عهدخود مالك این مرز و بوم بود ، و فارس بنام او اشتهار یافت و لغت فهلوی از زبان فهلو پدر پارس مفیض گشته ؛ و در فضیلت اهل فارس این حدیث از حضرت نبوت صلّی‌الله علیه و آله روایت کرده اند :

اِنَّ اللّهَ تَعالی خَیَّرَ مِنْ خَلْقِهِ صِنْفَینِ مِنَ الْعَرَبِ قُرَیْشاً وَ مِنَ الْعَجَمِ اَهْلَ فارِسْ ودر انساب زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام مسطور است که **شهربانو** دختر **شاه‌پرویز** . مادر جلیلهٔ امیرالمؤمنین علی بن الحسین علیه السلام بوده ، از اینجهة او را کریم الطرفین میگفتند که یکطرف قریش بود و یکطرف فارس ؛ و بعضی از مفسران گویند که حقتعالی در قرآن سه موضع ذکر ابناء فارس فرموده :

اول قوله تعالی **بَعَثْنا عَلَیْکُمْ عِباداً لَنا اُولِی بَأْسٍ شَدِیْدٍ ؛** چون یهود دست تعدی بر خلق دراز کردند ، و زکریاء پیغمبر و یحیی معصوم را بقتل آوردند ، حقتعالی **بگودرز** اشغانی که از ابناء فارس بود الهام فرمود ، او لشگر گران از فارس برگرفت ،وانتقام از یهود بخواست ، و شرح اینمعنی بتطویل در تواریخ و تفاسیر مذکور است .

دوم قوله تعالی **سَتُدْعَوْنَ اِلی قَوْمٍ اُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ تُقاتِلُونَهُمْ**

اَوْیُسْلِمُونْ ؛ جمعی از مفسران گفته اند که این آیه نیز هم اشارت بابناء فارس است .

سوم **وَاِنْ تَتَوَلَّوا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ** ؛ نزد طایفهٔ از اهل تحقیق در این آیه نیز هم اشارت بفارسیان کرده اند ، و همچنین در حدیث است : **لَوْکانَ الدّینُ عَلَی الثُّرَیّالَنا وَلَهُ رِجالٌ مِنْ فارِسْ** و همچنین منقول است از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که در شأن سلمان فارسی فرموده : **اَلسَّلْمانُ مِنّی لایَخْلُو الْایمانُ مِنَ الدُّنْیا حَتّی یَبْقی مِنْ آلِ سَلْمانَ اَحَدٌ.**

بدانکه در عهد ملوك فرس ، از حد **جیحون** تا بلب آب **فرات** را بلاد فارس میخواندند ، بعد از ظهور اسلام چندی مضاف عراق گردانیدند .

ذکر عرصه فارس ــ بسط فارس صد وپنجاه فرسنك درصدو پنجاه فرسنگ بوده .

ذکر حدود فارس ــ رکن شمالی از ولایت **اصفهان** تا بحدود **اَبَرْقُوهْ** ، رکن جنوبی از کناردریا تا بحدود **کرمان** ، رکن شرقی از اعمال کرمان تا بصوب **سیرجان** ، رکن غربی از اعمال **خوزستان** بر صوب دریای **عمان** و **اَرَّجان** ؛ این مجموع از اعمال فارس است ، ودر فارسنامه مذکور است که در قدیم الایام فارس مشتمل بوده بر پنج شهر معظم ، هر یکی بنام پادشاهی که بانی آن بوده مشتهر گشته ، ودر کتب بدان موجب مسمّی ومدوّن آمده : اول کوره **اصطخر** دوم

کوره **دارابجرد** سیم کوره **اردشیر** چهارم کوره **شاپور** پنجم کوره **قباد** .

اما **اصطخر** اول شهری است که در فارس بنا کرده اند وبسط آن پنجاه وپنج فرسخ است ، **کیومرث** بنا فرمود ، قلعهٔ اصطخر در عهد پیشدادیان بغایت معمور بوده است، **عضدالدوله** درآن قلعه حوضی ساخته ، بسط آن یك قفیز، و هفده پایه عمق آن بوده ، گویند اگر یکسال هزار مرد از آن آب خوردندی ، از آنجا یکپایه بیشترباز کم نافتادی ، ودر میان آن حوض سی وسه ستون از سنگ وساروج برآورده بود وآن را مسقف گردانیده .

نقل است که در فارس هفتاد وسه قلعه بوده همه مرتب و معمور بود اتابك **جلال الدین جاولی** جمله را خراب گردانید

ذکر ظهور اسلام دراصطخر ـ درعهدخلافت عمر ، والی فارس **شهرك بن مرزبان** بود ، چون بشنید که عرب خروج کرده اند ،لشکری انبوه جمع کرد و **حکم بن العاص** بالشکری بفارس در آمد وبا شهرك محاربت کرد . آخر الامر لشکراسلام فرصت یافتند و شهرك را بقتل آوردند ، وعمر بابن عاص نامه نوشت که بفارس رود ، **وابوموسی اشعری** را از**بصره** بمدد او فرستاد ، وبکورهٔ **شاپور ،کازرون،جرِهْ** و **نوبندجان** در آمدند و جمله را مستخلص گردانیدند ، و در سال شانزدهم از هجرت رسول (ص) که عثمان بن ابی العاص وابو موسی اشعری ، ارّجان و نواحی شیراز را بموجبی که ذکر رفت مسخر کردند چون دور خلافت **بعثمان** رسید **عبدالله بن عباس** را با لشکری گران باصطخر فرستاد وگروهی از کفار که مانده بودند لطفاً او عنفاً

در قید تسخیر زبون ساخت ؛ بعضی‌را بکشت وبعضی مسلمان گشتند . در تاریخ دیدم که اهل اسلام چهل هزار مرد از شهر **اصطخر** بقتل آوردند تا آن را مسخر گردانیدند وبرین نوع مجموع اقطار وقلاع **فارس** را در تحت ضبط در آوردند وبناء کفررا منهدم ساختند ودر آن دیار مساجد و صوامع بر افراختند : ابتداء ظهور اسلام در خطه فارس بدین نوع بوده .

نقل است که **جمشید** در **اصطخر** مسافت چهارده فرسخ معمور گردانید وسه قلعه در آنجا بساخت اول قلعهٔ شکسته اصطخر دوم‌قلعه شکسته سیم قلعه **سکنوان** وآن‌را سه گنبدان گفتندی ، صدوچهل ستون برسر پشته برآورد ، وکوشکی برسر آن بنهاد ، و طول‌آن صد وشصت گز بود ، بنوعی که مثل آن در هیچ ملکی هیچ پادشاهی نساخته واکنون آثاری‌که ازآن مانده آنرا چهل مناره میخوانند ، وتختگاه سلاطین سلف‌بوده وبعضی گویند تختگاه حضرت سلیمان‌است ودر تفسیر آیهٔ **غُدُوُّها شَهْرٌ وَرَواحُها شَهْرٌ** بشرح شادروان سلیمان اینصورت نموده اند والعهدة علی الراوی .

نقل است که شهر**اسطخر** تا بغایت‌معمور‌بود ، در عهد با **کالنجار** امیری ظالم‌بود **قُتْلَمِشْ** نام آنرا غارت کرده وخراب گردانید.

اما دنبه نوشت که از مضافات اصطخر است کتاب زند زرتشت را در این جایگاه معبّی ساخته اند .

اما کورهٔ **دارابجرد** ازجمله شهر پنجگانه که ذکر رفته ، **داراب بن‌شاه بهمن** بنا کرده شهریست مدور ، بپرگار دایره در کشیده و بر آن دایره شهر **دارابجرد** را بنا ساخت ، و حصاری و خندق

بزرك پیرامن شهر درکشید ؛ کوهی در آنجاست مومیائی ازآن کوه برمیخیزد ، وقطره قطره ازآن کوه میچکد ؛ وکوه دیگر هست که هفت گونه نمك ازآن کوه حاصل میشود . بدر آیزرك وقلعه‌محکم که میان تنك **دنبه** افتاده هم درآن‌نواحی است ، قصبه‌**خسویه** و**داراکان** از مضافات آنجاست ؛ **فسا** هم از متعلقات **دارابجرد** بوده است ؛ در اصل گویند که شاه **بهمن** پدر **داراب** بنا کرده **قلعهٔ دارزه شبانکاره** آنرا خراب کرد و اتابك **جاولی** باز معمور گردانید ؛ واز جمله قلاعی که در آن گرمسیر افتاده **قلعه‌تبر** است که در **جهرم** افتاده **فضلویه** آنجاعاصی گشت و **نظام‌الملك** او را حصار داد وبزیرآورد و **مشکانات** هم از کورهٔ دارابجرد است .

اما کورهٔ **اردشیر** . **پیروزآباد** است ،در قدیم الایام اورا **جور** میخواندندی ؛ در عهد کیانیان شهری بزرك بوده . گویند که چون **ذوالقرنین** بفارس آمد سعی بسیار کرد و آنرا نتوانست گرفتن ، رودخانه ایست درآنجا ازسر کوه چشمه دارد **اسکندر** آن رودخانه را بگردانید وبشهر انداخت وفیروز آباد از همه طرف کوه دارد و آب رودخانه آنجاجمع وغلبه‌کرد ، چند هزار آدمی هرچند خواستند که آنرا از خود دفع کنند نتوانستند ، چون آب منفذی نداشت که بیرون رود شهر در آن آب غرق گشت ، برشکل دریائی آب درمیان چهار کوه‌باز ماند ، روزگاری برآن برآمد . اردشیر بابك خواست که آن شهر را باحال عمارت آورد ، بحسن تدبیر رخنهٔ چنددرآن کوه پدید کردند تا بیکبار آب ازآن مرز بیرون رفت ، وزمین باز خشك افتاد ، اردشیر بفرمود تا شهری مدور بنا ساختند چون‌دایره

پرگار ، بدان نمط بنیادی بنهادند ودرمیان آنشهر چون نقطه پرگار ستونی باطول وعرض بکیوان برکشید ، ونام آن **ستون ایران** نهاد، وبرسر آن ستون قصری بنا کرد ، وآب را از یکفرسخ ازسرکوه بدان بالا آورد ؛ وقلعه **سهاره** هم از نواحی آنجاست .

اما کوره **شاپور** انتساب بشاپور بن اردشیر بابك دارد اصل آن **بشاپور** است .

نقل است که **طهمورث** قدیماً این شهر بنا کرد ، چون **ذوالقرنین** بپارس آمد آنرا خراب گردانیده و **شاپور** نوبتی دیگر آن را بحال عمارت آورد .

نقل است که در کوهستان شاپور شکفتی عظیم هست ، و بردر آن غار صورت **شاپور بن اردشیر** است . قامت او را از ده گز سنك تراشیده اند و در این شکفت گردابی عظیم هست که عمق آن پدید نیست ؛ شهر کازرون هم از متعلقات آنجاست ، گویند که **طهمورث** آن را بجهت راهبان ساخته بود وآن را **نُوَرْدْ** گفتندی در عهد شاپور داخل بشاپور گشت، **جره وخشت و کمارج ونوبندجان** که آن را بفارسی **دشت بارین** خوانند قدیم الایام جمله از اعمال بشاپور بوده **نوبنجان** و **شِعبِ بَوّانْ** شهری بزرك بود ، درایام فترت **ابو سعید کازرونی** آن را غارت کردند و **نوبنجان** را خراب گردانیدند و بسوختند چنانکه مسجد جامع را نیز بکندند ؛ مدتی همچنان خراب باز ماند چنانچه سالها مأوای سباع بود و گذار آدمیزاد در آنجا ممکن نبودی ؛ اتابك **جاولی** که بفارس آمد ابوسعید را برداشت و شهر **کازرون** و نوبنجان را باحال عمارت برد .**قلعه سفید** قرب نوبنجان

افتاده بیك فرسخی وگویند که سایر کیانیان وپیشدادیان آنرامعمور و معتبر میداشتند .

اما کورهٔ قباد شهر **اَرَّغانْ** (**اَرَّجانْ**) است ، **قبادبن فیروز** پدر **نوشیروان** بنا کرده و بروزگار فترت خراب گشت ودر نواحی آن چند قلعه معتبر است :

اول قلعه تنبوز **دوم** دزکلاب **سوم** قلعه قراورز **چهارم** مهبروان **پنجم** زیدان **ششم** آب شیرین **هفتم** دیراب ؛ این جمله از اعمال ارغان است

فصل دوم

در ذکر خصوصیات و شرح و فضیلت آب رکن آباد و نزاهت هوای آن شهر مبارك

بدانکه قدما واصحاب تواریخ متفق الکلمه اند برآنکه شهر شیراز در اوائل قطعه زمینی بود بایر معطل . سطحی نامستقیم ، زمینی ناهموار .

وَقَدْ عَالَهَا رَیْبُ الزَّمَانِ فَجَرَّرَتْ   عَلَی سَاحَتَیْهَا لِلْخُطُوبِ ذُیُولُ

ملوك عجم و شهریاران ایران زمین هر سال یکنوبت بر آن قطعه زمین حاضر آمدندی وگفتندی کهصومعهٔ **سلیمان** در این زمین بوده وآنرا برخود فال میدانستند ، ودر آنوقت دارالمملکة وسریر السلطنة ومقام الخلافة درخطهٔ فارس شهر **اصطخر** بود تابزمان ایالت **محمدبن یوسف ثقفی** او را از غیب باز نمودند که در ایـن زمـین شهری بنا میباید نهاد :

ذکر خوابیکه محمدبن یوسف دیده بود

راویان اخبار و ناقلان آثار روایت میکنند که محمدبن یوسف

که بانی شهر شیراز بود شبی درخواب شد ، غطاء سبعه رشته اجفان را بر روی جزع حدقه باز کشید ، ابن مقلهٔ نظرش نوك قلم بشکست چنان دید که قدسیان صومعهٔ فلك جمله از آسمان بزمین آمدند و بر روی آن قطعه در افتادند وهم در خواب باو میگفتند که این عرصه زمینی است که چندین هزار صاحب کرامت از دامن او بر خواهد خاست و دایره ایست که قدمگاه چندین هزار صوفی خواهد بود ؛ گوشه ایست که توشهٔ مسافران عالم غیب از آنجا مرتب خواهند کردن ؛ زمینی است که خمیر مایهٔ فقراست . کان ولایت است . منبع حکمت است ، دودمان طهارت است . **محمدبن یوسف** در خواب هم بر آن مقدار که اثر تجلی انوار ملکی بود خطی پیرامن آن در کشید؛ روز دیگر از اصطخر باین نیت متوجه گشت ، چون برسید واحتیاط کرد آثار آن خط ودایره برقرار دید وقطعهٔ زمین را دریافت خال صلصال برغدار نهاده ، دواج خمول برسر کشیده وجمال شمال پروبال گسترانیده رقعهٔ دید چون آفتاب تاب میداد و همچون فروغ نور صبح زبانه میزد ودرخش او برطاق فلك عکس انداز میگشت ؛ گوئی زمین طور بود که شعلهٔ نور از وی میتافت . یا ید وبیضاء و ضیاء کرامت بود که از جیب کلیم زمین دم بدم عکس میانداخت ؛ طواویس ملایك حوالی آن خطه پردرپر میکشید . **محمدبن یوسف** چون مشاهدهٔ این حال نمود ، استادان مهندس را فرمود تا قاعدهٔ مملکت شیراز را اساس نهادند . هم در آن لحظه منجمان واختر شناسان راحکم فرمود تا در مطالعهٔ نجوم افلاك ورقوم صفحه نگارخانه تقویم مزید تعمقی نمودند، ودر نقوش اصطرلاب فکرتی شافی بتقدیم رسانیدند ،موافق

اساس و بناء آن شهر مبارك از سعادت اتفاقی سنبله طالع بود ، وعطارد صاحب طالع ، واحکامی دراین باب استخراج کردند ، وخیلی فوائد درآن ذکر رفته ، وشهریاران و پادشاهان را مطالعهٔ آن بسیار فائده دهد ، وگویند که این احکام تا بغایت در میان خزینهٔ عضد الدوله موجود بود .

عرصهٔ مملکت **شیراز** زبدهٔ ممالك روی زمین است بل مربع ربع ربع مسکون سواد شیراز برمثال مردمك چشم جهان بین ممالك تواند بود و بی شك نسخه نزهت نامهٔ بهشت برین است؛ اگر جنت فردوس در دنیا توان یافت . اسواق مربّعه واطراف موسّعهٔ اینملك است ؛ در فصول اربعه طراوت ریاض بساتینش شهر **سمرقند** بر گوشهٔ طاقچهٔ نسیان نهاده ، و در حَلْبهٔ رهان لطافت ، شمال مشك افشان مصلّی هواء **مصلّی** او گشته نظر حدیقه بهشت آثار ارم شعار باغ بنفشه از قافیه بنفشه در جهان تنگتر نموده .

معطر خاك آن چون جیب عذرا　　مصفی آب آن چون اشك وامق
نسیمی خوشگذر چون عمر نادان　　هوائی ترصفت چون دین فاسق

هوایش بصفوت آب از آتش خلیل برده ، و خاکش بخاصیت غبار غیرت از آتش خضر بر انگیخته ؛ غبار دامن طهارت آئین نزهتش ، سرمهٔ دیدهٔ بلدان ، و رقعهٔ بساط مهر افروزش ، واسطهٔ نشاط پادشاهان گشته .

بِهَا يَسْكُنُ الطَّبْعُ النُّفُورُ وَيَغْتَدِي　　بِأُنْسٍ مِنْ قَلْبِ الْمُقِيمِ مَرِيعُهَا
يَحِنُّ إِلَيْهَا كُلُّ قَلْبٍ كَأَنَّهَا　　يُشَادُ بِرَنَّاتِ الْقُلُوبِ رُبُوعُهَا
فَكُلُّ لَيَالِي عَيْشِهَا زَمَنُ الصِّبَى　　وَكُلُّ فُصُولِ الدَّهْرِ فِيهَا رَبِيعُهَا

شهر شیراز تو گوئی که سپهریست برین
یا بهشتی است مشکل شدهٔ بر روی زمین
شهری آراسته چون کارگه انگلیون
خاصه چون باغ شود از رخ گلها رنگین
سنگ بر دل نهد از غیرت حصنش هرمان
خاك بر سر کند از طره حسنش سقسین
آب رو را ببرد باد خطا بنشاند
مصر را نیل کشد بر رخ شام آرد چین
عقل کلّ بود هماناش مهندس در اصل
بود آلتده استاد مگر روح امین

ذکر فضیلت آب رکن آباد

آب رکن آباد چشمه ایست در شیراز با رونق و صفا آب روی صدیقان ، بخوشگواری آب حیوان ، از غیرتش اشك دجله از دیدهٔ بغداد روان است ، حصیّاتش بخاصیت درّ وعقیق و مرجان است ؛ فرات از رشك او نیل غیرت بر چهرهٔ اشك آلود کشیده ، دجله از دستبرد او بسی جفا از روزگار دیده ؛ اگر قطرهٔ ازآن آب در آذر در رسد در حال از آتش گل تازه روید ، و اگر جرعهٔ از آن در حلق عمر بسر رفتهٔ چکد ، در ساعت زندگی از سر گیرد ، آبی است که چون دست مریم شاخ خشك را بار ور میگرداند ، و چون دعاء مسیح خستگان مرفوع الطمع را بسر چشمهٔ حیات میرساند .

لَاالْبِیْدُ بِیْدٌ اِذْیَهِمْ بِنَهْضَةٍ   نَحْوَالْخَلِیجِ وَلَاالْبِحَارُ بِحَارٌ

همچون نسیم جوانی ، غضن امانی را ازو اهتزاز است ، و چون

مایهٔ شادمانی ، روح افزای و غم گداز است .

در هر صباحی صبوحی است راحت زای و در هر رواحی فتوحی است روح افزای ؛ چون باد دوانست از هر طرف بطرف . وهمچون باده روان است از کف بکف ؛ از صفاء آن همچون آینه بیشك یقین صورتهامیتوان دید ، وازلطف نسیم تسنیم او در بهشت بسلسبیل میتوان رسید ، زبان **خاقانی** گوئی در نعت آب رکنی انشاد این قطعه کرده :

هر گز که دیده آب مصوّر درآینه ؟ یا آینه که دیده مصقّل میان آب ؟
هرگز در آینه نتوان دید آفتاب ! هین آفتاب و آینه می بین میان آب
چندان برآمد ازجگر نیل ناله چون وصف زلال او بشنید از زبان آب

فصل سیم

در شرح بناء شیراز و ذکر محمد بن یوسف

اصحاب تواریخ آورده اند که در عهد ایالت وزمان خلافت **عبدالملك مروان، حجاج بن یوسف** وزیر او بود ، ومتصدی حکومت مملکت گشت ، و بامور مملکت تعاطی مینمود ، وبرادر خود **محمدبن یوسف** را بفارس فرستاد ، وبدانموجب که ذکر رفت شهرشیراز را بنیاد نهاد چنانچه بهزار گام عرصه شیراز در طول و عرض از **اصفهان** بیشتر بود ؛ و در آن وقت بغایت معمور بود . بعد از انقضاء حکم و زمان ایالت او **عمر عبدالعزیز** در مدت خلافت که بدو سال و نیم بیش نکشید رغبتی عظیم در اشاعهٔ ابنیهٔ خیرات داشت ، بسیاری از مساجد و معابد در خطهٔ **شیراز** بنا فرمود .

در تاریخ سنهٔ احدی و ثمانین و مأتین ، **عمرولیث** که از جمله

صفاریان بود چون ممالك فارس در حوزهٔ حراست خود آورد ، بتاسیس **مسجد عتیق** شیراز اشارت فرمود ، در آن وقت در شیراز مسجد جامع نبود .

نقل است که شیراز در عهد **دیالمه** چنان معمور بود که آوازهٔ رخص نعمت و رفاهیت رعیت آنجا بجمیع دیار و اقالیم رسید ، و از هر طرف بانجا یکباره روی نهادند و غلبهٔ لشگر جمع آمد و جا بر مردمان تنك شد ؛ عضد الدوله بیرون شهر عمارتی کرد آنرا **کرد فنّا خسرو** نام نهاد ، شهری بزرك ، و در میان آن بازاری بساخت ، ارتفاع آن شانزده هزار دینار هر سال بدیوان عضدی میرسید و اکنون اثری از آن نمانده ، این زمان سطح در آن طرف بباز ار ادیر مشهور است

ذکر قانون خراج فارس و شیراز در قدیم الایام

در عهد **انوشیروان** چون قانون خراج همهٔ جهان مقنن گردانید قانون فارس سی وشش هزار درم بر آمد چنانچه سه هزار دینار باشد ، و بعهد **عبدالملك بن مروان** چون **محمد بن یوسف** والی بود ، وشیراز را بنا نهاد و معمور گردانید ، در مجموع معاملات سی هزار درم خراج می فرستاد و بعد از او هر سال شصت هزار درم مجموع شیراز بخدمت **هرون الرّشید** می فرستادند ؛ چون در فتنه **محمد الامین** جملهٔ جرائد بغارت بردند و بسوختند **مأمون** بعد از تمکین امر خلافت خراج مجموع **فارس** و **کرمان** و **عمان** با دو هزار هزار وسیصد هزار دینار کرد و محمد این قانون پسندید در سنهٔ ماتین تا **عهد المقتدر-با الله** ،

نقل است که مجموع مال و معاملات **فارس** و **کرمان** و **عمان** از استقبال

معاملهٔ سنهٔ ست و ثلثمائه بدو هزار هزار و سیصد هزار وهشت دینار خراج مقرّر کردند ، از آنجمله حصهٔ فارس هزار هزارو ششصد و سی وچهار هزار دینار آمد ، و در عهد دیالمه قانون مملکت از نظم خود بگردید ، از بس فتنه که متعاقب بدید آمد ، ملکها را باز گذاشتند و ترك املاك بگفتند ، از آن عهد اقطاع بدید آمد ، واکثر زمینها دیوانی شد ، و پیش از آن اکثر و اغلب زمینها ملك بود ، و مملکت فارس تا بآخر عهد **باکالنجار** بر قرار خود بود ، بعد از زمان او چون نوبت **بابومنصور** پسر او رسید ابتداء خرابی مملکت فارس در عهد او پدید آمد ، **فضلویه** خروج کرد و با ملك **قاورد** محاربت نموده فارس بسر ایشان برفت تا بزمان **کریم جلالی** بیکبار مستأصل گشت و بعد از این شرح این صورت در مقام گفته آید .

ذکر قلعهٔ قهندز بموجبی که در تاریخ ذکر رفته

قدما و اصحاب تواریخ آورده اند که قلعهٔ **قهندز** در قدیم الایام از معظمات قلاع فارس بود ، و پیش از بناء محروسه شیراز ملوك فرس آنرا معمور داشتندی ، و بدان حصن منیع پیوسته مستظهر بودندی .

نقل است که **قهندز** برادر **شاپور** ذوالاکتاف پسر **هرمز** پیش برادر بگریخت ، با لشگری بطرف شیراز آمد و در پائین **مسجدسلیمان** جمعی از نسل **ساسانیان** تمرد نموده بودند باو پیوستند ، واهل فارس سر در ربقهٔ اطاعت و خضوع او کشیدند **قهندز** آن قلعه را ترتیب کرد و معمور گردانید و عمارات چندی در آنجا بساخت ، و حصون وحصاری چند پدید آورد و آن قلعه بقهندز اشتهار یافت .

نقل است که چون **شیرویه** پدر خود **پرویز** را با هفده تن از

برادران و برادر زادگان دریکروز بقتل آورد ، دایهٔ **یزدجرد** یزدجرد را بگرفت ، و بطریق فرار بفارس آمد ، **یزد جرد** در سن چهار سالگی بود ؛ گویند که مدت دو سال ونیم در قلعهٔ **قهندز** باز ماند ، چون **یزدجرد** بدست سلطنت نشست تاج نوشیروان با خزائنی بسیارو جواهری چند نفیس از بهر ضبط بآنجایگاه فرستاد ، و در قلهٔ قلعه چاهی عمیق بر کندند و در آنجا مدفون و مغبی گردانیدند ؛ جمعی گویند که آن خزائن و ذخائر در زمان **عضدالدوله** بدست او افتاد ، و چندی بر آنند که هنوز آنجا مانده است و طلسمی بر آن ساخته‌اند و طریق استخراج آن غیر ممکن است ؛ و بعضی دیگر از مورّخان درتواریخ بدین نوع ایراد کرده اند که چون **سعدوقاص** ، **قادسیه** را بگرفت . و عنان عزیمت بصوب فارس منعطف گردانید ، یزدجرد بن پرویز در **نهاوند** بود ، فرمود تا تاج کسری و ذخایری چند دیگر که در قلعهٔ **قهندز** ذخیره بود برداشتند و پیش **خاقان** چین بودیعت نهادند ، و بعد از انقطاع نسل ملوک عجم آن خزائن باتاج در چین بازماند و این واقعه در عهد خلافت **عثمان** دست داد .

نقل است که در آنزمان که لشکر اسلام در بلاد فارس قوت گرفت . و مملکت در تحت ایالت ایشان استقرار یافت ، قلعهٔ قهندز را بگشودند و خراب گردانیدند تا بعهد **عمادالدوله** همچنان خراب بود و **عمادالدوله** آنرا باحال عمارت آورد ، وآب قلعه که یزدجرد بیرون آورده وچشمهٔ خرد بود ، از پی آن سرچشمه سعی فرمود تا برفتند وآب را ازیادت گردانیدید .

نقل است که **یزدجرد** بر سر چاه قلعهٔ **قهندز** قبهٔ بر آورده

بود مدوّر ، سیصد و شصت دریچه داشت ، هر روز بوقت طلوع آفتاب ضوء هریك کُوّه معین انعکاس دادی ؛ برمثال دیری ساخته بود و رهابین آنرا معتبر میداشتند ؛ بوقت ظهور اسلام واستخلاص قلعه آنرا خراب گردانیدند و **عمادالدوله** بنوعی دیگرآنرا معمور گردانید وبعداز او باز اختلافی یافت تادرآن مدت که **ابوغانم** پسر **عمیدالدوله** در آن جایگه در حصار بود خواست که قلعه را معمور گرداند ، کوشکی که **عضد الدوله** بیرون **دروازه سلم** ساخته بود آنرا خراب کرد وچوب وآهن وآلتی چند از آنجا بتکلف بقلعه نقل کرد وبدان آلات کوشك که عماد الدوله در قلعه ساخته باز معمور گردانید ، و نزهتگاهی ساخت ، وچند مدت مسکن **ابی‌غانم** در قلعه بود ، وآنرا زیب‌وزینتی تمام‌داد وبغایت معمور وآبادان ساخت . ودر **شرح یمینی** مسطور است که چون خراسانیان برلشکر دیلم غالب آمدند ، **تاش** بعضی از اسرا کهمحافظت ایشان لازم میدانست در قلعهٔ **قهندز** محبوس گردانید ، و از ذکر قلعهٔ **قهندز** که در آنجا رفته ظاهر همین قلعه مراد بوده باشد زیرا که درآن عهد هیچ حصن معتبرتر ازآن نبود و هیچگونه رخنه درآن جایگاه ممکن ومتصور نبود ؛وجمعی ازاصحاب تواریخ آورده اند که خزائن وسلاح ملوك فرس و انواع نقود و جواهریکه حاصل ممکت آل بویه بود . مجموع در اطراف‌قلعهٔ **قهندز** مضبوط ومدّخربود ، چندی بدست **آل سلجوق** افتاد وچندی دیگر هنوز در آنجا مانده باشد **وَاللهُ اَعْلَمُ بِخَبَایا الْأُمُورِ**

اصل اول

در تواریخ سلاطین وحکام از ابتدای سلطنت آل بویه ومملکت دیالمه تا بزمان امارت ملت اعظم شرف الدوله والدین محمود شاه مشتمل بر پنج طبقه ومقدمه

مقدمه ـ بدانکه اصحاب تواریخ متفق الکلمه اند بدانچه شهر شیراز از بناء **محمدبن یوسف** برادر **حجّاج بن یوسف** بوده ، بعد از وفات او **عمربن عبدالعزیز** بعهد خلافت در حوزهٔ تصرف خود آورد ، ودر سنه احدی و ثمانین و مأتین **عمروبن اللیث** که ازطبقهٔ **صفاریان** بوده در ممالك فارس بسلطنت و جهانبانی تمکن یافت ،مدتی در امور ایالت شیراز تعاطی نمود تا آنکه **عمرو** در حبس **معتضد** خلیفه بگرسنگی هلاك گشت

نقل است که **عمروبن لیث** بوقت نهضت و حرکت لشکر هفتصد شتروار اسباب وآلات ساز مطبخ او بود آخرالامر در حبس **معتضد** در آرزوی یك لقمه نان چنان جان بداد که سوداء سلطنت و مغز خود بینی ازسوراخ بینی او بیکبار بدر افتاد **ثُمَّ ماتَ حَتْفَ اَنْفِه**

ذکر ایالت مظفربن یاقوت در خطه شیراز

بعد از وفات **عمرو** و انعزال نوّاب او از ممالك فارس وخطّه شیراز ، **مظفربن یاقوت** که از جبابرهٔ ملوك واعاظم ولات **اصفهان** بود ، مملکت فارس نیز در حوزهٔ تصرف وجمع حکومت آورد و مدّتی خطه شیراز را مخیم سلطنت ومرکز رایات عظمت خود ساخت

در عمارات و آباداني اعمال فارس و نواحي شيراز رغبت نمود ، **قري الاسافل** قريهٔ كه **بدومان** اشتهار دارد بنا كرد واز جمله آثار معدلت او در شهر شيراز آن يكي است واكنون هنوز در حال عمارت است . تابوقت خروج **عماد الدوله** مملكت فارس وخطه‌شيراز همچنان در تحت تصرف او بود و گويند مدت حكومت او بيش از چهار سال نبود .

طبقهٔ اول

در ذكر سلطنت آل بويه و حكومت ديالمه درخطه شيراز وممالك فارس

درسنه اثنين وعشرين وثلثمائه زمان **راضي** خليفه‌كار **عماد الدوله** بالا گرفت، وايشان‌سه برادر بودند پسران بويه :**عمادالدوله‌ابوالحسن علي ، وركن‌الدوله‌ابو علي الحسن، ومؤيدالدوله ، احمد؛مستكفي** خليفه ايشان را اين لقب داد .

ذكر عماد الدوله ابوالحسن علي‌بن بويه

عمادالدوله از طبقات سلاطين ديالمه اول جهانگيري معدلت گستر مملكت پرور بوده **صابي** دركتاب **تاجي** ذكر كرده كه عماد الدوله ابوالحسن بن بويه از اولاد **بهرام گور** بوده وبوقت ظهور اسلام اعقاب او بهر طرف متفرق گشتند ، جمعي بنواحي **جيلان** افتادند، **بويه** ماهي گير ازايشان بود ، و **عماد الدوله** هم در آنجا متولد گشت وچون بعد از سن بلوغ آثار دولت و اقبال و كمال شهامت يوماً فيوماً در احوال خود متزايد ميديد، بعزم جهانگيري بصوب **خراسان** روى نهاد ، وجمعي بسيار از اعيان و اشراف ديالمه با او متفق گشتند ،وبا

کوکبهٔ تمام بطرف اصفهان حرکت فرمود . **مظفربن یاقوت** باهمه‌شوکت وکثرت استعداد غلبه لشگر از مقاومت عاجز ماند ، و طریق فرار جست وعاقبت زبون واسیر گشت ؛ **یاقوت** پسر **مظفر** در شیرازمتصدی امر حکومت بود ، لشگری بسیار جمع کرد و باستقبال عمادالدوله بیرون رفت ، ودر **قصرزر** بملازمت و ملاحمت بهم پیوستند . عاقبت یاقوت منهزم وعمادالدوله از عقب او بشیراز آمد ، وفارس را مسخر گردانید واز آنجا **بخوزستان** و دارالملك **بغداد** رفت . و ملوك و سلاطین آن نواحی را منقادکرد ، ودر مدینةالسلام بغداد بعد از دعای خلیفه دعای او میکردند . و از بغداد مراجعت کرد ، و در خطه شیراز اقامت فرمود ؛ مدت شانزده سال فارس و عراق را در تصرف حکومت و حوزه ایالت خود معمور گردانید ودر شیراز وفات یافت بشهور سنه ثلث وثلثین وثلث مائه .

ذکر رکن الدوله ابوعلی حسن‌بن بویه

چون عماد الدوله ، از اصفهان بشیراز آمد ، ودر دست سلطنت بنشست ، وطریق ایالت و شهریاری پیش گرفت ، بیست وهشت‌سال مدت دولت او بود سه پسر داشت هر سه مستعد امور سلطنت و جهانداری ومستحق جهانبانی وشهریاری : **عضد الدوله ابوشجاع ، ومؤید الدولهٔ بویه ، وفخر الدوله علی ،** همدان و مضافات و متعلقات آنجا بتصرف ایالت فخر الدوله باز گذاشت ، واصفهان و آذربایجان را بمؤید الدوله داد ، فارس را بعضد الدوله تسلیم کرد ودر سنه ثلث وستین وثلث مائه وفات یافت .

ذکر عضدالدوله ابوشجاع فَنّا خُسرو

نور حدیقهٔ سلطنت و جهانبانی و نور حدیقه شهریاری عضدالدوله ابوشجاع **فناخسرو** ، بهترین اخلاف نامدار آل بویه بود ، و بعلم وهنروری فرزانه ، بعد از وفات پدر خود **رکن الدوله** بدست سلطنت بنشست ، وتمهید قواعد دین ودولت از آثار بأس و حسن معدلت اودر فارس تیسر پذیرفت ؛ روی باصفهان نهاد **فخر الدوله** مغلوب گشت ومملکت را بوی گذاشت وبدیلم هزیمت نمود **عضدالدوله** متوّجه جرجان گشت ، وبا **شمس المعالی قابوس** محاربت کرد و کلّی آن دیار مستخلص گردانید وبا شیراز مراجعت فرمود ؛ وبحقیقت از سلاطین وملوك نامدار بکمال هنروری ، وآوازهٔ نیکنامی واشاعت معدلت هیچیك پایهٔ او نداشتند .

مُتَوَّجٌ بِالْمَعالي فَوْقَ هامَتِه   وَفي الرَّدى ضَيْغَمٌ فِي صُورَةِ الْقَمَرِ

زمین با پایهٔ قدرش نخواندی خاك را ساكن

جهان با گوشهٔ تاجش نگفتی چرخ را والا

مدت ٣٤ سال در سلطنت وجهانبانی سپری گردانیدی و در مدینة السلام وفات یافت ، بتاریخ سنه اربع وتسعین و ثلثمائه ، و خاك مبارکش درکوفه در مشهد امیر المؤمنین **علی بن ابیطالب** علیه السلام است .

ذکر عمارات عضد الدوله در شیراز و اکناف فارس

یکی از آثار معدلت و نشانه مبرّات و مکرمت او در فارس **بندامیر** است ، بر رود کُر ساخته پیش از آن عمارت ، **کُرْبال** و

نواحی ، صحرای بی‌آب و بیعمارت بود ، **عضدالدوله** همت برآن گماشت که‌آن زمین وصحرا معمور گردد، مهندسان واستادان صنعت حاضرگردانید وخزاین بیشمار صرف فرمود تاآب رودخانه ازممر معهود صرف گردانیدند ، واول بناء شادروانی عظیم بنهادند وازسنك ریزه وچارو معجونی کردند ، وبرسر شادروان ازآن معجون‌بندی ساختند چنانچه برسر آن ده سوار درعرض توانند گذشتن ؛ بعداز عمارت در جملهٔ زمین و صحاری **کُرْبالْ** بنیاد عمارت کردند .

واز آن جمله یکی دیگر از آثار عضد الدوله در فارس حوضی است که‌درقلعهٔ استخربنا کرده ،وآن چنان است که‌شعبی عظیم‌بود که‌ممر سیلاب قلعه برآن جایگاه بود ، بفرمود تاسدّی استوار پیش آن شعب برآوردند ، چهار طرف کوه بود یکطرف دیگر که رهگذر آب بود آنرا منسدگردانید ، ودیواری برروی آن برکشید و چارو و شیرو روغن و موم ساختند ، ودر بوم حوض بکار میکردند . وکرباس و قیر لا برلا وتو برتو برسر آن میانداختند ، و دیگر برروی آن چارو بکار میکردند ، بسط آن گویند یك قفیز است و عشر قفیزی وعمق آن هفده پایه است و میان حوض ۳۳ ستون از سنك و چارو بر کشیده ومجموع آنرا مسقف ساخته ، وآن نیز هم از غرایب عمارات فارس است . وگویند **عضدالدوله** کوهی بر سر دریائی بنهاده ، و دریائی در میان کوهی جمع کرده ، اشارت ببند امیر است و حوض قلعه اسطخر .

وازآنجمله دارالشفاء عضدی است : عضد الدوله از غایت غمخواری مسلمانان هم در نفس شیراز دارالشفاء بنیاد نهاد ، ومواضع

ملکی را بدانجا وقف کرد ، واین زمان همچنان معمور است .

واز آن جمله گنبد عضدی است . گنبدی که بیرون دروازهٔ اسطخر نزدیك مصلی طول وعرضی تمام دارد ،

نقل است که **عضدالدوله** را دوازده فیل جنگی بود ، بوقت جنك با **قابوس** آن دوازده فیل سبب هزیمت لشگر **قابوس** بودند وآنها را عظیم عزیز داشتی ، بعد از آنکه با شیراز مراجعت کرد ، آن گنبد برای فیلان بساخت، ودر آنوقت **فیلخانهٔ عضد** نام داشت

واز آنجمله یکی دیگر از آثار عضدالدوله **کَرْدفَنّا خُسرو** است چون دیالمه در خطهٔ شیراز مقام کردند ، کثرت سپاه و حشم مزاحم شیرازیان بود . **عضدالدوله** بیرون دروازهٔ سلم ، از بهراحشام ولشکریان فرمود تا بنائی چند کردند ، ومجموع لشگر وسپاه وحشر او اندر آن شهر بآنجایگاه نقل کردند ، و هر سال مبلغ شانزده هزاردینار از تمغاوات وطیّارات آنجا بدیوان عضدیمیرسید ، واین‌زمان بغیر از رسوم وطللی در آنجا نمانده و گوئی‌زبان حال **عضدالدوله** با شیرازیان لحظه بلحظه این ندا میکند :

اِنَّ آثارَنا تَدُلُّ علَینا   فَانْظُرُوا بَعْدَنا الَی الآثارِ

آن قصر که با سپهر میزد پهلو ، شاهان جهان بدو نهادندی رو ،
دیدیم که برکنگره اش فاخته ای میگفت بافسوس که : کوکوکوکو

ذکر سلطنت شرف الدوله در شیراز

چون **عضدالدوله** از دار فنا بخانهٔ بقا رحلت کرد، **ابوالفوارس** خلف نامدار او که در ایام حیات پدر مملکت **سجستان** و **کرمان** را

در تحت فرمان داشت ، چون از **واقعهٔ** پدر خبر یافت ، بجناح استعجال با طایفهٔ از اعیان مملکت از **کرمان** روی بشیراز آورد ، ودر آنوقت امر خلافت **بطائع بالله** مشرف بود ، او را **شرف‌الدوله** لقب داد ، برادرش **صمصام الدوله** در **بغداد** ولیعـهد پدر بود ، چند مدت باتفاق متصدی امور سلطنت گشتند ، وبرای تنسیق امور فارس باتفاق مراجعت کردند . وشرف الدوله ابوالفوارس درشیراز دار الکتبی معتبر بنا کرد ، **وقاضی عبدالله محمدبن احمدبن سلمان** که اکنون در شیراز اشتهار بقاضی فزاری دارد برآن کتب خانه متولی گردانید . گویند که **قاضی محمد فزاری** هشتاد پاره کتاب تصنیف داشت ، و بعهد خلافت **الراضی بالله‌بن القاهر بالله** قاضی دارالخلافه بود **عضد الدوله** استدعا نمود و او را بشیراز آورد ، از آثار مکرمت‌او در شیراز یکی مدرسهٔقاضی فزاری است که‌امروز از معمورات بقاع ومدارس شیراز است ، بعد از وفات عضدالدوله خلف نامدار او **شرف الدوله** اورا عظیم ومکرم داشتی وبر سرآن کتب خانه او را متولی گردانید ، وبآن واسطه طلبه و مستعدان در رفاهیت بودند ، واز بهر صوفیان ومضیفان **شیخ ابی‌عبدالله محمدبن حفیف الشیرازی** بیرون دروازه خانقاهی بساخت ؛ مـدت پادشاهی **شرف‌الدوله** شش ماه بیش طول نکشید ، تاریخ وفات شرف‌الدوله سنهٔ اربع عشر واربعمائه ، مکان وفات او شهر شیراز .

ذکر صمصام الدوله باکالنجار المرزبان‌بن عضد الدوله

چون شرف الدوله ابوالفوارس بجوار رحمت حق پیوست اعیان شیراز واشراف دیالمه با **صمصام الدوله** بیعت کردند ومتفق

گشتند ؛ و او پادشاهی صاحب رای کامل نفس بود ، ودر امور شهریاری وشیوهٔ سلطنت و جهانداری ید بیضا مینمود .

گه بزم بخشنده بودی چو ابر گه رزم درنده همچون هژبر
سراپای مردی و مردانگی دلیری و رادی و فرزانگی

نقل است که در اول عهد سلطنت او **ابونصر** وزیر بواسطهٔ خلافی که در خاطر داشت **قتلمش** بشیراز آورد ، ودر نواحی فارس بقدوم آن لشگر خرابی چند بظهور پیوست . **صمصام الدوله** لشگری آراسته ترتیب فرمود و او را از مملکت فارس براند ودر آن وقت **ابو غانم عمید الدوله** با جمعی از اعیان بطرف شیراز منحدر گشتند وبقلعهٔ فارس تحصن نمودند ، و در نواحی شهر خرابی میکردند ، وعماراتی چند که **عضد الدوله** در **سوق الامیر وکرد فنا خسرو** کرده بود خراب گردانیدند ، وچوبها وآهنها بقلعه کشیدند . **باکالنجار** عظیم مخوف گشت وحکم فرمود تا سوری استوار پیرامن شهرشیراز در کشیدند ؛ ودر آن عهد شیراز راسور نبود ، **باکالنجار** بنیادعمارت سور در شیراز کرد ، وبعداز انقضاء دولت دیالمه سلاطین **سلغر** بعهد خود تجدیدی فرمودند ، وبعد ازآن روی بخرابی نهاد تا بحدی که در اکثر مواضع بغیر از خاك آثاری نبود ؛ ملك اعظم سعید شرف الدین **محمود شاه** طاب ثراه سوری معتبر پیرامن شهر کشید و از آثار مساعی حمیدهٔ او در شیراز یکی آن است .

جَزاهُ اللّٰهُ فِی ذٰلِكَ افْضَلَ الْجَزاءِ

ذکر خروج اسماعیلیان وظهور شبانکاره

درآخرعهد **باکالنجار** چون **سلطان مسعودبن سلطان محمود** باصفهان

در دست سلطنت بنشت ، جوقی از نژاد **منوچهر** سبط **افریدون** در فارس مقام داشتند ، و در عهد اسلام چون اعراب غلبه کردند وبر فارس مسلط گشتند اسماعیلیان روی بهزیمت نهادند و از هر گوشه بدر رفتند ، جمعی از ایشان در **اصفهان** مقام نمودند و بیراهی میکردند ، سلطان **مسعود** حکم فرمود **تاش** فراش اسماعیلیان را از نواحی اصفهان براند ، **باکالنجار** نیز از شیراز لشگری از دنبالهٔ او بفرستاد و بقمع آن طایفه روی آوردند ، اسماعیلیان بگریختند و بطرف **شبانکاره** سر بر کردند و در **دارابجرد** مقام گرفتند ؛ **باکالنجار** از مقاومت با ایشان عاجز ماند و کورهٔ **دارا گرد** بایشان باز گذاشت و در آن‌عهد **شبانکاره** ازفارس‌مفروز افتاد ؛ با کالنجار باین‌سبب ازمرتبهٔ خود تنزل نمود ، و **ابونصربن‌عضدالدوله** بر او خروج کرد واونیز هزیمت گرفت و در قریهٔ **دومان** از قراء اسفل شیراز بقتل آمد مدت سلطنت **با کالنجار** در خطهٔ فارس چهار سال و شش ماه بود .

ذکر سلطنت بهاء الدوله خسرو فیروزبن عضد الدوله در خطه فارس

بعد از واقعه با کالنجار **خسرو فیروز** با آنکه در دور**قادر بالله** اورا قائم‌مقام خود کرده بود ، و امارت و ایالت **بغداد** بجانب او مخصوص گشته ، چون از قتل **باکالنجار** وقوف یافت ، عزیمت‌طرف فارس جزم کرد، قادر بالله اورا **قوام الدوله** لقب فرمود ، لشگری آراسته ترتیب کرد ، بشیرازآمد . مدت سلطنت‌او بیست و چهارسال بود و سه ماه ؛ درارّجان بجوار حق پیوست .

ذکر سلطنت سلطان الدوله فنا خسروبن بهاء الدوله

چون مدت سلطنت خسرو فیروزبن عضد الدوله سپری گشت ، سلطان‌الدوله **فنّا خسرو ابو شجاع** که خلف نامدار او بود ولیعهد پدر گشت . و مدت پادشاهی و زمان جهانداری او با چهارده سال تمام نکشید . برادر اوقوام‌الدوله **شیرزادبن** بهاءالدوله معروف بابوالفوارس با لشکری عظیم باو خروج کرد ، و ملاحمت و محاربت میان ایشان قائم گشت . آخرالامر خسرو فیروز ظفر یافت و دشمن رامخذول ومقهور گردانید ، و در شهور سنهٔ اثنی عشر و اربعمائه وفات یافت .

ذکر سلطنت عزالملوك مرزبان بن سلطان الدّوله

چون سلطان‌الدوله از دار فنا رحلت کرد ،**عماد الدولة المرزبان** در دست سلطنت قائم مقام پدر گشت و میان اوومیان عم **جلال الدوله فیروزخسرو** منازعت افتاد ، **عز الملوك** مدتی بردست سلطنت بازماند .

ذکر سلطنت ابو منصور فولادستون

بعد از آنکه عزّالملوك وفات یافت اعیان و اشراف مملکت بدو فوج گشتند ، چندی طرف جلال الدوله **فیروزخسرو** را داشتند و بعضی طرف اولاد **عزالملوك** ؛ آخر الامر بسلطنت**ابو منصور فولاد** متفق گشتند ، و مملکت براوقرار گرفت . لشگریکه ازقانون اخلاص و هوا خواهی منحرف بودند ، جمله بدان درگاه روی آوردند . مدّت هفت‌سال پادشاهی کرد ، و صاحب‌عادل**ابو منصور بهرام** وزیر که دستور مملکت بود اورا بتهمت خلافی منسوب گردانید ، و در خاطر گرفت ، اورا در بند کرد ، و بعد از مدتی حکم قتل فرمود .

ذکر خروج فضلویه شبانکاره

فضلویه شبانکاره با لشگری آراسته متوجه شیراز گشتند . و

بر ابو منصور فولادستون غوغا کردند ، و اورا دستگیر کردند ، در قلعهٔ محبوس گردانیدند ، و هم در آنجا وفات یافت ؛ و وقوع این واقعه و خروج فضلویه در سنه ثمان و اربعین و اربعمائه بود ؛ ودر آن تاریخ **فضلویه** چون خروج کرد ؛ تمامت مملکت فارس را فرو گرفت و مسخر گردانید ، ملک عمادالدوله **قاوُرْد** از **عراق** بعزم استخلاص **فارس** توجه نمود ، **فضلویه** چون از حرکت قاورد وقوف یافت ، طریق فرار پیش گرفت ، و التجا بسلطان **الب ارسلان** کرد ، وفارس را ازاو بضمان بستد ، وعاقبت بااو نیزعاصی گشت ؛ **نظام الملك** بعزم گرفتن او بفارس آمد ، فضلویه بقلعهٔ استخر تحصن نمود ، نظام ـ الملك اورا بحصار کرد و هم آنجا بقتل آمد .

فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ وَ نِعمَةٌ   كَفَّتْ فُضُولُ الْبَغْيِ مِنْ فَضْلُونِ

پس از آن دولت دیالمه منقضی گشت ، و سلطنت از آل بویه برافتاد . الملک **ابو علی بن کیخسرو** بن عزالملوك بن سلطان الدوله از نسل سلاطین دیالمه مانده بود و بعاملی ولایت **نَوْبَنْجان** خوشنـود گشت و بتاریخ سنه سبع و ثمانین و اربعمائه وفات یافت .

طبقهٔ دوم

در ذکر سلطنت آل سلجوق و شرح عماراتی چند که در ایام دولت وعهد سلطنت ایشان اتفاق افتاده درخطهٔ شیراز و اطراف فارس

ذکر سلطان الب ارسلان بن محمد بن جغری بیك بن میکائیل

بدانکه آل سلجوق بسیار خیّر بوده اند ، و سلجوق را چهار پسر بود : **اسرافیل و میکائیل و موسی و یونس** . در آنزمان که

سلطان محمود با **ایلك خان** صلح کرد **اسرافیل** پیش سلطان رفت ، اورا بگرفت و محبوس داشت ، بگریخت و او را بحیلت باز گرفتند و بقتل آوردند .

در رمضان سنهٔ احدی و ثلثین و اربعمائه سلجوقیان در **سرخس** بر **مسعود** پسر سلطان **محمود** ظفر یافتند و او را بهزیمت کردند و **خراسان** درحوزهٔ تصرف خود گرفتند . سلطان **الب‌ارسلان** که مسمی بود **بجعفر بیك** پسر بزرگترین میکائیل بود . **سرخس و بلخ و مرو** تا در **غزنین**را در حکم ایالت خود قراری بدید فرمود ؛ بالتماس **فضلویه** در تاریخ ثمان و خمسین و اربعمائه ، عنان عزیمت بصوب **فارس** معطوف گردانید ، مدت دوازده سال در دست سلطنت وحکومت جهانداری کرد ، عاقبت بستهٔ دام اجل گشت .

ذکر سلطنت سلطان ملکشاه بن الب‌ارسلان

بعد از **الب ارسلان** با **ملکشاه** پسر او بیعت کردند ، و مملکت بر او مسلّم و مقرّر گشت ، و در شهور سنه سبع و سبعین و اربعمائه **شبانکاره** او را در حدود فارس بقتل آوردند ؛ و بعضی گویند **سنجر بن ملکشاه** بود که بدست شبانکاره بقتل آمد .

ذکر کیفیت خروج شبانکاره

بدانکه در قدیم‌الایام **شبانکاره** را وجودی نبود ، چون فضلویه قوت گرفت ، شوکتی در ایشان بازدید آمد **اسمعیلیان** هم از شبانکاره بودند ، و در آن عهد دو برادر بودند : **محمد بن یحیی** جد **حسویه و نمرود بن یحیی** جد **ابراهیم بن ممائی** و محمد بن یحیی چندان شوکت یافت که دعوی سلطنت کرد ، و هر روز دوبار نوبت بر در

خانهٔ او میزدند ، و آن سلطنت در خاندان او تا بزمان **حسویه** بازماند اتابك **جلال‌الدین جاولی** آنرا برداشت . یکی دیگر از شبانکاره باسانید قبیلهٔ فضلویه ، و زعیم ایشان پدر فضلویه ، نام او **علی بن ابی الحسن** ، دیگر **ابو سعید** از گرّوییان بودند ، و پدر او **محمد بن ممانی** از جمله مقربان فضلویه بوده ؛ **عمیدالدوله** چون بفارس آمد ، اورا زعیم خودگردانید ؛ چون روزگاری برآمد مستولی گشت **و نوبنجان و کازرون و شاپور** جمله در حوزهٔ حکم خود آورد ، و خرابی بسیار میکرد ، تا بزمان سلطنت **جاولی** شرّ وظلم اتباع او از مملکت منقطع گردانید .

ذکر انشاء دولت سلجوق که در مملکت فارس چندی باستبداد و چندی از طرف سلجوقیان شروع کردند

بدانکه مدت هشتاد وپنجسال از آخر دولت **دیالمه** تا ظهور رایت **سلغریان** ، مملکت در قبضهٔ ملوك و سلاطین سلجوقی بوده ، و در این مدت هفت تن از نیابت ایشان حاکم بوده‌اند :

اول **فضلویه** که‌از جهت **الب‌ارسلان** درفارس حکومت کرد ، و ذکر او از پیش استقصاء رفت .

ذکر رکن الدین خمار تکین

دویم از آن هفت تن که ذکر رفت ، **رکن الدین خمار تکین** بود ، ازانشاءدولت سلجوقی سلطان‌**محمد بن‌ملکشاه بن الب‌ارسلان** ، اورا بشیراز فرستاد ، و بواسطهٔ ضعف رأی وقصور تدبیری که‌داشت امور مملکت تنسیق نمیتوانست داد ، و اعمال فارس باینواسطه استقامت نمی یافت ، **سیراف** که بقدیم شهری معمور بود ، وجه خاص آل بویه

از آنجا مرتب میکردند. بواسطه ملوك **قیس** که جزائر بدست فرو گرفتند وآنرا خراب گردانیدند **خمارتکین** دو نوبت لشکری تمام ترتیب کرد وبر **سیراف** کشید، واز تلافی آن عاجز ماند: هر نوبتی بتحفهٔ چند محقری از مال خشنود می گشت وباز میگردید.

ذکر اتابك جلال‌الدین جاولی

سقاویه سیم از آن هفت **جاولی** بود، مردی مبارز کاردان برای رزین وحسن تدبیر از اقران برسر آمده وبشیرازآمد، وبا تفاق **خمارتکین** با **شبانکاره** محاربت کردند، وبقمع ظامه روی آورد، و متمردان را ازنواحی فارس برانداخت، وسر فتنهٔ **شبانکاره؛ حسویه** بود دائماً در **داراجرد** فساد میکردی او را از آن مملکت باز داشت و **ابوسعید** شبانکاره دست تعدی در نواحی **کازرون و نوبنجان** دراز کرده بود، وبحکم **اَلظُّلْمُ یَدَعُ الدِّیارَ بِلاقِعِ** آن اطراف جمله‌خراب کرده، ورعایا متفرق، وشهر **بشابور** را بنوعی ساخته بودند که‌درآن دیار دیّار باز نگذاشتند. واصقاع واطراف آن دیار بکلی مستأصل گشته. انتقام ایام عنان حشمت قهر آثار اتابك **جلال الدین جاولی** را برسر ایشان کشیده. **ابوسعید** شقی را بدوزخ فرستاد، واز نو اساس معدلت وداد در میان خلق بنیاد نهاد؛ وهمچنین شهر **فسا** که‌از آثار **بهمن‌بن دارا**در فارس‌مانده بود، ازظلم **شبانکاره** چنان‌مستأصل گشته که دد ودام در آنجامقام کرده بودندآنرا معمور ومأهول گردانید ورعایا واحشام متبدّده جمله را جمع گردانید وباهم آورد؛ **وگبران و ایراهستان** وحصارات آنجا که در عهد **عضدالدوله** معتبر و معمور بود وده هزار مرد از ایشان در خدمت درگاه بودندی، بعد از

عضدالدولهعاصی گشتند ، ودست‌غارت وتعدی بر خلق دراز کردند بعهد **جاولی** جمله سر در ربقهٔ خضوع نهادند وآن دیار واقطار جمله باصلاح آمد ، وبحسن تدبیر و کمال کفایت ، مجموع آن حصار ها مسخر گردانید .

نقل است ودر تواریخ مسطور ، که در فارس قدیماً هفتادوسه قلعه بود که ملوك فرس وسلاطین بهر مصالح شهریاری معمورومعتبر میداشتند ، بعداز زمان **عضد** مایهٔ افساد متمردان وسبب فتنه انگیزی ظلمه گشته بود ، اتابك جاولی بنیك خواهی مسلمانان جملهٔ قلاع و حصنها را خراب کرد واز مرد بینداخت .

ذکر عماراتیکه جلال‌الدین درعهد حکومت خود ساخته

از آثار معدلت ونشان های احسان ومکرمت او در فارس یکی بند **قصار** است بر **کُربال** زیرین ، و بندیکه در قدیم بناحیت **را مجرد** بوده بروزگار خراب گشته **ورامجرد** بآن واسطه از عمارات باز افتاد وآنرا با حال صلاح آورد ، **ورامجرد** را مزروع ومعمور گردانید وآن را **رامجردستان** نام نهادند .

در ذکر اتابك قراچه و شرح مدرسهٔ که در شیراز بناکرد

بعد از انقضاء مدت دولت **جلال الدین جاولی** ، سلطان معز الدین ابو الحارث **سنجربن ملکشاه** ، مملکت فارس را باتابك **قراچه** ارزانی فرمود ، ودر حکومت شیراز متمکن گشت ، وطریق معدلت و رعیت پروری پیش گرفت ، و باشاعت معدلت و افاضت احسان توجه فرمود ؛ بنوعی که مشام ایام ورخسار روزگار بصیت مآثر وذکر مناقب او تا باکنون معطر و مورّد است واز جمله آثار

احسان وعلو همّت او در **شیراز** مدرسهٔ **قراجه** است که در میان شهر شیراز محاذی مدرسهٔ **قاضی فزاری** ساخته ، وچند قطعه زمین وضیاع و بساتین معمور بدان وقف کرده وبعد از آنکه در فارس بامر جهانبانی و سبیل مملکت رانی تمکن یافت، در همدان لشگری برسلطان **سنجربن ملکشاه** خروج کرده بود ، بمعاضدت او از خطه **شیراز** بالشگری گران بسوی **همدان** نهضت نمود ، واز مقاومت دشمنان عاجز ماند ؛ وهم در آن حرب بقتل آمد .

ذکر حکومت اتابك مَنْکُوبَرسْ

چون **قراجه** در همدان بقتل آمد اتابك **منکوبرس** عزیمت فارس ساخت ، وباتفاق **ابونصر لالا** که از ممالیك سلطان **غیاث الدین ابوشجاع** بود ، بشیراز آمد و او در عصر خود ، درکمال شهامت و شجاعت وحسن تدبیر وشیوهٔ معدلت وشهریاری بینظیر بود .

کَرِیمٌ تَحَلّی بِالْمَکارِمِ حِلْیَةً　　فَحِلْیَتُهُ اَسْنَی الْمَلَابِسِ وَالْحُلی

۱۳ سال در خطه شیراز واصقاع فارس ، در سلطنت وحکومت سبیل معدلت را مسلوك داشت ، ودر جوار ام‌کلثوم مدرسهٔ بنا کرد و گروهی از ائمه دین وفقهاء متشرع را درآنمدرسه مقام داده مؤنت و مایحتاج آن طایفه را تکفل فرمود ؛ **ابونصر لالا** هم در زمان دولت و حکومت او در شیراز بدر **اسطخر** مدرسهٔ بنا کرد ، واکنون بمدرسهٔ **لالا** مشهور ، وهمچنین درراه عراق رباطی ساخته ،و برباط **لالا** اشتهار یافته ، وآسایشگاه مسلمانان است .

ذکر سلطان ابوالفتح ملکشاه محمودبن سلطان مسعودبن ملکشاه وفرستادن محمد را با اتابك بزابه بحکومت شیراز

بعد از آنکه اتابك **منكوبرس** وفات یافت ، سلطان **ابوالفتح ملكشاه** از نژاد سلاطین سلجوق ، برادر خود **سلطان محمد** را با **اتابك بزابه** شوهر **زاهده** که بانی مدرسهٔ زاهده بود ، بشیراز فرستاد ، و **تاج الدین** وزیر را مصحوب بزابه گردانید ، مدتی امور سلطنت شیراز از نیابت این دو شاهزاده ، باتابك **بزابه** مفوّض بود ، واو بحسن رای رزین و کمال مکرمت و جهانداری از شاهان وشهریاران قصب السّبق ربوده وباشاعت خیرات ومکرمات در اقطار آفاق مشارالیه گشت .

همه رسم و بنیاد نیکو نهاد　　بیفزود بر عدل واحسان و داد
فرومایگان رازدر دور داشت　　جهان را بانصاف معمور داشت

بروایتی پانزده سال و بروایتی هفده سال در شیراز حکومت کرد

ذکر زاهده زن اتابك بزابه وشرح خصوصیات واشاعت خیرات ومبرّات او

زاهده خاتون زنی صاحب حشمت بود ، وبحسن تیقظ و نجدت وکمال رای وتدبیر از مردان مرد گوی دولت ربوده :

فَلَوْ کانَ النِّساءَ کَمَنْ فَقَدْنا　　لَفُضِّلَتِ النِّساءُ عَلَی الرِّجالِ

در شیراز مدرسهٔ عالی بساخت، که در آن عهد بتکلف‌تر از آن بقعه وبزرگتر ازاودر مجموع فارس نشان نمیدادند ،ودرگاهی مرتفع پادشاهانه ، و بر درگاه منارهٔ بلند بنا فرمود ، و بر آن موقوفات بسیار تعیین کرد .

نقل است که مدت بیست و یکسال در **شیراز** از راه حکومت ملك بیندوخت ، و عقار و زمین بسیار با دست آورد ، و حاصل نقود وجواهری که از پدران بتوارث یافته بود ، در وجه تحصیل قری و

مزارع معتبر صرف کرد، بعد از تحصیل وتملك آن، جمله بر آنمدرسه وقف گردانید. و تولیت مدرسه تفویض بعلماء حنفیّه فرموده بود؛ بعد از مدتی تولیت را از حنفیه رجوع فرمود، و بشفعویان داد، و امام **سعید ناصر الدّین سیرافی**، که از مشاهیر فضلاء آن عصر بود و امامت و خطابت مسجد عتیق شیراز از قدیم الایام باجداد و پدران او مفوّض بود، بر آن مدرسه نصب فرمود؛ و هر روز شصت فقیه را در آن مدرسه راتبهٔ مبادیه معین گشت، بدان واسطه مجموع طلاب و سایر مستعدان از سر رفاهیت بتحصیل علم شرعی مشغول بودند.

ذکر محاربه ملکشاه با سلطان مسعود و بقتل آمدن اتابك بزابه در اصفهان

چون سلطان **ملکشاه** از طرف **عراق** بمدینةالسلام **بغداد** نهضت فرمود. **اتابك بزابه** فرصت را منتهز گشت، و سلطان **مسعود** و سلطان **محمود** را تحریض نمود بسلطنت و ایالت **عراق**، که تختگاه سلاطین **سلجوق** بود. **تاج‌الدین** وزیر که برای رزین و کمال شهامت مملکت آرای بود، درآن اندیشه غیرمستصوب آمد، هرچند معرّت و غائلهٔ آن قضیه بایشان مینمود، محل قبول و مورد ارتضا نمی یافت؛ **بزابه** شاهزادگانرا با لشگری عظیم باصفهان آورد، سلطان **ملکشاه** چون از این قضیه وقوف یافت، از **بغداد** بطرف **اصفهان** حرکت فرمود؛ **بزابه** با لشگری بعزم مقاومت بیرون رفت ودر عرصه‌گاه خود رایات عظمت آیات **ملکشاه** بحرکت آمد، لشگر **بزابه** تمام بهزیمت گریختند، و **بزابه** را دستگیر کردند، وهم در آنجا بقتل آوردند. سلطان **مسعود** و سلطان **محمود** هر دو با شیراز مراجعت کردند، و

در شیراز خوف نمودند و هر یك بطرفی بدر رفتند ، و هم در آن تاریخ روزگار کار و بار ایشان بر افتاد .

ذکر محاربت ملکشاه بن سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه بن الب‌ارسلان

بعد از آنکه اتابك **بزابه** بقتل آمد ، **ملکشاه** که از اکابر سلاطین آل **سلجوق** بود از **اصفهان** بشیراز آمد ، و مدت یکسال در خطهٔ **شیراز** رایات سلطنت بر افراشت ، و در میدان آمال عنان سلطنت گشاده‌داشت ، و بمطالبات ناموجّه ، خلق **فارس** را در شکنجهٔ بلا و عقوبت کشید .

از رعیت شهی که مایه ربود بن دیوار کند و بام اندود

عاقبت از شومی ظلم و بیراهی و تقلب حشم و اعیان ظالم ، خلل در خاندان قدیم باز دید آمد و بدست خود خاندان خودرا بر باد داد . پس دولت و سلطنت آل **سلجوق** بمنتهی رسید .

ذکر عهد وزارت تاج‌الدین وزیر

در آن مدت که سلطان **ابوالفتح‌مسعود** برادر خود سلطان **محمد** را با اتابك **بزابه** بشیراز می فرستاد ، **تاج‌الدین** وزیر که بکفایت وحسن تدبیر از صاحب وصابی قصب السّبق ربوده بود جهة ضبط امور مملکت فارس مصاحب او گردانید، وحقیقت آنکه درحل وعقد مشکلات قضایاء فارس باقصی الغایة جد وجهد مینمود ، و مدتی وزارت سلطان **مسعودبن‌محمد** کرده ، ودر آن مدت که اتابك **بزابه** بقتل‌آمد ، سلطان **ملکشاه‌بن سلطان محمود** بشیرازآمد ودر **فارس** بدست سلطنت تکیه کرد ؛ **تاج‌الدین** وزیر بعد از هزیمت سلطان

مختفی گشته بود ، سعی نمودند تا اورا دستگیر کردند ، سلطان **ملکشاه** خلعت خاص بفرستاد واو را وزیر خاص خود گردانید ، وسایر امور مملکت را بنظر ایالت او منوط فرمود . واز جمله آثار مساعی حمیدهٔ او در **شیراز** یکی **مدرسه تاجی** است : مدرسهٔ معتبر ، وقف بسیار در آنجا کرده ؛ و همچنین رباطی که بتاج الدین وزیر اشتهار دارد ، ومنارهٔ رفیع بردرگاه مدرسه هم از جمله عمارات وبناء خیر اوست و بمنارهٔ تاجی مشهور واکنون هنوز معمور وآبادان است .

طبقهٔ سوم

در ذکر سلطنت وشرح ایالت سلغر در شهور تسع و ثلثین و خمسمائه

چون مملکت آل **سلجوق** در **فارس** بسر آمد ، و نوبت دولت سلجوقیان بآخر رسید ، آفتاب سلطنت **ملکشاه** تیره شد **آل ارسلان** از اوج کمال بمغرب زوال افول کرد ، امواج تراکمه از نواحی **قفچاق** منحدر گشتند . **یعقوب بن ارسلان** باجمعی از لشکریان قصبهٔ **خوزستان** را ازبهر اقامت اختیار کرده ، وامیر **مودود** سلغری سر خیل سلغریان بصحرای **گندمان** فرود آمد ، واز آنجا تابعرصهٔ کوه **کیلویه** خیمهٔ اقامت بر افراختند .

ذکر مودود سلغری وشرح حکومت او در شیراز

امیر **مودود** سرخیل صحرا نشینان **گندمان** بود ، با اتابك **بزابه** سابقهٔ معرفتی داشت ، اتابك **بزابه** چون عنان عزیمت بصوب **اصفهان** معطوف میگردانید ، **مودود** را طلب کرد . **وفارس** را باو سپرده‌در

شیراز قائم مقام خود گردانید وبعراق رفت ، وهم برآن موجب که شرح داده شددر حرب سلطان **ملکشاه** بقتل آمد. چون سلطان**ملکشاه** بشیراز آمد ، **مودود** باز **بگندمان** مراجعت کرد ، بنابراین صورت سلغریان در امر حکومت **فارس** طمع آوردند ، وبعداز وفات ملکشاه و انقضاء دولت سلجوقیان خروج کردند .

ذکر سلطنت اتابك سنقربن مودود

از ابتداء تاریخ سنهٔ خمسین واربعمائه که سلطان **الب ارسلان** بفارس آمد وظهور سلطنت آل سلجوق بود تا بتاریخ سنهٔ ثلاث و اربعین وخمسمائه که آل سلغر خروج کردند ، قریب هشتاد سال مملکت فارس در نظر ایالت وتحت سلطنت سلجوقیان بود ، بنابرآنچه در عهد دیالمه امیر **مودود** سلغری بنیابت اتابك **بزابه** متصدی گشت بسلطنت شیراز . بعداز وفات مودود لشکری گران از هر کران و کنار باهم آورد، ودر تاریخ سنه ثلاث‌واربعین وخمسمائه عنان‌عزیمت بصوب فارس مطلق گردانید ، وبر **ملکشاه** خروج کرد ، **ملکشاه** چون محقق کرد که از مقاومت با آن لشکر عاجز است ، ناکام ازسر سلطنت شیراز بر خاست ، وناچار طریق فرار مسلوك داشت اتابك **مظفرالدین سنقربن مودود** در دست سلطنت افسر شاهی برسر نهاد وبتدبیرامور جهانبانی اقبال فرمود، وطریق معدلت ورعیت پروری آغاز کرد، وراه‌ورسم بیداد ازجهان برانداخت . **یعقوب‌بن‌ارسلان** از طرف **خوزستان** بمخالفت او متوجه شیراز گشت ، ومیان اوومیان اتابك **مظفرالدین** سنقر محاربت در پیوست ، عاقبت **یعقوب** منهزم گشت مدت ایام سلطنت اتابك **مظفرالدین سنقر** چهارده سال بود ، ودرآن

مدت غیر از طریق معدلت و رعیت پروری مسلوك نمیداشت ، و تحری رضای الهی برخیلاء سلطنت و پادشاهی تقدیم میفرمود ، و رسوم محدث از جرائد اعمال ولایات حل کرد ، وبدعتهای قدیم از روزنامه های دیوانی بکلی سترد .

آن شاه را هرانچه ز اقبال دست داد
کس را نداد دست ز شاهان روزگار

واز آثار خیرات او در شیراز ، یکی مدرسهٔ سنقریه است و یکی دیگر سقایه است که متصل است بمدرسهٔ که ساختهٔ او است ، و این عمارت در مبادی سلطنت کرده بود ، اما مسجد سنقر ازامهات مواضع معتبر است ودر میان شهر افتاده . واکنون در شیراز بوضع آن مسجد و اعتبارآن مسجدی نیست ، وتا غایت مسجدی دیگرمثل آن نساخته اند ، ودرتاریخ سنه ثمان وخمسین وخمسمائه وفات یافت ونوبت سلطنت وجهانداری باعقاب نامداراباز گذاشت، ومرقدمبارکش هم در شیراز در قبله گاه مدرسهٔ سنقریه است ، مشهور و معروف ، مزاری متبرك است ، وخاك او چون تریاك اعظم مجرب افتاده ، واز غایت اعظام و احتشام تربت آن شاه نامدار بعداز دویست وهفتاد سال خلق شیرازدر امور شرعی آنجا سوگند یاد میکنند، ودر اینصورت آن موضع را معتبر دانسته اند .

ذکر سلطنت زنگی بن مودود

در آنمدت که اتابك سنقر در گذشت . اتابك **زنگی بن مودود** که برادر زادهٔ اتابك **سنقر** بود قائم مقام گشت ، و **سابق** که در **بیضا** رباطی ساخته بود ، وبرباط **سابق** اشتهار دارد ، شوهر خواهراتابك

زنگی بود ، دختر مودود در خانه داشت ، وبا **الب ارسلان سلغری** اتفاق کردند که **زنگی** را بردارند ، و الب ارسلان در دست سلطنت بنشیند ، اتابك **زنگی** ازین قضیه واقف گشت ، وباین تهمت ایشان را بر داشت ؛ و بر سر مرقد قطب الاولیاء والمحققین شیخ کبیر **ابوعبدالله محمدبن حفیف** الشیرازی عمارتی محقر بود ، آنرا ازجای برگرفت ، واصل رباط حفیف بنیادنهاد ، وچند پاره ده معتبر باچند قطعه زمین برآنجا وقف کرد ؛ مدت سلطنت او در شیراز چهارده سال بود ، ودر شهور سنه احدی وسبعین وخمسمائه وفات یافت .

ذکر سلطنت اتابك تکله بن زنگی

چون اتابك **زنگی** از دار فنا رحلت کرد ، جگر گوشهٔ اواتابك **تکله‌بن زنگی** وارث تاج‌وتخت پدر گشت ، و **امین الدوله کازرونی** وزیری کامل رای بود ، بمنصب وزارت **تکله** اختصاص یافت ، ودر مملکت فارس صاحب حل وعقد گشت ، وقریب **مسجد عتیق**شیراز مدرسهٔ ساخت‌ورباطی بنا کرد ، واین‌زمان بمدرسهٔ امینی اشتهاردارد و دور سلطنت اتابك **تکله** در شیراز بیست و سه سال بود ؛ اتابك **مظفرالدین طغرل** پسر اتابك **سنقر** بر او خروج کرد و لشکری گران از عراق بطرف فارس آورد ، و عاقبت در حومهٔ قتال اسیر گشت ، **عزالدین سحمره** در مدح اتابك تکله قصیدهٔ پرداخته ، این دو سه بیت از آنجا است .

لَعَمْرُ المَعالی اِنَّ تُکْلَةَ قَدْحَوَی **مِنَ المُلْكِ مالا یَحْوِمِنْهُ اَعاجِمُه**

فَاَیْنَ اَنُوشِرْوانُ مِنْهُ وَ عَدْلُه **وَ اَیْنَ سُلَیْمانُ النَّبِیِّ وَ خاتَمُه**

تَفَرَّدَ بِالآفاقِ تَكْلَةُ شاهُنا   فَلامَنْ يُحارِبُهُ وَ لا مَنْ يُقاوِمُه

و در سنهٔ احدی و تسعین و خمسمائه وفات یافت .

ذکر سلطنت اتابك مظفر الدین ابو شجاع ، سعد بن زنگی بن مودود سلغری

بعد از وفات اتابك **تکله** ، اتابك **سعد بن زنگی** برادرش بنوبت سلطنت و شهریاری قائم مقام او گشت . والحق پادشاهی کشور گیر بودو در شجاعت و شهامت نظیر خود نداشت ؛ بعد ازآنکه بر مملکت فارس مستولی گشت ، و امور سلطنت در خطهٔ شیراز در تحت ضبط وقانون آورد ، خطهٔ **کرمان و سیرجان** ونواحی را نیزمستخلص گردانید . و ملك **عماد الدین زیدان** برادرزادهٔ خودرا بحکومت آن جایگاه نصب فرمود . چون رایت فتح گستررا بجانب **عراق** حرکت داد . **اصفهان** را نیز مسخر کرد : و بتاریخ سنهٔ اربع عشرو ستّمائه چون رایت دولت سلطان **محمد تکش** ، که دولت دودمان خوارزمشاهی در ایام سلطنت او بذروهٔ اعلی رسید ، بطرف عراق حرکت فرمود ، لشگری با او بود ، اتابك **سعد** باهزار سوار جرّار برآن لشگر تاخت ، لشگر **سلطان محمد** را شکسته کرده هزیمت انداخت ؛ اماچون طالع وفا نکرد سمند باد بارش خطا کرد ، اتابك ازاسب جدا گشت و اورا دستگیر کردند ، **سلطان محمد** دریغ داشت که شخصی بدان شجاعت و فرزانگی رااسیر قید قهر گرداند ، اورا نوازش فرمود ، وخلعت بخشود ، و دختر اتابك **ملك خاتون** را نامزد پسر خود سلطان **جلال الدین** فرمود ، و رخصت داد که بسر مملکت خود بازرود ، و بقاعده

سلطنت فارس و شیراز بجانب او مخصوص باشد

ذکر محاربت میان اتابك سعد و میان پسر او اتابك ابوبکر

بعد از مراجعت او از نزد سلطان **محمد تکش** ، از این طرف مجموع امرا واعیان شیراز با اتابك **ابوبکر بن سعد** بیعت کرده بودند ، و اورا در دست سلطنت تمکین داده ؛ چون آوازهٔ توجه و مراجعت **اتابك سعد** در افتاد ، اتابك **ابوبکر** با لشکری آراسته بمدافعت پدر عنان گشاده داشت . فی الجمله میان هر دو لشکر جنگ قائم گشت ، **اتابك سعد** شجاعتی عظیم داشت ، و در آن قضیه حمیت و غیرتی با آن منضم گردانید ، بی هیچ اندیشه برلشکر اتابك حمله فرمود ، که جمله راه هزیمت پیش گرفتند ، و اتابك **ابوبکر** را اسیر و دستگیر کرد و اورا **بقلعهٔ سفید** مقیّد ساخت و در بند انداخت ، و طایفهٔ از اعیان که محرّض او بودند ، در اینصورت همه را بتیغ انتقام بر کشید ، قریب بیست و سه سال مملکت **فارس** و **کرمان** در حوزهٔ تصرف او باز ماند ، وایام را در آن مدت بکمال معدلت آراسته میداشت

ذکر عمارات و آثار خیری که از اتابك سعد بن زنگی در شیراز و اکناف و نواحی بظهور پیوسته

ازآثار و مبرّات و حسنات اتابك **سعد بن زنگی** درخطهٔ شیراز یکی جامع جدید شیراز است ، که **بمسجد نو** اشتهار دارد : نه در شیراز که در اکناف فارس و عراق و اغلب اقالیم ، هیچ پادشاهی بزرگتر و با فسحت تر از آن مسجد نساخته ، و گویند که حضرت امیرالمؤمنین **علی بن ابیطالب** صلوات‌الله علیه و آله در کوفه مسجدی بنا فرموده است ، احتیاط کرده اند ، مسجد نو بچند قدم از آن

بزرگتر است ؛ و مسجد کوفه مشهور است که در دیار عرب بزرگتر از آن مسجد نساخته اند . یکی دیگر رباط شهرالله که برباط **کرك** مشهور است ، و چند دیه و چند زمین بر آن وقف کرده ، و سایر آینده و رونده از اصحاب آن دیار و اهل قافله و احشام که درآن جایگاه گذر دارند ، از آن موقوفات با بهره اند ؛ و هنوز در حال عمارت است ، و بقدر صادر و وارد از آن جایگاه هنوز با نصیبند . یکی دیگر سوری که **جلال الدین جاولی** در عهد دیالمه از بهر حصن شیراز کرده بود درعهد **اتابك سعد** روی بخرابی نهاد و هیچ اثر از آن باقی نماند ، اشارت فرمود تا سوری از نو بنیادنهادند و تمام کردند . و درشهور سنه ثلاث و عشرین و ستمائه بجوار حق پیوست ؛ وهم درشیراز برباط آبش مدفون است ، و این رباط از جمله مشهورات بقاع شیراز است .

ذکر وزارت خواجه عمید الدین ابونصر اسعد الفارسی

خواجه **عمیدالدین** فاضل جهان و یگانهٔ زمان بود ، ودر فنون علوم تصانیف داشت ، و اشعار و منشئات او چون نسیم جهانگرد ، بجملهٔ دیار و اقطار دررسیده ، وزیر خاص **اتابك سعد** بوده ، وامور مملکت کلی وجزئی برای مملکت آرای او مفوض فرموده ؛ درآنوقت که **اتابك سعد** برسالت اورابحضرت **سلطان محمد خوارزمشاه** فرستاد، بخدمت خواجه **امام فخر الدین عمر رازی** رسید ، و این دو بیت در مدح آنجناب بجواب حل اشکال **سلامان** و **ابسال** انشاء کرد .

سَلامانِ منّی غَدْوَةً و عَشِیَّةً ‌‌‌ ‌ عَلی ماجِد دُرِّ المَکارِمِ اَنسالی

وَلَمْ اَكُ اَدْری قَبْلَ شَوْقی و فَضْلِه ‌ ‌ حَدیثَ سَلامانَ وَ قِصَّةَ اَبْسالی

عماد الدین میرانی در عهد اتابك سعد ، این قطعه بخدمت صاحب **عمید الدین** **ابی نصر** فرستاد :

لِسُدَّةِ مَوْلانا عَلَيَّ رِتاجٌ وَذٰلِكَ فَخْرٌ لِلْعَبِيدِ وَتاجٌ

تَحَيَّرتُ لا أدري دَواءَ لِعِلَّتي وَ إِنْ مِن بِيَ داءٌ وَساءَ مِزاجٌ

يَبُورُ مَتاعي وَهُوَ كَالتِّبْرِ خالِصٌ وَلِلْجَهْلِ في سُوقِ الْقَبُولِ رَواجٌ

خواجه **عمیدالدین** در جواب این قطعه نوشته بود .

وَقَدْ يَنْفُقُ الشَّيْئُ الْخَسِيسُ مَهانَةً وَ يَعْدَمُ لِلشَّيْئِ الْخَطِيرِ رَواجٌ

وَلِلْخَرَزاتِ الرَّذْلِ شَتّى مَواضِعٌ وَمَوْضِعُ تَرْمِيصِ الْجَواهِرِ تاجٌ

ذکر اتابك مظفر الدین قتلغ خان ابوبکر سعدبن زنگی بن مودود السلغری

اتابك سعد را چون ایام حیات سپری خواست شد . وآثار مرگ در خود مشاهده کرد ؛ خلف نامدار او **اتابك ابوبکر** مدت هفت سال در قلعه محبوس مانده ، بفرستاد تا او را خلاص کردند ، و قائم مقام گردانید . اتابك ابوبکر چراغ دودمان **سلغر** و واسطهٔ قلادهٔ سلطنت بود ؛ بحکم وراثت و استحقاق علی الاطلاق در خطه فارس مالك تاج وتخت گشت ، و کوکب دولت در عهد او بذروهٔ استعلا پیوست ، وآفتاب اقبال در دور سلطنت او باوج ارتقاء اقتران یافت

فَالدِّينُ مُسْتَبْشِرٌ وَالْمَجْدُ مُبْتَهِجٌ وَالْعُرْفُ مُنْهَمِرٌ وَالْمُلْكُ مُفْتَخِرٌ

در عهد سلطنتش اهالی **فارس** پهلوی رفاهیت در مهادامن وامان

میبسودند ، ودر خواب نوشین فراغت میغنودند ، خللی چندکه در مملکت فارس بسبب ظلم **شبانکاره** واضطراب آل سلجوق وقدوم **کلجه** وسلطان **غیاث الدین** بظهور پیوسته بود ، در هیچ عهد اصلاح پذیر نبود ، در زمان دولت او متدارك گشت ؛ و اکثر جزائر مثل **بحرین** و **قطیف** و **قیس** بگشود . وداخل مملکت خود گردانید ؛ و در بعضی از بلاد **هند** بالقاب شریفش خطبه کردند ، وصیت آوازهٔ معدلتش بجمیع اقالیم واقطار جهان انتشار یافت .

ذکر ائمه وافاضل ومشایخ که درعهد دولت اتابك ابوبکر بخطه شیراز جمع آمده بودند

درعهد دولت اتابك **ابوبکر بن سعد** ؛ مولانا **قاضی القضاة السعید** جمال الملة والدین المصری ، قاضی قضاة فارس بود ، وبطریق فضل ودیانت و ورع از زمرهٔ علماء وافاضل جهان برسر آمده ، در اثناء خطبه درس یکی از ائمه قصیدهٔ املاء کرده بود ، ودر آن قصیده بحسن عبارت وکمال براعت اعجاز نموده، وآن شخص بعداز فراغ این دو بیت املاء کرده بخدمتش فرستاد :

بِضاعَتِي الْمزجاةَ مَوْلَایَ فَاقْبَلَنْ فَأنْتَ عَزِیزُ الْمِصْرِبَلْ وَاحِدُالعَصْرِ

وَ اَوْفِ لَنَا کَیْلَ الْعِنَایَةِ مُفْضِلاً یَزِدْلَكَ رَبِّي بَسْطَةَ الْجاهِ وَالْقَدْرِ

ودر تاریخ سنهٔ ثلاث وخمسین وستمائه بجوار حق پیوست ، و از جملهٔ افاضلی که در اوائل ، عهد اتـابك **ابوبکر** دریافتند خواجه **عمیدالدین ابونصر** بود واتابك در عهد سلطنت انتقامی میخواست که از او بخواهد ، بواسطهٔ وزارت اتابك سعدکه بوی **مخصوص** بود

چند روز او را باز داشت ، این رباعی باظهار شفاعت و بضراعت در بدیهه انشاء کرد و بحضرت اتابك فرستاد

ای وارث تاج وملکت وافسر سعد بخشای خدای را بجان وسر سعد
بر من که چونام خویشتن تاهستم همچون الف ایستاده‌ام برسر سعد

او را باپسرش **تاج الدین محمد** در قلعهٔ **اشکنان** محبوس کردند .

وَ الطَّيرُ اَجْناسٌ تَطِيرُ وَ اِنَّما لِلغاتِهِنَّ حُبِسْنَ فِي الْاَقْفاسِ

وهم در قلعه قصیدهٔ (**مَنْ يُبْلِغَنَّ حَماماتِ بِبَطْحاءِ**) موشّح بصنوف بدائع ومحلی بانواع روائع انشاد فرمود ، و بوقت انشاد قصیده ادوات تحریر از کاغذ وقلم ودوات حاضر نبود ، **تاج الدین محمد** پسرش به تلقف از پدر یاد گرفت . ودر شهور سنه اربع وعشرین وستمائه او را شهید کردند . واین قصیدهٔ حبسی بر کمال فضل او گواهی تمام است ؛ واما خواجه **امام الدین جاری المکنی بابی نصر** ایام **اتابك** استاد او بود ، و در علوم شرعی نظیر نداشت ، و در تربیت عظیم ماهر بود . وبغایت معتقد مشایخ وصلحا بودی ، و وظیفهٔ تربیت و تقویت این طایفه وذکر خیر دریغ نمی داشتی . و در این صورت عظیم مقبول القول بوده ، وبنابر آنچه غالب فن او علوم شرعی بوده در خاطر اتابك ابوبکر نشانده بود که گروهی علماء که بعلوم حکمت واصول مهارتی دارند ، بخلافت سنت وجماعت درس ودور ایشان می گذرد ، وعوام شیراز را اضلال میکنند ؛ اتابك **ابوبکر** باخراج ایشان از شیراز حکم فرمود ؛ از آنجمله مولانا **صدر الدین اشتهی** ، استحضار واستبصار او بکلیات علوم عقلی چون بیاض نهار از اقامت بینت استغنا

داشت ، ودرعلم الهیات وطبیعیات وهندسه وهیأت وجدلیات وادبیات سعی فرموده بود ، واین جمله درس گفتی و امام **شهاب‌الدین توره بشتی** ومولانا **عزالدین قیسی** وجمعی‌ائمهٔ دیگر هم بر این مقدمات از شیراز تبعید فرمود ، اما **عماد الدین میرائی** در عهد دولت او منصب انشاء داشت . مولدش از عراق بود ، چون در خطهٔ شیراز برسم نیابت **اتابك** تمکن یافت ، ودر منصب انشاء و محرری شروع نمود ، ادرارات وطیارات در نفس شیراز واعمال شهر وضع کرد،و بترتیب وتصویب او تمغاها مقرر فرمودند .

ذکر نامهٔ اتابك ابوبکراز قلعه بتاریخ سنهٔ اثنی وعشرین وستمائه بخدمت شیخ الشیوخ عزالدین زرکوب علیه الرحمه نوشته بود والتماس دعائی کرده

تحیات فراوان از سر اخلاص واعتقاد ، بجانب شیخ الشیوخ شیراز ، سند العارفین ، قدوة السالکین . اسوة المحققین ، عزالملة والدین، **مودود زرکوب** ادام الله برکاته رسانیده میدارد ،واستمداد همت مینماید ازدعوات مأثوره دعائی که معتقد اهل‌الله وارباب قلوب بوده‌باشد مصحوب درویشی معتمد بفرستند ، واز خدمت شیخ‌الشیوخ سند الابدال قدوة الرجال **نجیب الدین محمد** دام برکاته ، نسخه دعائی طلب کنند ، و در این باب توقف جایز ندارد . چه استظهار بهمت و دعاء ایشان است والسلام .

نسخهٔ جوابیکه شیخ نوشته بود و دعائیکه فرستاده

بسم‌الله الرحمن الرحیم بسم‌الله وبالله مزید استظهاری که آن شاهزادهٔ آزاده را بدعوات وهمت درویشان گوشه نشین است ،

چون ایام دولت همواره در تزاید و ترقی باد؛ برادر عزیز محبوب قلوب الصدیقین شیخ **نجیب الدین محمد یزدی** که دعا وهمت اوزمرهٔ طالبان را بجای تریاك اکبر است نقل فرمود که: **اوحدالدین کرمانی** گفت که حق تعالی را بخواب دیدم واین دعا را تعلیم من کرد، دعا میرسد وبدان مواظبت فرماید، واین مقدار حضرتش را کفایت باشد نسخهٔ دعا این است:

اللهم سکن هیبة صدمة قهرمان الجبروت باللطف التام الوارد من فیضان الملکوت حتی نتشبث باذیال لطفك و نعتصم بك من انزال قهرك یاذالقوة الکاملة والقدرة الشاملة ودر شبانه روزی هزار بار این کلمه بگوید: **یالطیف ادرکنا بلطفك الخفی** که بیشك مقصود بحصول پیوندد انشاءالله تعالی **وهذا ضراعة الفقیر الی الله الودود ابو محمد مودود الشیرازی والسلام**

ذکر وزراء نامدار اتابك ابوبکر

هرچند اعیان مملکت ونواب وعمال بارگاه سلطنت او بیشمار بودند، امااعتماد واستظهار باميراعظم سعید مقرب الدین **ابوالمفاخر مسعود** وامیر **فخرالدین ابوبکر** داشت؛ ودر کلیات وجزئیات امور رجوع برأی ایشان میفرمود، وامیر مقرب الدین **مسعود** عظیم معتقد مشایخ وائمه و صلحا بود، و در بازار بزرك مدرسهٔ عالی بنا کرد. بمدرسهٔ مقرب اشتهار دارد؛ ومحاذی مدرسه رباطی ساخته متصل بمسجد عتیق شیراز، و در جوار رباط دار الحدیثی و دار الشفائی کرده، وسقایهٔ ساخته قبلی مسجد جدید، که بعلو و فسحت آن در شیراز نیست، ووقف بسیار برآن وضع وتعیین فرموده، این زمان

مدرسه وسقایه در حال عمارت است وخلایق جهان ازآن خیر متمتع وبا بهره اند . تاریخ وفات اوسنه خمس وستین وستمائه است . وامیر کبیر فخر الدین **ابوبکر** وزیر مذکور روزگاری بصنوف خیرات آراسته داشت ، وبر در خانهٔ **اتابك** مسجد جامع ساخته ، ودر جوار آن مدرسه رباطی و دار الحدیثی ودار الشفائی پیوسته بیکدیگر بنا کرده واکنون مسجد جامع هنوز معمور است .

ذکر ابنیه وعماراتیکه اتابك ابوبکر درعهد سلطنت خودبنانموده

از جمله عماراتیکه **اتابك ابوبکر** درعهد سلطنت خودساخته دارالشفائی معتبر است اندرون شهر در طرف قبله گاه ، یکی دیگر رباط مظفریست که در **بیضا** است ؛ یکی دیگر رباط مظفریست در **ابرقوه** ؛ یکی دیگر رباط عالی است که بر سر راه **بندامیر** ساخته یکی دیگر رباط جابر که بر سر راه **سواحل** ساخته است ؛ یکی دیگر رباط رزبانست بر سر راه **بغداد** ؛ یکی دیگر رباط شیخ **جمال‌الدین حسین دزکی** در **بیضا** است ؛ یکی دیگر سقایهٔ اتابك در نفس **شیراز** قبلی **مسجد عتیق** ؛ و بر هر یکی از این عمارات بسیاری از املاك وقف کرده ، ومجموع آن موقوفات بدیوان سلغری تعلق میداردواز دیوان بزرك مفروز گشته .

ذکر مدت سلطنت اتابك ابوبکر وتاریخ وفات او

اتابك ابوبکر را سی وشش سال تخت شاهنشاهی چون مو گل ده روزه مینمود ، بصد حیلت وفریب در شست هفتاد افتاد

أَنَاخَ الشَّيْبُ ضَيْفاً لَمْ أُرِدْهُ   وَلٰكِنْ لَا أُطِيقُ لَهُ مَرَدّا

رِداءٌ لِلرَّدی فِیْهِ دَلِیْلٌ   تَرَدّی مَنْ بِهِ یوماً تَرَدّی

ودرجمادی الاولی سنهٔ ثمان وخمسین وستمائه منشور سلطنتش را بدست قهرطی کردند ، وجام غم انجام او در دور انتقام بی می، ومرکب حیاتش بتیغ اجل پی ، والله الباقی ولیس کمثله شیی ، ودر رباط ابش پدر مدفون گشت .

ذکر سلطنت سعدبن ابی بکر بن سعد

در مستهل آنسال بحضرت **هولاکو خان** رفته بود بطبزتو ، بطریق مراجعت نوبت سکه وخطبه از پدر باو رسید ، وعنقریب او را مرضی روی نمود ، بعد از هژده روز از جام پادشاهی یك جرعه نوش نکرده . ساغر مرك حنظل مذاق ازدست ساقی **فَظَنَّ اَنَّهُ الْفِراقُ** در کشید : یعنی بعد از وفات ابوبکر بهفده روز وفات یافت .

افسوس زعیش تنك وتشویش فراخ   آه از عمل دراز و کوتاهی عمر

تابوتش را بشیراز نقل کردند ، وبر در دروازهٔ دولت بمدرسهٔ عضدیه مدفون گشت والسلام .

ذکر سلطنت اتابك محمدبن سعدبن اتابك ابی بکر بن سعدبن زنگی بن مودود

ابن الجوزی و **ثعالبی** در تاریخ آورده اند که ششم هر دولتی بینصیب میباشد . واز آن ، دولت همچون امیرالمؤمنین **حسن بن علی** علیهما الصلوة والسلام که در مرتبهٔ ششم افتاده بود از دور نبوت ، و همچون **محمد امین** که بر دور خلافت ششم واقع شد ، وایشان از حکومت و خلافت بهره مند نبودند ؛ اتابك **سعدبن اتابك ابوبکر**

در دور سلطنت **آل سلغر** ششم افتاد ، واز این جهة بی بهره ماند ، وبیش از هفده روز بعد از پدر نزیست ، چون او وفات کرد پسر او اتابك **محمدبن سعد** قائم مقام گشت ، و مادرش **ترکان خاتون** خواهر **علاء الدوله** اتابك یزد بنیابت در مملکت فارس حکومت میکرد وسلطنت میراند ؛ مدت دوسال وهفت ماه نوبت سلطنت اتابك محمد بن سعد بیش نکشید ، وبواسطهٔ سقطهٔ از بام قصر غنچهٔ حیاتش ناشکفته ازگلبن ایام فرو ریخت ؛ و ذلك فی شهور سنهٔ احدی وستین وستمائه

شکوه سلطنت و مملکت اگر چه خوش است

چه پنج روز وچه صد سال چون باید مرد

ترکان خاتون درمصیبت **اتابك محمد** گیسوی مشك رنك همچون چنك در پای انداخت ، ورباب وار حلیف نالهٔ زار گشت و میگفت

این چه باد است کزو غنچهٔ نشکفته بریخت

وین چه سیل است که بر کند زبن شمشادم

ذکر سلطنت محمد شاه بن اتابك سعد بن زنگی

بعد ازواقعهٔ اتابك **محمدبن سعدبن** اتابك ابی بکر . **محمدشاه بن سلغر شاه** برادر زادهٔ **اتابك ابوبکر** قائم مقام گشت ، و در دست سلطنت جای گرفت ، ودست احکام بنقض و ابرام بر گشاد ، و ایام سلطنت رادر عیش وعشرت وشادمانی صرف کرد ؛ سلجوقشاه برادرش درقلعهٔ اصطخر محبوس بود ، از بهر تخلیص شفاعت نامهٔ در قلم آورد واین رباعی را در آن مندرج گردانید :

درد و غم و بندمن درازی دارد　　عیش و طرب تو دلنوازی دارد

برهردو مکن تکیه که دوران فلك　　در پرده هزارگونه بازی دارد

و اِن هِی اعطتك اللیان فانها   لغیرك مِن خلانها ستلین

مدت پادشاهی او هشت ماه بود ، وترکان خاتون با امراء **شول** وافواج **تراکمه** مواضعه کرد ، متدرع بلباس حرب بر او خروج کردند ، وآنشاه شیردل را دستگیر ساختند ؛ واو را مقید بحضرت ایلخانی فرستادند در عاشر رمضان سنه احدی وستین وستمائه عنقریب وفات یافت وگویند که او را هلاك کرد .

ذکر سلطنت سلجوقشاه بن سلغر شاه‌بن سعدبن زنگی و بیان مقتل او وآمدن التاجو بگرفتن او بشیراز

بعداز آنکه اتابك **محمد شاه‌بن سلغر شاه** را مقید بحضرت ایلخانی فرستادند ، **سلجوقشاه** درقلعهٔ **اصطخر** محبوس بود ، بخلاص اورخصت فرستادند ، وبر سریر سلطنت تمکین دادند ؛ وبعضی گویند که مادرش از نژاد **آل سلجوق** بود ، درآن زمان که اتابك **محمد شاه** را اسیر کردند از قلعه بگریخت ، وامراء **شول** باتفاق **ترکان‌خاتون** او را برتخت نشاندند . مدت سلطنتش پنجماه بیش نکشید ؛ بواسطهٔ تهمتی که بر ترکان خاتون نهادند بآنچه قصد او در خاطر دارد ، روزی در میان معاشرت بقتل او حکم فرمود سرش را جدا کردند ، وبرطشتی نهادند ، وپیش **سلجوقشاه** آوردند . و همچنین برفع‌ودفع شحنگان **مغول** مبادرت نموده ؛آوازهٔ این قصه بحضرت **ایلخان** رسید وجمعی از شاهزادگان یزد باستعانت بحضرت رفتند ، **التاجو** با ملوك اطراف بالشگری انبوه که اجزاء کوه از شکوه ایشان در زلازل افتاده بود ، بقصد گرفتن سلجوقشاه متوجه گشتند . **سلجوقشاه**

چون دور دولت را بر مثال پشت لشگر برگشته دید وشب محنت را مانند طلایهٔ نکبت معاینهٔ. بناچار طریق فرار اختیار کرد، وبجانب **کازرون** روی نهاد؛ لشکر از عقب او روان شد، ودر **کازرون** بدام دشمن افتاد. ودر پای قلعهٔ سفید بتاریخ سنهٔ اثنین و ستین و ستمائه او را شهید کردند.

ذکر جلوس اتابك ابش بنت سعد

بعد از واقعهٔ اتابك **سلجوقشاه** از دود مان **سلغریان** بغیر از **ابش** بنت سعد وهمشیرهٔ او **سلغم** کسی نماند، سکّه وخطبه باتفاق امراء **شول و ترکان** بنام او مقرر شد، ودر تخت سلطنت تمکن یافت.

ذکر واقعه سید شرف الدین ابراهیم وتاریخ مقتل او

سید **شرف الدین ابراهیم** غصنی از اغصان نبوت ودوحهٔ مجد وبزرگی بود. نباهت خاندان معالی آثار او: **قَدْنطَقَ بِهِ الْآفاقُ وَحَدَّثَ بِهِ الرِّفاقُ** یك چندی ارتکاب غارب غربت اختیار کرده، ومدتی در **خراسان** عصاء اقامت انداخته بود؛ هواء حکومت **شیراز** محرض او گشت، فوجی از تراکمه. ازهر صنف وطایفهٔ باخود جمع کرد، با لشگری آراسته بعزم استخلاص دارالملك **شیراز** ازحدود **شبانکاره** در حرکت، ونیز اعتماذ هرچه تمامتر برعلم سیمیا کرده بود، چه در اثناء سیاحت شطری از آن علم تعلم نموده؛ چون آوازهٔ لشگر بشیرازدر افتاد. **کلچه** با لشگر مغول برجناح استعجال استقبال لشگر نموده نزدیك **پل کوار** اتفاق منازلت هردو لشگر افتاد، ولشگر سید هزیمت گرفتند. و سید را با فوجی از اعلام علماء و اعیان بقتل آوردند. و وقعت تلك الواقعة سنهٔ ست وستین وستمائه

طبقه چهارم

ذکر امراء مغول وذکر نزول انکیانو بامارت شیراز

در شهور سنهٔ سبع وستین وستمائه بحکم **اباقاخان** ، **انکیانو** بامارت **فارس** منصوب گشت ، در آن مدت **کلچه** شحنهٔ شیراز بود ، او را بکشت ؛ ومدتی حکومت فارس را تصرف نمود وامراء و وزراء و اعیان فارس علی اختلاف طبقاتهم هر یکی را در پایهٔ خود بداشت ، مدتیهم بدین نوع فارس را در حوزهٔ حمایت خود محمی داشت .

ذکر نزول سوغونجاق بجهت تنسیق امور فارس وشیراز

در تاریخ سنه سبعین وستمائه **سوغونجاق نوئین** جهت نسق و نظم مملکت فارس بشیراز آمد ؛ وباسقاقی ملك را به **محمد بیك** و **تونیاق** د **بلغان** مقرر فرمود ، ودولتخانهٔ **کیش** را ازتصرف بیگانگان مستصفی گردانید ، وامور ملك ودین نظامی بدید آورد . ومولانا سعید افضل القضاة **ناصرالدین عمر بیضاوی** را بمنصب قضا تعیین فرمود و دو لب دین ودولت بدین مژده چون غنچه متبسم گشت: **سوغونجاق** بعد از تتمیم امور مملکت مراجعت کرد .

ذکر حکومت ملك شمس الدین محمد که عوام شیراز اورا ملك یهود میگفتند

در شهور سنه ست وسبعین وستمائه ملك **شمس الدین محمد بن مالك** ، ترکان همشیرهٔ **پادشاه خاتون** رادر حبالهٔ نکاح آورده ، ممالك فارس را باستبداد صاحب مقاطعه گشت ، وروزگاری باستقلال حکومت فارس بجانب او مخصوص بود .

ذکر هجوم لشکر نکوذار بطرف فارس

در شهور سنه سبع وسبعین وستمائه ، صمیم قلب شتا ازطرف **کرمان** بجناح استعجال قاصدی رسید ، منذر ازهجوم لشکر**نکوذار** که از طرف **سیستان** بقصد **شیراز** واکناف فارس منحدر گشتند ، ودر تاریخ هفدهم رمضان سنه سبع و سبعین و ستمائه بدر دروازهٔ **شیراز** رسیدند ، **بولغان** باسقاق حاکم بود ، هزیمت کرد ، و بطرف **اصفهان** بدر رفت ؛ یاغیان در خطهٔ **شیراز** تمکن یافتند ؛ وبدین‌شهر مبارك دستبرد نتوانستند نمود ؛ ناگاه هزیمتی در میان ایشان افتاد وبطرف کازرون بدر رفتند ، تاولایت فارس را جمله تاراج دادند ، لشگر **نکوذار** را که رکاب از اخشاب . ولباس‌از کرباس بود ،خزینه ها ودفینه های زر ونقره وجامه را خروار خروار قسمت کردند ، وبا غنیمت تمام از ممالك فارس مراجعت نمودند .

ذکر آمدن سوغونجاق کرت دوم بشیراز

در شهور سنه ثمان وسبعین و ستمائه . از حکم یرلیغ **اباقاخان** **سوغونجاق** جهت تحقیق محاسبات ، نوبتی دیگر بشیراز آمد ، و در آن سال اتفاقاً امساك باران بود ، وخلایق **شیراز** عظیم مضطرب بودند وبقدوم او حق سبحانه تعالی باران بفرستاد ، وخلق بغایت هوا خواه او گشتند ، واو بنیاد معدلتی نهاده بیخ جور وظلم بکلیه برکند ؛ و **خواجه نظام الدین وزیر** را در تاریخ سنه تسع وسبعین وستمائه در مملکت **فارس** بوزارت نصب فرمود ؛ وازآثار رای مصیب وترتیب وتدبیراو مبالغی توفیر در مملکت ظاهر گشت ، جمعی از ولات وحکام فارس بقصد استخراج خواجه نظام الدین وزیر متوجهٔ اردوگشتند .

ذکر سید عماد الدین وشمس الدین ملک که برفع و استدراك خواجه نظام الدین وزیر قائم مقام گشتند وآمدن امیر طغاجار بشیراز

سید عماد الدین وشمس الدین از بهر تحقیق محاسبات **خواجه نظام الدین وزیر** واستدراك‌او **امیر طغاجار** را برگرفتند، وبشیراز آوردند ، و نظام الدین وزیر را بمطالبت و مؤاخذت باز داشتند ، **طغاجار ، قوام الدین بخاری و سیف الدین یوسف** را بر ممالکت مستولی گردانید ، و **شمس الدین** یك فصل دیگر حکم کرد ، و وباتفاق‌در امور مملکت شروع نمودند ، و **بولغان** براه باسقاقی ملك همچنان مباشرت مینمودند و السلام .

ذکر مخالفت طاشمنکو و حسام الدین پسر محمد علی لر باتفاق شیرازیان با بولغان و اخراج او از شیراز

حسام‌الدین بن‌محمد علی لر خاصهٔ اتابکی نایب دیوان اعلی بود، و **طاشمنکو** طرفی عظیم‌با **اتابك ابش** داشت، **بولغان** قصدایشان در خاطر داشت ، ومیخواست که دستبردی نماید، ناگاه بالشگری تمام بساز و سلاح بسیار در شهر آمدند ، و خانهٔ **حسام الدین‌بن محمد علی‌لر** را بحصار گرفتند ، و بقصد آنکه او را هلاك کنند صباحی که ترك یکسوارهٔ مهر از دروازهٔ افق بیرون خرامید ، **بولغان** با اتباع‌از دروازه بیرون رفتند ، چون دیدندکه **بولغان** واتباع‌وایلچیان ازشهر بیرون رفتند ، ودر اندرون شهر معاندی نبود ، در دروازها بر بستند ، **بولغان** درآن معرض نتوانست اندیشید غیر آنکه باتفاق **قوام الدین بخاری** و خواجه **سیف الدین یوسف** باردوروانه گردیدند

خزینهارا برگرفتند وباجمله متعلقان واتباع که‌داشت بطرف **خراسان** روانه شدند .

ذکر تمکن نواب اتابك ابش بنت سعد بحکومت و سلطنت خطهٔ شیراز

بعد از آنکه **بولغان** واتباع باتفاق **قوام الدین بخاری وسیف الدین یوسف** بواسطهٔ خروج شیرازیان بطریق‌هزیمت باردو رفتند از حضرت **اباقاخان** حکم بنام **اتابك ابش** بیاوردند . **طاشمنکو** با خزاین موفور متوجهٔ بند **کیش** گشت . **اتابك ابش** بجناح‌همت‌همای آثار همایون‌فر را بر بیضهٔ مملکت آباء واجداد خود بگسترید . اهالی شیراز بقدوم موکب منصور و اهتزاز لواء منشور ، رایت استبشار بر سپهر برین افراشتند . ومحلات واسواق‌را بدین معنی آرایش کردند وآذین بستند . بمبارکی اتابك در کاخ سلطنت **كَالشَّمْسِ فِي الضُّحٰى وَالْبَدْرِ فِي جِنْحِ الدُّجٰى** نزول فرمود وحکم دیوان بر **جلال الدین ارقان بن ملخان بن محمد بن زیدان بن سعد بن زنگی** نامزد فرمود . و بحکم حقوق سابقه و مساعی متناسقه خواجه **نظام الدین** وزیر را بر وزارت اختصاص داد . وامور مملکت فارس بنظم تدبیر او مسلم گردانید . خواجه **نظام الدین** وزیردر دها وکفایت وکاردانی نظیر خود نداشت . و از خالصات املاك اتابکان **بَيَّضَ اللّٰهُ غُرَّتَهُمْ** در خور دیوانی که‌بافراد وافراز آن حکم یرلیغ رفته بود ، مفروز نهاد . بدان موجب امور مملکت مستقیم بود ورعایا مرفه‌حال وآسوده

ذکر قضیه سید عماد الدین ابوتراب و ابتداء حکومت او باستقلال وتاریخ مقتل او

سید عمادالدین ابوتراب بی‌اجازت عازم اردو گشت ودرتضاعیف آن حال مخالفتی میان سلطان **احمد** وشاهزاده **ارغون** واقع گشته بود و دست سلطنت بارغون اختصاص یافت ؛ و ظهور این صورت بتاریخ جمادی الاولی سنه ثلاث وثمانین وستمائه بود ، بعد از وفات اباقاخان بدو سال وشش ماه ، (وفات اباقاخان سنه تسع و سبعین ستمائه بود ،) **سید عماد الدین** بحضرت دستبوس **ایلخان** استسعاد یافت ، شاهزاده **ارغون** حسن تفرسی‌عظیم داشت ، شمائل بزرك زادگی وسیماء سیادت در حسن صورت او مشاهده کرد ، و شهامت و حسن طاعت اودر خاطر **ایلخان** جائی و موقعی بدید گردانید ، از حکم یرلیغ‌حکومت **فارس** بر وبحر بی مشارکت بوی تفویض رفت ، ویرلیغ‌فرمود که **اتابك** عزم توجه با نطرف مصمم گرداند ، ومنصب استیفاء بمعهودیکه بجانب خواجه **سیف‌الدین یوسف** مقرر فرموده بودند بجانب **سید عماد الدین** هم برآن قرار مسلم داشت ، خواجه **سیف الدین** دوسال باینواسطه ملازمت اردو کرده بود ، **سید عماد الدین** چون بحدود فارس رسید استرفاع محاسبه آغازید ، **ابوبکر خواجه** را که در شیراز بشحنگی موسوم بود گرفته در دو شاخه کشید ، بیست و دوم رمضان سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه نزول فرمود و بزبان حال این بیت می گفت .

از روزگار نیست جز اینم مراد هیچ
یارب تو این مراد بزودی بما رسان

چون ارتفاع دایرهٔ‌افق هلال شوال مانندهٔ ابروی ربات حجال شکل مقوس بنمود ، **سید عماد الدین** با کوکبهٔ عظیم سواره و پیاده

در بازار کلاه دوزان در گذار بود . اتفاقاً اعدادی چند از ممالیک اتابکی بایکدیگر برابر افتاده ، **سراج الدین افضلی** سر بسراسبش باز ایستاد . و گریبان گرفته از اسبش بزیر انداخت ، جملهٔ حشم و خدم سواره وپیاده هر یکی از گوشهٔ بدر رفتند ؛ یکی از ایشان خنجر بر کشید و سرش را از گوش باز برید ، و تن را در میان بازار بینداخت و ذلك فی الحادی و العشرین من شوال سنه ثلث و ثمانین و ستمائـه .

از آن کافتاب سخا بود چرخ ز روی زمین سایه برداشتش
جهان‌را همین یك جوانمرد بود فلك هم حسد برد و نگذاشتش

وبعد از واقعه او مدت سه سال امساك باران بود . رعیل‌جراد که نمودار قهرقهار است برکشتها مسلط گشتند ، واکثر عوام‌سانحه را از اثر واقعهٔ **سید عماد الدین** دانستند ، وهم در آن مدت بود به تاریخ شعبان سنه ثلاث و ثمانین وستمائه **شمس‌الدین** صاحب دیوان را شهید کردند .

ذکر هجوم حسام قزوینی بتفحص خون سید عماد الدین ابو تراب وتاریخ مقتل جلال الدین ارقان

چون خبر مقتل‌**سید عماد الدین** را باردوبردند ، حضرت**ایلخانی** را از این صورت وحشتی رسید ، **حسام قزوینی** را بالشگری جهة تحقیق این قضیه بشیراز فرستادند . وحکم یرلیغ شد باخراج اتابك و استخراجات متوجهات دیوانی ، **اتابك ابش** متوجه طرف اردو گشت ، **حسام قزوینی** ملك **جلال الدین** کههم ازانشادولت **سلغریان** بود، وتا غایت از جهت **اتابك ابش** برمنصه سروری ومسندحکومت

تکیه کرده ، بعد از چند روزش انتقام او را بدو پاره کردند ، مدت حیات **اتابك ابش** بیست ودو سال بود ، ودر تاریخ سنه خمس وثمانین وستمائه در **جرنداب** وفات یافت ، وبرحمت حق پیوست .

ذکر تاریخ مقتل خواجه نظام الدین وزیر و خواجه سیف الدین یوسف وحکومت شمس الدوله بشیراز

بعد از آنکه **اتابك ابش** بطرف اردو رفت . وملك **جلال الدین** را بقتل آوردند ، مدت سه سال دیگر درمسند حکومت ودست‌وزارت نوبت دولت بگذرانید، وخواجه **سیف‌الدین یوسف** بقاعده‌منصب‌استیفا را مباشر بود ، تاچون نکوهش اصحاب و حکام شیراز در حضرت **ایلخانی** آغازیدند ، و ذکر بقایاء متوجهات ممالك فارس که سبب استبداد این طایفه در ملك مستخلص نمیگردد ، مقرر فرمودند که **شمس‌الدوله** در خدمت **جوشی** بتدارك تقصیراتیکه رفته بود و تحصیل واستخلاص بقایا و معاتبهٔ اصحاب دیوان بشیراز آید وبعداز الزام جرم بر طرف حکام مملکت چند روز مقید بودند ؛ ودرشهور سنه ثمان و ثمانین وستمائه باردو آمد ، و وفات شهزاده **ارغون** فی سادس ربیع الاول سنهٔ تسعین وستمائه در آنجا بود ، وملازمت سده سلطنت مآب **کیخاتو** کرد ، ویکسال دیگر بحکم **کیخاتو خان** مباشر حکومت شیراز شد ، ودعویے میکرد که قلادهٔ اسلام را متقلد است، شیرازیان اورا **ملك جهود** میخواندند . وفات **کیخاتو** بن **اباقاخان** سنه ثلاث وتسعین وستمائه بعداز **ارغون** بثلاث سنین .

ذکر حکومت سید قطب‌الدین انجو درسنه خمس وثمانین وستمائه زمان سلطنت شهزاده ارغون

نقطهٔ دایرهٔ سیادت ، دوحهٔ شجرهٔ نبوت ، سید **قطب‌الدین انجو** که بشمایل شهزادگی وآزادگی ازسایر سادات جهان ممتاز بود و بنظر رأفت ایلخانی اختصاص داشت ،حاکم وصاحب ایالت‌مملکت فارس‌شدوبی رجوع ومشورت با نواب او هیچ امری کلی و جزئی در فارس‌متمشی نمی گشت و زمان دولتش تراخی و تمادی پذیرفت .

ذکر حکومت مجدالدین اسعد رومی در شیراز در سنه ست و ثمانین و ستمائه

مجدالدین رومی جملة الملك شیراز بود و در آن مدت مبرّات بسیار ازو در وجود آمد ، وهمواره در زمان دولت ایام را در نیکنامی صرف کردی ، و در هنروری و هنر پروری روزگار گذرانیدی ، و همیشه مضمون بیت حکمت آمیز طغرائی :

ذَخِیرَةُ الْمَرْءِ فِی اَیامِ دَوْلَتِهِ　　ذِکْرٌ جَمِیلٌ وَ اِحْسانٌ یقَدِّمه

بر روی صحیفه دولت طغرا زده بود ؛ از جمله آثار خیرات او در **شیراز** رباطی است بر در دروازهٔ **اصطخر** بمجد رومی شهرت دارد ، و چند قطعه زمین برآنجا وقف کرده و بر گوشهٔرباط منارهٔ عالی ساخته و در آن چند مدت بیفتاد

یکی دیگر در محلهٔ سرّاجان مدرسهٔ کرده همچنین ملکی چند بر آنجا وقف کرده ، و در راه **اصفهان** رباطی ساخته ، و در جنوب **شیراز** پل **فسا** گذرگاه خلایق خللی یافته بود معمور گردانید ، وقنطرهٔ شهریار را با حال صلاح آورد ، وبر شمال‌شیرازدر قریه **دینکان پلی** ساخته ، و در راه **بیضا** هم بر آن نوع پلی بنا کرد و در دارالملك

تبریز گویند که مدرسهٔ ساخته بود هم بمجد رومی اشتهار دارد ؛ و این زمان در جنوب **شیراز** از طرف **بزم دیله** بستانی هست که بمجد رومی اشتهار دارد ، وآن نیز هم از آثاری است که دراقطارو اصقاع مملکت **فارس** هنوز از فواضل حسنات آن صاحب خیر باقی است . ودر تاریخ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه بدست **جوشی** شهید گشت ، و مدفن او در مجد رومی است که هم بناء خیر او بود .

ذکر حکومت ملک سعید جمال الدین ابراهیم طیبی واولاد نامدار او غفرالله لهم وتجاوز عنهم

از ابتدای تاریخ سنهٔ احدی وتسعین و ستمائه تا بشهور سنه خمس و عشرین و سبعمائه مملکت **فارس** و محروسه **شیراز** در قبضهٔ ایالت وحکومت **ملك سعید شیخ جمال‌الدین عرب** و اولاد او بود، ودر اول عهد سلطنت **غازان محمود** و ذلك فی سنة اربع‌و تسعین وستمائه ، بعد از وفات **بایدوبن کیخاق** احوال مملکت تبدل یافت ، ودرسنه خمس ، **شیخ جمال الدین عرب** چون‌سالی گذشته‌بود ازجلوس او ، مزید استظهاری پذیرفت ، چنانچه مدت سه سال دیگر بعد از وفات **سلطان غازان** امور مملکت در قبضهٔ تصرف نواب او قرار مستمر ماند ؛ ودر سنه‌اربع وسبعمائه صاحب دیوان **ملك‌شمس‌الدین محمدبن محمد جوینی** رحمه‌الله او را در حکم وشهریاری مستولی گردانید ، ودر ماه ربیع الاول سنهٔ ست وسبعمائه وفات یافت ، و از اولاد نامداراو ملك اعلم **شمس‌الدین محمد** و ملك اعدل **عز الدین عبدالعزیز** قائم مقام گشتند ؛ وبعد از وفات **غازان محمود** فی‌شوال

سنهٔ ثلاث و سبعمائه . **ملك عزالدین** بجلوس **الجایتو سلطان محمد** مستظهر گشته بود ، مدتی ملازمت سلطنت پناه نموده . بعداز وفات پدرش **شیخ جمال الدین** حکومت **فارس** بکلی باورجوع کردند ، وحکومت وایالت اولاد **شیخ جمال الدین** دربر وبحر وسایراصقاع مملکت **فارس** استمرار گرفت . وشمول وشیوع پذیرفت ؛ وهم در آن تاریخ که ابتداء ایالت **شیخ جمال الدین** بود ، **امیر صادق** باسقاق گشت ؛ ومدت هفت‌سال ازآن تاریخ در **شیراز** اقامت ساخت ، و حکومت کرد ؛ وبعد از او امیر **اشتو** را در عهد **سلطان محمد** **بشیراز** فرستادند . ومدتی در **شیراز** حکم کرده ؛ ملك عزالدین در اردو وقعی ومرتبتی عظیم داشت وبعزل اشتو سعی نمود ، واشتو باز گردید، وملك مستبد ومستقل گشت . **اشتو** بخصمی ملك حکم‌حاصل کرد ، وناگاهان بیگمان متوجه **شیراز** شد، ودر تاریخ **دهم** ماه ذیقعده سنه ثلاث وعشر وسبعمائه ولولهٔ عظیم و آشوبی تمام در شهر افتاد ، وصورت قضیه بظهور پیوسته بود ، توزّع اندیشهای حکام وصواحب در آن روز آن خلق را عظیم متفرق داشت ، از یکطرف امیر اشتو توقف نکرد وهم در روز از دنبالهٔ **ملك عزالدین** براند ، وعلی کل حال برملك فرصت نیافت ؛ ملك نوبتی دیگر بعظمت وجلالت هرچه تمامتر با**شیراز** مراجعت کرد ، و بر قرار بر دست مملکت تکیه زد : واین ماجراجمله در زمان سلطنت **ابوسعید** بوده. وفات **سلطان‌محمد** سنهٔ ست عشر وسبعمائه ابتداء جلوس**سلطان ابو سعید بهادرخان** . و در تاریخ سنهٔ خمس وعشرین وسبعمائه میان ملك **عزالدین‌عبدالعزیز** ومیان امیر **مظفر الدین سلغر شاه** محاربتی عظیم افتاد ، وآخرالامر

سلغرشاه طریق فرار اختیار کرد ، ودر سنهٔ اربع عشر وسبعمائه‌در آخر ایام سلطنت **الجایتو** خواجه **عز الدین قوهدی** رحمه‌الله **بشیراز** آمد ،وبجهة اصلاح احوال مملکت وتنفیذ قانون معدلت در شهر بود ، و ملك عزالدین بتاریخ آخر ذیقعده سنه خمس و عشرین و سبعمایهٔ در محروسهٔ نیریز بسعایت ومشق **خواجه‌بن جویان** بقتل آمد ، ودر شهر شیراز بجوار پدرش شیخ جمال الدین ابراهیم در اندرون قبهٔ که برسر او ساخته بودند مدفون گشت . وبعد از آنکه ایام دولت اولاد **شیخ جمال الدین** منقضی گشت ، ملـك **شمس الدین محمد** مدتی در اردو سعی نموده وهیچ مفید نیفتاد ، و هم در آنجا وفات یافت ؛ وبرادران ملك **جلال الدین عبدالکریم** و ملك **قوام الدین عبدالله** وملك **بدر الدین فضایل** وملك **رکن الدین محمود** هر یکی باستقلال والی ومتصرف رکنی از ارکان مملکت بودند ، چهازبر و چهاز بحر، تا بطرف **معبر** و**بصره** و**قیس** و**هرموز** و **واسط** و **دیراب** ومجموع اصقاع **فارس** در قبضهٔ ایالت ایشان بود .

تَأَمَّلْ اِلی مَنْ مٰاتَ قَبْلَكَ وَاعْتَبِرْ فَلَمْ یَبْقَ مملوكٌ ولمْ‌یبقَ مٰالكِ

طبقه پنجم

درذکر سلطنت ملك اعظم سعید شرف الدوله و الدین محمود شاه وتاریخ حکومت اولاد نامدار او

از ابتداء ایام سلطنت سلطان **محمدبن ارغون** بتاریخ سنهٔ سبعمائه‌ثلاث‌وملك اعظم‌سعیدشرف‌الدوله‌والدین**محمود شاه** بن **محمد**

فضل‌الله که بفضل ارومئطیبه بنسب مبارك **عبدالله انصاری** علیه‌الرحمة انتما داشت، وبکمال اُبهت ومعالی همت ازملوك **بنی‌غسّان** قصب السبق ربوده ، وبشیر دلی و ببویهٔ جهانبانی آل بویه را در خوی خجلت انداخته ، در مملکت فارس وحوالی متصرف گشت؛ و دیگران بمراد ورأی او خوض میکردند ، ودر تاریخ سنهٔ خمس وعشرین وسبعمائه در مجموع فارس باستقلال نافذ الحکم گردید ، وبلوکات متحد گشت، **انجو ودله** هردو یکی شد ؛ **کار** ممالکت برنهج مستقیم قرارگرفت ، ودست ظلمه را چه از ترك وچه از تاجیك در دور ونزدیك بالکلیه ازین دیار بربست، پای سران وسروران از رکضت درمیان حکومت فارس بیکبارگی فرو شکست . اولاد نامداراو ملك اعظم **جلال‌الدین مسعود شاه** ، وملك اعظم **غیاث الدولة والدین کیخسرو** ، و امیر اعظم **شمس‌الدین** هر یکی در مملکت داری بی نظیر و در سلطنت و جهانداری مملکت گیر بودند . ملك جلال الدین **مسعود شاه** بتاریخ سنهٔ عشرین وسبعمائه در محروسهٔ **شیراز** باستقلال صاحب فرمان شدو در امور مملکت مستولی ، و در تاریخ سنهٔ خمس و ثلثین و سبعمائه ملك **غیاث الدین کیخسرو** در قضایاء ملك شروع فرمود ، و مدتی امور سلطنت در قبضهٔ ایالت و حکم او بود ، بعد از مراجعت امیر جلال الدین **مسعود شاه** نواب نامدار او خواستند که در حل وعقد مملکت شروع نمایند ، ملك **غیاث الدین کیخسرو** صباح یوم‌السبت منتصف شعبان سنهٔ ثمان وثلثین وسبعمائه بمناقضه **فخر الدین پیرك** راکه وزیر خاص امیر جلال الدین **مسعود شاه** بود بقتل آورد ، میان برادران محاربت قائم گشت ، آخرالامر **غیاث الدین کیخسرو**

مقبوض گشت ، وامور ملك برای نواب امیر جلال الدین **مسعودشاه** استقرار واستمرار یافت . ودر تاریخ رجب سنهٔ تسع وثلثین و سبعمائه امیر **غیاث الدین کیخسرو** وفات یافته ، وحکم‌سلطنت بالکلیه بجانب نواب امیر **مسعود شاه** مختص گشت . ودر سنهٔ ثمان وثلثین وسبعمائه بنابر توهمی که‌در خاطر داشت **امیر محمد** برادر رادر **قلعه اسفید** دربند داشت ، بعد از مدتی‌از قلعه بگریخت ، چون لشکر **پیرحسین** متوجه **شیراز** گشت . خود بایشان پیوست ، و باتفاق بتاریخ ثامن و العشرین شوال سنهٔ اربعین و سبعمائه باعمال **شیراز** رسیدند ؛ امیر **مسعود شاه** بالشکری عظیم‌استقبال فرمود، ودر **سروستان** هردولشکر بمحاربت در افتادند ، لشکر **امیر مسعودشاه** هزیمت گرفت ، بعدازیك هفته **پیرحسین** بشهر در آمد ، و مدت بیست و نه روز حکم کرد ،و در تاریخ ثامن و العشرین رمضان سنهٔ اربعین‌و سبعمائه **امیر محمد** را بقتل آورد ، و شیرازیان غلبه کردند ، و بر پیرحسین بدر آمدند، و دست تاراج برآوردند ، و لشکر هزیمت گرفت ، و زبون ماند؛ پیرحسین با چند سوارمعدوداز شهر شیرازبدریخت . امیر جلال‌الدین **مسعود شاه** بسرمملکت‌آمد ، دیگر بار **پیرحسین** لشکری باهم‌آورد ، و سال دیگر بترتیب‌و تزیینی **هرچه** تمامتر بشیراز آمد ، **امیر مسعود شاه** دیگر بارهٔ کناره گرفت، و بطرف **لرستان** بیرون رفت ،شیرازیان امتناع نمودند ، و چهرهٔ تعصب بر افروختند ، و رایت محاربت بر افراختند ، درهای دروازه‌بر بستند ، و بطریق جنك روی‌نهادند . مدت پنجاه روز میان لشکر **پیرحسین**وشیرازیان محاربات متواتره و متقاتلات متعاقبه واقع گشت که در احوال شیرازیان قطعاً اثر ضعفی

بظهور نپیوست ، و در امور معاندت مصر بودند ؛ بعد از وضوح فضوح و ظهور مظاهرت از طرفین طریق صلح اختیار افتاد ، ودر روز چهار شنبه شانزدهم جمادی‌الاخر بدروازهٔ شیراز نزول فرمود ، و نواب نامدارو مولانا اعظم سعید **شمس‌الدین صاین‌قاضی** وصاحب سعید **ظهیرالدین‌ابراهیم** در امور مملکت‌براه وزارت شروع نموده :

چهار شنبهٔ بیست و ششم ز ماه ربیع
ز هفتصد و چهل و یك بعز وحشمت و ناز
رسید موکب نوئین عصر پیر حسین
بانتقـام دیگر باره بر در شیراز

بعد از مدت پنجاه روز ملاحمت بممالحت انجامید .

همه دشوار چرخ آسان شد　　کار گیتی همه بسامان شد

مدت یکسال وهشت ماه کار سلطنت بر رای نواب او استمرار پذیرفت ، که همت ونیت ایشان جز در آرایش ونمایش وطرازجامهٔ علم و عمامه وساز مثقل ومرکب مجلل مصروف نبود . می پنداشت که اعتدال بهار آن دولت از صرصر خزان عزل وانقطاع دور است ، یا صبح آمال را شب هنگام زوال در پیش نیست ، تا آخر ذی حجه سنهٔ اثنیتن و اربعین و سبعمائه خبر رسید که **ملك اعظم اشرف** در خطهٔ اصفهان نزول فرمود ، چون آوازهٔ هجوم لشگر **ملك اشرف** مسامع لشکر **پیرحسین** را طنین آگین گردانید گفت :

اَلطَّلَبُ رَدّ ، اَلطَّرِيقُ سَدّ

من‌رستم کمان‌کشم اندر طریق‌دهر　خوش‌باد خواب‌غفلت افراسیابشان

سواد لشکر شب یلدا نمایش را جز بشعاع کوکب بیضاء ظلمت

زداء من انهزام نپذیرد ، وچین و گره این حادثه جز بجبین گشادهٔ من گشاده نگردد . حاصل الامر آنهمه دعویها بباد آمد ، ودراوائل محرم سنهٔ ثلاث و اربعین وسبعمائه قدر بیست هزار سوار لشکری چون کوه آتش زبانه پاش جمع کرد ، ودر پیش لشکر **ملک‌اشرف** باز شد ، چون بدو منزلی **اصفهان** رسیدند ، نواب نامدار و امراء تیغ گذار بتوسط پیش آمدند ، شب یکشنبه سلخ ماه صفر سنهٔ ثلاث و اربعین و سبعمائه چون طلایهٔ لشکر شام در انهزام رومی روز روی آورد ، **پیرحسین** با جمیع معاشران بساط نشاط در کشید ، جمعی نزدیکان دور اندیش وطایفهٔ از اناقان بی عهد وکیش ، بشتر دلی از بیم جنك شمشیر اورا بگذاشتند ، و بطرف اشرف **ملک اشرف** پیوستند . آوازهٔ غدر در میان لشکر **پیرحسین** در افتاد . **پیرحسین** مخوف گشت ، و طریق انهزام گرفت . خرده گیری پیر طریقت سپهر گردون پیر حسین چوپان را بغرامت بپای ماچان نکبت باز داشت

خانه داران زخوف خانه بران　　　خانهٔ خویش مانده با دگران

میر عاجز چو شیر بی دندان　　　طوق زنجیر وملکت زندان

هم تهی گشت گنج آگنده　　　هم سلاح و سپر پراگنده

طبقهٔ ششم

ذکر حضرت سلطنت پناه شاه اکاسره جهان پناه اهل ایمان جمال‌الدنیا والدین امیر شیخ ابو اسحق بن محمود شاه و قضایای چند که در عهد دولت او ظهور یافته

هر چند در ذکر ایام سلطنت آن شاه دین پرور ، و عهد جهانگیری

حضرتش در دو مجلد کتاب تاریخی اتفاق تصنیف افتاده ، و بشرف عرض رسیده ، و از جمله تألیفات این ضعیف **عمدة التواریخ** است که مشحون بذکر سلطنت آن حضرت است . و امری چند که در ایام دولت او از مقتضیات طالع آنحضرت اتفاق افتاده ؛ اما در این کتاب که **بشیراز نامه** مسمی گردانیده ام شطری از احوال سلطنت و امور مملکت آن حضرت لازم بود نمودن ، و شرح حالاتی چند که در مبادی احوال آنشاه جهاندار سنوح یافته

ذکر توجه ملك اشرف باتفاق شهنشاه جهانبان بطرف شیراز

بعد از مراجعت **پیرحسین** ، غرهٔ ماه ربیع الاول سنهٔ ثلاث و اربعین و سبعمائه ، **ملك‌اشرف** را شرفات شرف باوج کیوان رسیده ، بمعاضدت استظهار لشکر جرار سلطان دولتیار جمال‌الدین **شیخ ابو اسحق** خلدالله ملکه ، مرحله‌بمرحله‌ومنزل بمنزل در تنعم‌و عشرت و ناز بمحروسهٔ شیراز توجه نمود ، غافل از شعبدهٔ چرخ لعبت باز ، جمعی از ارکان دولت و وزراء مملکت بطریق‌الحیل و تضریب ، مزاج **ملك اشرف** را در معاهدهٔ که با حضرت سلطنت پناه **امیر شیخ** خلدالله ملکه کرده بود متغیر گردانیدند ، و بر شکستن عهد عزم درست کرد ؛ مرکب غدر را تنگ تنگ در کشید ، یك شب روی عزم بهزم لشکر **امیر شیخ** آوردند ، و در کسوت غدر بمفاوضه صورت تاراج و غارتی بنیاد کردند ، هم در آن شب طارف و تلید و حواشی و مواشی و آنچه آرایش کوکبهٔ سلطنت بود جمله در معرض تلف آوردند ، و بر درگاه سلطنت پناه جمعی موکلان بیراه معین کردند ، وبعد از چند روز معدود بدر محروسهٔ **شیراز** رسیدند ،

روز شنبهٔ آخر ربیع الاخرصدای کوس **ملك اشرف** گوش گران کوه را سبك گردانید ، بعظمتی و کوکبهٔ هرچه تمامتر بصحراء **جعفر آباد** بیرون دروازهٔ **اصطخر** نزول فرمود ، مجموع صحرا **مصلیٰ** و **جعفر آباد** را سرا سر خیل و حشم گرفت .

ذکر تاراج کردن شیرازیان پرده گاه ملك اشرف را

شب هنگام که اطناب دود اندود شام را باوتاد چرخ ازرق فام بستند

شبی کانشب سیه تر بود از قار		شبی تیره چو روز دوری یار
جهان تاریکتر از روی زنگی		چوچشم مور بر عاشق ز تنگی

جمعی شیرازیان پیاده ، چون رندانکار افتاده همچون شفق دامن بخون آلوده ، وصبح آسا جیب و آستین پاره کرده ، جان بر کف و حیات در معرض تلف نهاده ، از پیش قرض کرده و وعده طالان ملك اشرف داده

بِحِرْصٍ اَحَرُّ مِنَ النّارِ وَقَلْبٍ اقسیٰ مِنَ الْحَجَرِ

هر شیرازی بچه یکی تیغ هندی در دست هوا تاراج مغلی برسر، از دروازه بیرون تاختند ، مشتی ضعیفان برهنه‌سینه بطاق ، باترکان **قفچاق** شلتاق بنیاد نهادند، پیادهٔ چند روستائی ترکان یغمائی را یغما میدادند گروهی بخیال خزینه سینه را که مورد خزینهٔ جان است هدف ناوك فتنه ساخته ، برات میکائیل نا یافته باجبرئیل بخصومت در افتادند ، وهمچونطل طلایه بر دریای مواج میکشیدند ، وبحملهٔ حمل‌صولت تیر زحل‌را دفع میکردند ؛ در پای‌فتنه در **شیراز** باز بحرکت درآمد ، شب چون نامهٔ عاصیان سیاه وچون زلف معشوقان دراز

فَقِصارُهُنَّ مَعَ الْهُمُومِ طَوِيلَةٌ وَطِوالُهُنَّ مَعَ السُّرُورِ قِصارُ

لشکر از راه رسیده نه روی گریز و نه دست آویز ستیز ،

تا دمیده صباح دولتشان بشبانگه رسید نوبتشان

زود مدت چو نوبت ژاله تنك دولت چو دولت لاله

همچنان باهزار محنت و بیم دهلی میزدند زیر گلیم

جمله بروج سیر یکی کرد ودر اذیال وجیوب جنوب و شمال وکهوف وجبال برهیئت پروین جمع آمدند . **ملك اشرف** شب‌همه شب چون شب مارگزیدگان وصبح‌ماتم رسیدگان خاك‌آن صحرا بغربال تضرع میبیخت و باین آیت زبان بگشاد . **لَئِنْ اَنْجَيْتَنا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّاكِرِينْ**

روز دیگر بامداد **ملك اشرف** بر شرفات قصر نظر کرد ، بیاض صحراء **جعفر آباد** را دید چون روی بخت هزیمتیان از سوادسیاه شهر از سپاه چون لشکر مور بر تختگاه سلیمانی گرد آمده ، ترکان نیك بتنك آمدند ، رای نواب و وزراء مملکت برآن قرار گرفت که‌جمعی سواران جنگجوی در میدان باشیرازیان بمبارزت‌درآویزند ، وگروهی نازنینان از میان بدر گریزند ، دفینه و خزینه و مواشی و مراکب وحواشی‌از پیش روانه سازند ، وبتدریج رد وحمل می‌نمایند تا بشب هنگام طریق فرار اختیار کنند .

ذکر هزیمت ملك اشرف از شیراز

شب هنگام که کیخسرو مهر بر شرفات قصر فلك از هیبت آهنك لشکر زنك بهزیمت روی بشهرستان غرب نهاد ، سواد لشکر **ملك**

اشرف در طریق هزیمت ید بیضا نموده ، و بسوداء و بیضاء بطریق سرعت اسب بر انگیختند .

همه را در بهانه راه گریز تیغها کند گشت و تکها تیز
جمله‌لشکر زجان خود بستوه همه آواره گشته کوه بکوه
لشکری‌را زترس خنجر تیز تا بجیحون رسید گرد گریز

ذکر نزول امیر جلال الدین مسعود شاه بعد از هزیمت ملك اشرف از محروسهٔ شیراز

بعداز هزیمت **ملك اشرف** از بی سری کار مملکت سرسری گشت ، واز پس فتنهٔ عام جوش دریا با قنینه بجوش آمد .

مثل زنند که صد ساله ظلم وجور ملوك
به از دو روزه شر عام و فتنه و غوغاست

شب دیجور محنت باصبح صادق بدمید ، وخزان فتنه رانو بهار عدل‌در رسید ، **امیر جلال الدین مسعود شاه** از طرف **لرستان** بطالع مسعود باز بشیراز آمد .

سپاس و شکرخدا را که میر فرّخ بخت
خدیو مملکت آرا شه غریب نواز
بسال هفتصد و چل باسه در تجمل و ناز
به تختگاه سلیمان رسید دیگر باز

ذکر قدوم یاغیبستی بشیراز

درآن تاریخ که امیر جلال الدین **مسعود شاه** در نواحی**لرستان** بنابر مصلحت ملك وقاعدهٔ معدلتی که در ضمیر مبارکش بود اقامت فرموده ، **یاغیبستی** با لشکری‌معدود درآن طرف مستشعر بود . چون

کیفیت احوال مملکت **فارس** معلوم کرد ، وبحضرت ملك جلال‌الدین **مسعودشاه** طریق‌موافقت و اتحاد مسلوك افتاد ، چون عزیمت **شیراز** مصمم فرمود او را مصحوب خود گردانید ، وبوقت نزول صحراء **جعفر آباد** و قصریکه هم در آنجا بنا فرموده بود بهر مراکز خیام دولت **یاغیبستی** معین گشت ؛ مدتی براین نوع آثار خلوص ومصادقت ازضمیر هریك بظهور پیوست‌تا بعد از مدتی بتضریب جمعی مفسدان مزاج **یاغیبستی** از حال صداقت متغیر شد ، طغیان نخوت برمزاج‌او استیلا یافت ، اندیشهٔ محال وسوداء سلطنت واستقلال در دماغ اوبیضه نهاد ، نقض ذمه را دامن برزد واحقار عهد رادر خاطر گرفت .

تاریخ قضیه میر جلال الدین مسعود شاه و صورت غدر یاغیبستی و اعوان ظلمهٔ او

روز نوزدهم ماه رمضان سنهٔ ثلاث واربعین و سبعمائه چاشتگاه سلطانی که جمشید خورشید نورانی تیغ آتشین در دست، وسپر زرین بیش روی ، بر روی جهان وقفار برهان ذوالفقار مینمود ،از گرمابه بدر آمد ، در میان کوکبهٔ عظمت ملك اعظم سعید **جلال الدین مسعود شاه** :

میرفت وهزار گونه‌باد اندر سر سودای هزار کیقاد اندر سر

در میدان آمال فراخ ، جولان کنان ازاین طرف **یاغیبستی** کمین‌کین گشاده ، باجمعی اعوان کینه اندوز گردن تسلط افراخته ، وچهرهٔ غضب بر افروخته، همینکه مجال فرصت وتوان امکان ومکنت یافتند ، بی‌توانی برسر امیر **مسعود شاه** تاختند ؛ امیر از سگالیدن وهن وصورت غدر بیلمان بود ، ازآن مضیق و مهلکه مجال گریز

ندید ، ناچار گردن تسلیم بحکم تقدیر بنهاد ، بنامردی نبردی با او میکردند ، وتیر بیرحمی زخمی براو میزدند، آخرالامر غرهٔ بیضاء او که بیضهٔ غراء صبح سعادت بود بچشمهٔ خضراء تیغ بگذرانیدند ، آفتاب نور بخش را کلاه حشمت از فارق دولت در افتاد ، آسمان خون شفق از دیده افق باریدن گرفت ، صبح چون ماتم رسید گان پیراهن چاك کرد ، نهان داشتگان برخاك تیره نشستند ، اهل شیراز خاص وعام ناله وشیون در پیوستند ، فریاد وفغان از گوشه نشینان بسقف آسمان رسید

میریکه از لطافت شخص عزیزاو گوئی که آفرید خداش ازروان پاك
ناگاه رفت واز غم‌او درمصیبتش قومی بجای جامه‌همه جان کنند چاك

ذکر ابتداء سلطنت وجهانبانی شهنشاه جهانیان سلطان کامگار کامران جمال الدولة والدین امیر شیخ ابو اسحق خلدالله ملکه

در روز نوزدهم رمضان سنه ثلاث واربعین وسبعمائه که روزگار کین گذار ، بدستی جراحت کرده وبدستی مرهم نهاده طغرا کشان

قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ

منشور سلطنت و شهریاری بنام سلطان جهان اسکندر زمان ودارای دوران وارث ملك سلیمان پناه اهل ایمان ،

شاه دشمن کش گردنکش عالم فرسای
مالك ملك سلیمان ملك جم فرمان

جمال الدولة والدین امیر **شیخ ابواسحق** خلدالله ملکه‌وایام دولته موشح وموشی گردانیدند ، سایهٔ چتر معدلت گستر رابرجهانیان

بگسترانید ، ذیل دیباچهٔ معدلت گسترش فهرست روزنامهٔ کیخسروان جهان گشت ، چهرهٔ حمیت برافروخت، وگردن شجاعت را برافراخت ، در ساعت تیغ انتقام برکشید ، وروی بردشمن آورد ، تا بهنگام آنکه رخسار آفتاب چون چهرهٔ مصیبت زدگان خیزران رنك گشت ، هنگامهٔ نبرد گرم بود وکار پیکار وملاحمت برقرار ، از بس خون دلیران ، عرصهٔ زمین لاله آگین شد ،

زبس خون که گرد آمد اندر مغاك چوگوگرد سرخ آتشین گشت خاك

روز دیگر هم برآن قرار کوس سنجری بنواختند و رایات سلطنت پناه ابو اسحق برافراختند، هم در اندرون شهر از دو طرف سپاه گرد آمدند ، جمعی از اعیان واهالی **شیراز** بسبیل موافقت با **یاغیبستی** طریق باطل اختیار کردند ، وبدان معنی اصرار نمودند و فوج اعظم واکثر پیادگان قلب شکن طریق حرب و ملاحمت بقاعدهٔ هر روز در پیوستند ، وجمعی عوام واکابر شهر طرف حق گرفتند ، ودر مقام حقگذاری (۱) ثبات قدم نمودند ؛ مدت بیست روزهم برین نوع در اندرون شهر **شیراز** هردو لشکر با یکدیگر بمبارزت و ملاحمت اقدام مینمودند ، فریاد از نهاد خلق بر خاسته ، جمهور شیرازیان دست بدعاء **لاتُحَمِّلْنا مالا طاقَةَ لَنا** بر داشتند . روز دهم شوال طایفه کردان جنگ آزمای ، وجمعی سوار وپیاده از طریق غیر معهود روی آوردند ، ومحلت بمحلت در حکم تسخیر میاوردند ، وآن یك نیمهٔ شهر که مخلص وهوا خواه **یاغیبستی** بودند جمله مسخروزبون گشتند ، واکثر رنود واوغاد روی بهزیمت نهادند ؛ هم در آنروز

---

۱ - صحیح حق گزاری

دودمان شرع‌را چشم زخمی رسید ، مشتی عوام سفله‌دست بتاراج بردند سد سکندر شرع‌را از تمحلات یاجوج‌ومأجوج فتنه رخنه پدید آمد . **یاغیبستی** طریق فرار اختیار کرد .

ذکر هزیمت یاغیبستی

یاغیبستی در نواحی **پسا** لشکری جرار از هرکران وکنار باهم آورد ، وچون رایت سلطنت پناه از راه **خرامه** توجه نموده بود از راه کرم بصوب **سروستان** روی نهاد ، بعزم آنکه در غیبت حضرت خلد ملکه بخطهٔ **شیراز** بالشکری که ترتیب کرده بود منحدر گردد . و همینکه از تنك سر بر آوردند ، از بس لشکر جمع آمده در آن صحراء جهان فراخ بر ایشان تنك گشت . موکب عالی شاه اسلام را دیدند در اطراف واکناف سروستان منتشر گشته ، یاغیبستی چون سواد لشکر بدان عظمت و شوکت دید فساد رای و شر مغبه حرکت خود معاینه کرد ، توقع مجال محال ، وامکان مراجعت مستحیل دید ، دل برجنگ شیر وجنگ شمشیر نهاد ، چون مرغ ناکام خودرا در دام دید ،

بیچاره دلم چو مرغ وحشی همواره زچرخ دام روزی است

ذکر محاربت حضرت خلدالله ملکه کرت دوم با یاغیبستی در سروستان

چون‌داس حصار مزرعهٔ امانی ، که عبارت از آن عیدفطر بود بر سبزه زار سپهر پیدا آمد :

قَدِانقَضَی دَولَةُالصِیامِ وَقَدْ بَشَّرَ سُقمُ الْهِلالِ بِالْعِیدِ

امیر علی بن الملك الاعظم المرحوم **محمود شاه** علیهماالرحمة آن علی شوکت شیردل ، از بند **قلعهٔ سفید** همچون لعل سرخ روی

وگرانمایه بدرآمده بود، بالشکری آراسته متوجه گشت، ازدوطرف سوار وپیاده چون ستاره در سواد شام وسیاره روز غمام درحرکت آمدند، آسیاب اسباب طعن وضرب گردان شد، آتش حرب بالا گرفت زبان تیغ از کام نیام بدر افتاد،

بیک ره تیر بگشادند بر هم ... بیک ساعت در افتادند در هم
جهان پنهان شد ازگرد سواران ... هوا تاریك شد از تیر باران

آخرالامر بحکم **وَ مٰا رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَ لٰکِنَّ اللّٰه رَمٰی** تیراندازان شست تقدیر از جعبهٔ قضا **لِیَقْضِیَ اللّٰهُ اَمْراً کاٰنَ مَفْعُولاً** تیر تغییر را پرتاب دادند، و نیزهٔ گران چرخ چنبری، از قراب قدرت و نیام ایام تیغ نکبت بر جان دشمان راست کردند، حقیقت آیهٔ: **اَلَنْ یَکْفِیَکُمْ اَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ آلاٰفٍ مِنَ الْمَلاٰئِکَةِ مُسَوِّمِینْ** بظهور پیوست و مضمون: **وَمٰا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلاّ بُشْریٰ لَکُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُکُمْ** حسب حال حضرت سلطنت پناه گشت، بشارت: **فَهَزَمُوهُمْ بِاِذْنِ اللّٰهِ** در اقطار و اصقاع جهان انتشار یافت؛ لشکر **یاغیبستی** روی بهزیمت نهادند، قرعهٔ شکست بر قلب لشکر دشمن افتاد، هرچه بدست تدبیر بهم نهاده بودند گردان مرد شکر همه را پشت پای زدند، آن عرصهٔ دولت را نوبتی دیگر باز چیدند.

ذکر انتهاض لشکر یاغیبستی کرت سیم باتفاق ملك اشرف وقضیه ابرقوه وشرح تاراج آنجا

چون بمبارکی وطالع سعد حضرت سلطنت پناه شهنشاه اعظم جمال الدنیا والدین امیر **شیخ ابو اسحق بن محمود شاه** خلدالله

ملکه بعد از انهزام امیر زاده **یاغیبستی** بمرکز عزت مخیم حشم باز گردید، خطهٔ **فارس** بمیامن وصول رایات عظمت شعارش مغبوط روضهٔ ارم آمد، طریق مخالفت وطرز شقاق میان اهل **شیراز** بکلی مسدود گشت، شاه در دست سلطنت بنشست ودست ظلم و بیداد از مملکت بربست، هم برین نوع چند ماه تمام از روزنامهٔ ایام گذشت: از آن طرف چون امیر زادهٔ اعظم **یاغیبستی** از **شیراز** باز گشت، همچون عاشق سودا زده دست در دامن خیال زد. کمند طلب از هر طرف می انداخت و در جمع شمل و شتات لشکر سعی مینمود و فوجی عظیم از اعیان مملکت وطبقهٔ حکومت با او متفق الکلمه گشتند وچون جناب اشرف **ملك اشرف** از ارفاع انتهاض امیر زاده **یاغیبستی** وقوف یافت با او نیز در مراصد عزیمت متفق الرأی گشتند. در اوائل ماه رجب سنهٔ اربع واربعین و سبعمائه با کوکبهٔ لشکری عظیم عزیمت توجه **شیراز** مصمم فرمودند. واتفاق ممر در طرف **ابرقوه** افتاد. صباح روز پنجشنبه ثالث و العشرین رجب سال مذکور لشکری جبان شکر در شکوه چون کوه انبوه پیرامن خطهٔ ابرقوه چون دایرهٔ بگرد نقطه مرکز درآمدند، خاك **ابرقوه** که مرقد طاوس ومهبط انوار ناموس بود، فردوس صفت هرگز ازو دود معصیت بر نیامده بحصار در آوردند، گروهی پیشه کاران ومحترفه که آئین رزم سازی وطرز نیزه بازی ندیده بودند، نفس خلاف وآئین مبارزت از خنجر گذاران **شیراز** ونیزه داران اصفهان گرفتند

وَلَيسَ حَدِيثُ النَّفْسِ غَيرَ ضَلَالِ

ندانستند که از دراعه عمل درعی نیاید وسرخ بره که شاهینی

کند پرش بخون حلق سرخ گردد وزاغ چون خواهد که زغن شود گردنش بشکند فی‌الجمله نادانسته بمقاومت با آن لشکر گران برخاستند ، ودر سطوح باروها تحصن نمودند ؛ طایفهٔ که نه زره داودی ازخود عادی میشناختندونه سپر مکی‌از نیزه خطی میدانستند برسر بارو رو آورده مبارزت آغاز نهادند ،

بلا بر سر خود فرود آورد   که با یاد مستان سرود آورد

دوسه روز برین نمط بردر شهر **ابرقوه** خیمه زدند وطناب کشیدند . اهل **ابرقوه** را از بیم نفس درگلو مانده بخنجر گذاری روی آوردند . ترکان بمغافصه هجوم نمودند . همچنین رجوم شیاطین آتش فتنه در اساطین مملکت **ابرقوه** انداختند ، ابرقوهیان کار نا افتاده بودند ، سلاح وساز از دست بینداختند وهریکی در کنجی خزیدند ؛ سواران باندرون شهر در آمدند ، شیر ژیان در میان رمه چگونه کامیاب ونخجیر افکن باشد ، وشاهین گرسنه با کبکان خوشخرام وکبوتران در دام چه تنعم راند ؟

عقاب چون توئی اندر ازای طاقت من

حدیث حملهٔ شیر است و حیلت روباه

ابرقوهیان همچون توسن گسسته رسن ، هر یك را ترکی کمند افکن در پی ، از گوشهٔ بگوشهٔ حیران و سر گشته میدویدند و نداء : **وَ اَوْرَثَکُمْ اَرْضَهُمْ وَ دِیٰارَهُمْ وَ اَموْالَهُم تَطَؤُهٰا** در میدادند.

بسیاری از مخدرات و اطفال و پیران و گوشه نشینان در آن‌دستبرد پایمال‌آن واقعه‌فظیعه‌گشتند وضیع وشریف را در ربقهٔ مذلت

بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ازمساکن مالوفه بدرمیکشیدند وآیهٔ **لاتبقی ولا تذر** درآن دیارواصقاع فرو میخواندند چون ظلمه در انواع غارات خان و مان مسلمانان و افشاء مغانم و غنایم دست گشوده داشتند موج قلزم غم باوج رسید ، کشتی جان درویشان بلای بلا فرو رفت ، در آن تند باد بیداد نکباء نکبت وزیدن گرفت ، کسی که چاشت نداشت بخروار گوهر داشت و آنکه گوهر داشت بخروار شام نداشت جمعی چون تذرو رنگین منقار بر مروارید مالیدی . چون خوشه ، دانهٔ نیاز در دهان در بدر میگردیدند گروهی که همچون یوسف در کنار یعقوب مراد تکیه داشتندی در آن واقعهٔ قحط زده و بینوا فریاد **مَسَّنَا وَ اَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ** خوانان روی بشهر نهادند ، از آن طرف انتقام ایام در کار بود ، ناگاه مسرعان خبر واقعهٔ **شیخ حسن بن تیمور تاش** که رابطهٔ عقد آن بود بگوش داعیان آن لشکر رسانیدند ، لشکری که همچون عقد ثریا بر هم آویخته بودند ، در آن ساعت چون بنات النعش در شمل وشتات بمقام تفرقه درافتادند . درحال و ساعت احوال مملکت دیگر گون و مزاج آن دیار از حال اعتلال باز آمد ، عواصف قهر درخت نهاد ظلمه از بیخ بر کند **نداء حَتَّی اِذَا فَرِحُوا بِمَا اُوتُوا اَخَذْنَا هُمْ بَغْتَةً فَاِذَا هُمْ مُبْلِسُونْ** بگوش عالمیان در دادند ، و مفاوز از غائله لشکر ایمن گشت ، و سرحد ها از متسلطان خالی ماند ،

لَا تَظْلِمَنَّ اِذَا مَا کُنْتَ مُقْتَدِراً　　فَالظُّلْمُ آخِرُهُ یَاتِیكَ بِالنَّدَمِ

نَامَتْ عُیُونُكَ وَالْمَظْلُومُ مُنْتَصِبٌ   یَدْعُو عَلَیْكَ وَعَیْنُ اللهِ لَمْ تَنَمِ

این خاکدان عرضهٔ زوال و تغیر و پذیرای تغییر و تبدیل است ، سلطنت این جهان چون روشنائی برق بی ثبات و بی دوام است ، همچون شهد مسموم ذوق او اگر چه کام خوش کند عاقبت بعزل و انقطاعش مشوش کند

چنداز این گونه گونه های غلط   فذلك زهر بیشمار این است
غم کاری مخور که بار دل است   چون سر انجام کارو بار این است
ای ز جام حیات مست غرور   مستی عمر را خمار این است

ذکر طایفهٔ از اعیان و اساطین که در ایام دولت ملك سعید شرف الدولة والدین امیر محمود شاه هر یك بنوعی متصدی حکومت شیراز گشتند

در تاریخ سنهٔ اربع عشر و سبعمائه صاحب اعدل **خواجه عزالدین قوهدی** جهت تنسیق امور سلطنت و تعدیل قانون مملکت **فارس بشیراز** آمد ، و در آن مدت حل وعقد ممالك **فارس** باستقلال در نظر ایالت نامدار او بود و در تاریخ سنه   ملك اعظم **شیخ بهلول** از برای ضبط مملکت **بشیراز** آمد و او مردی بسیار بزرك وکار دان بود ، مدتی قلندری کرده وشهر بشهر گشته وبتدریج تجارب روزگار حاصل کرده بود ، ومدتی که در **شیراز** تدبیرو ترتیب مملکت برای او مفوض بود اوضاع پسندیده در **شیراز** از کمال شهامت و حسن تدبیراو بظهور پیوست و بر سر روضهٔ شیخ کبیر قطب الاولیاء والمحققین **ابو عبدالله بن الخفیف** قبهٔ عالی از خالص مال خود بنا

فرمود و این زمان از آثار مرضیهٔ او در **شیراز** آن قبه مانده . و در تاریخ سنه تسع عشر و سبعمائه که امور ممالك بکلیه مفوض برای جهان آرای خداوند زاده **کُردوجین بنت اتابك ابش بنت سعد** بود ، نوئین اعظم **امیر طغای** که همشیر پسر او بود براه با سقاقی و نظم شتات ملك در سنهٔ عشرین و سبعمائه **بشیراز** آمد و از آثار معدلت اوچند عمارت پسندیده بظهور پیوست ، از جمله بیرون دروازهٔ **بیضا** بستانی بساخت مقدار سیصد فیمانو این زمان بباغ **طغی** اشتهار دارد وبعد از مراجعت باردو وفات یافت و اورا نقل کردند در **شیراز** و در مدرسهٔ خداوند زاده **کُردوجین** مدفون است . بعد از مدتی بتاریخ ... **حاجی طغی** پسر **امیرستّی** در **شیراز** باسقاق بود و باستقلال حکم کرد ، و **سلطان خاتون** خواهر زادهٔ **کُردو جین** با شوهر **قرامحمد** بتاریخ . . . متصدی امر حکومت **شیراز** گشتند .

ذکر آمدن مسافر بیك بطرف شیراز و نواحی

مسافر بیك و شاذکلای در سنهٔ خمس و ثلثین وسبعمائه عهد سلطان **ابو سعید بشیراز** آمده براه حکومت و امور مملکت را در حوزهٔ تصرف خود کشید و در آن وقت متصدی امور مملکت نواب ملك اعظم سعید **امیر غیاث الدین کیخسرو** علیه الرحمه بود و با وجود او **مسافر** را در مملکت داری رونقی بظهور نمی پیوست ، و امور مملکت داری بر نواب او استمرار نمی یافت . مدتی در **شیراز** بود ، کار ملك و مملکت باو متمشی نمیشد ودر تاریخ ربیع الاخر چون خبر وفات سلطان **ابوسعید** در **شیراز**

منتشر گشت وهنی عظیم درامور **مسافر بیك** بظهور پیوست، **شیرازیان** غلبه کردند ، امیر **غیاث الدین کیخسرو** علیه الرحمه چند روزاورا باز داشت وآخرالامر بطرف اردو مراجعت کرد ودر تاریخ منتصف رجب سنهٔ ست وثلثین وسبعمائه چون ملك اعظم شهید شرف الدین **محمود شاه** در ایام سلطنت اربه خان شهید گشت ، تابوت اورا در شهور سنهٔ سبع وثلثین وسبعمائه **بشیراز** آوردند ، جملهٔ **اهل**شیراز از وضیع وشریف وخرد وبزرك جامهٔ سوگ‌در پوشیدند و در پیش تابوت باز آمدند . آن روز مصیبتی در **شیراز** بظهور پیوست که‌در هیچ عهد کسی نشان نداده بود .

اصل دوم

درذکر اعاظم مشایخ واعیان شیراز وائمه وافاضل مشتمل بر شش طبقه .

طبقه اول

درذکر قطب الاولیاء والمحققین ابو عبدالله بن حفیف و معاصران او وتاریخ وفات ایشان

بدانکه جمعی از ائمه سلف تتبع بلیغ نموده اند و اسامی دویست شیخ صاحب مکاشفه از **شیراز** مثل **محمدبن خلیل واحمدبن یحیی** و **ابوالقاسم بن محمد** و **ابوالعباس شیرازی** در طبقات و مشیخه وکتب تواریخ مدون گردانیده اند واگر تفحص رود درهر قرنی وهر طبقهٔ زیادت از دویست نفر بضبط توان آورد ولیکن اگر در شرح هر یکی شمهٔ قلمی گردد مؤدی شود باسهاب واملال

بنا برین بر ذکر بعض از مشایخ شیراز ایجاز واختصار نموده آمد

تَبْصِرَةً لِمَنْ تَبَصَّرَ وَ تَذْكِرَةً لِمَنْ اَرَادَ اَنْ يَتَذَكَّرَ

اَسَامِيا لَمْ نَزِدْهُ مَعْرِفَةً   وَ اِنَّمَا لَذَّةً ذَكَرْنَاهَا

منهم الشيخ الكبير ابو عبدالله محمدبن حفيف

تاج تارك ارباب تصوف ، سلطان سراپردهٔ تعرف ، نور حدیقهٔ تمکین ، نور حدقهٔ یقین ، مزین بصنوف تفضیل وتشریف ، شیخ کبیر **ابوعبدالله حفیف**، سن مبارکش بصد وده سال رسید وجمعی گویند صد وهفده سال بزیست . شیخ **رکن‌الدین کنکی** در سیرت مبارکش ذکر فرمود که یکصد وپنجاه سال درطاعت بگذرانید ، که پنج ساعت بخلاف رضای حقتعالی بر او نگذشت . اصلش از دیالمه بود اما در **شیراز** مولود گشت ودر آن جایگاه انتما یافت ، مدتی بتحصیل علوم ومعارف مواظبت نمود و مدتی طریق مسافرت اختیار فرمود ، سه نوبت حج گزارده و در کرت دوم بصحبت **شیخ جنید** رسید و **حسین منصور** را دریافت . در کرت سومین چون ببغداد رسید **شیخ‌جنید** وفات کرده بود و **ابومحمد رویم** قائم مقام گشته ، شیخ کبیر خرقهٔ تصوف از دست او پوشید وبمبادی حال درشهر **بصره** **ابوالحسن اسعدی** را دریافته بود و چون مراجعت فرمود روی بطریق معارف آورد و هیجده پاره کتاب معتبر باندك روز گاری تصنیف کرد ودر آن‌عهد سلطنت **فارس** وخطهٔ **شیراز** به **عضدالدوله** اختصاص داشت ، **عضدالدوله** عظیم معتقد شیخ بودی واکثرمهمات اهل استحقاق بدان واسطه بحسن اسعاف وانجاح مقرون آمدی

ودر تاریخ لیله الثلثاء ثالث والعشرین رمضان سنه احدی وسبعین و ثلثمائه روح مبارکش از قفس قالب نزیل فردوس برین گشت

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ : هٰذا التَّصَوُّفُ طَرِيقَةُ اَهْلِ اللّٰهِ اِنْ قَدَرْتَ فِيهِ عَلَى بَذْلِ الرُّوحِ وَاِلَّا فَلا تَلْتَفِتْ بِتُرَّهَاتِ الصُّوفِيَّةِ ،

ومن معاصريه ابومحمد جعفر الحذاء

شیر بیشهٔ طریقت ، چابك سوار میدان حقیقت . شاهدمصطبهٔ قبول ، شایستهٔ خلوتخانهٔ وصول ، مبارز میدان معنی . خلوت نشین سراچهٔ تجلی، نیر آسمان وفا **ابوجعفر محمد حذاء** درزمان سلطنت **عماد الدوله** عم **عضد الدوله** بود . ازاهل دیالمه است وعظیم معتقد شیخ بود و در آنزمان بوجود مبارك او افتخاز مینمودی . بتاریخ سنه احدی واربعین وثلثمائه بجوار رحمت حق پیوست . **شیخ عبدالله حنیف** با او مصادقتی عظیم ومصاحبتی قدیم داشت و اکثر اصحاب شیخ کبیر برآنند که شیخ خرقه تصوف ازدست اوپوشید ودرطریق شجره **شیخ کبیر** وترتیب خرقه چنین است او از **شیخ جعفر حذاء** واو از **شیخ ابو عمرو اصطخری** . و او از **شیخ ابوتراب بدخشی** و او از **شیخ شقیق بلخی** و او از **ابراهیم ادهم** واو از **داودطائی** و او از **حبیب عجمی** و او از **موسی یزید داعی** و او از **اویس قرنی** و او از حضرت مولی الموالی **امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب علیهماالسلام** وایشان از **حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله** **شیخ بندار بن حسین** که از جمله مشاهیر بوده در شأن **جعفر حذاء** فرموده **مٰارَاَيْتُ اَتَمَّ حَالاً مِنْ جَعْفَرٍ عِنْدِي اَنَّهُ كَانَ فَوْقَ**

الشّبْلِي ودر کتاب **شواهد** منقول است که **ابوبکر شبلی** علیه الرحمه فرمود **ما يَحْمِلُنِي اِلی شِیراز الّا جَعْفَر الْحَذّاء فَهُوَ اُستاذُ الْأَولياء**

ومن طبقه الاولی من عظماء شیوخ شیراز صاحب التفرید کاشف اسرار التوحید ، مخزن الاسرار ، مظهر الانوار ، ابوعبدالله الحسین بن محمد البیطار رحمه‌الله ،

یگانه روزگار و مقتدای مشایخ کبار بود ، در فنون علوم استحضار داشت وباوجود آن خمول وفقر اختیار فرمود ، مسافرت حجاز وعراق کرده ودر سفر طریق تفرید وسبیل مجاهدت سپرده و با **شیخ کبیر** قدس سره صورت موافقت ومرافقتی در غایت داشتی و در اسرار فقر وعلوم تصوف با یکدیگر نفسی میراندند ، **قیل کانَ مَجْمَعَ الْمُشاهَدَة وَ الْمُکاشِفاتِ اَقْبَلَ مِنَ الدُّنیا اِلَی الْفَقْرِ وَقالَ بَعْضُ مُحَقِّقی زَمانِه فِی شانِه : کانَ الْحُسَیْن بْن مُحَمَّد الْبَیْطار صاحِبَ الْمِنْبَرِ وَ الْمِحْرابِ وَالتَّوَکُّلِ وَالْیَقِین.** نقل است که هرکس شش نوبت قبر اورا زیارت کند ، سه نوبت درهر شنبهٔ متوالی برسر قبر او حاضر گردد ودرسه سه شنبه دیگر پیاپی زیارت کند هر مرادیکه در خاطرش باشد مهیا گردد و بتجربت افتاده ؛ ودرشهور سنه احدی وستین وثلثمائه وفات یافته وبمزار مشهور در محلت مقاریضی مدفون است . قبر مبارکش امروز مقبل لب طالب جهان است. خادم مزاراو شیخ سالك **ابوسعید بن صالح** معروف به **بیطار** از **کازرون** بوده . پدراو را **شاه‌فیروز کازرونی** میگفتند ؛ در **کازرون شیخ حسین** را بخواب دید واو را

دعوت فرمود از پدر اجازت کرد و بشیراز آمد و طریق سلوك وخدمت بنیاد نهاد وباتمام رسانید و مدة العمر در آن حضرت بسر برد و بتاریخ سنه سبع وسبعین وستمائه وفات یافت و مرقد مبارکش در بقعه **بیطار** در پائین **شیخ حسین** است و امروز از جمله مشاهیر مشایخ شیراز یکی اوست ،

و منهم شیخ الزاهد العارف المتقی حسین بن محمد بن احمد المعروف ببازیار

سالکی مرتاض و صاحب قدم بود و در فقر و تجرید مقامی مکین داشت ؛ در اوائل مسافرت بسیار کرده و زیارت مکهٔ معظمه مکرر دریافته ، خرقهٔ تصوف از حضرت **شیخ کبیر** پوشیده وسالها در خدمت و صحبت او رسوخ قدم نموده . **شیخ ابو شجاع** درمشیخه ذکر کرده که شیخ مرشد **ابو اسحق ابراهیم بن شهریار** خرقه تصوف از او داشت ، و در **کازرون** بسن هفت سالگی **شهریار** پدر او او را بخدمت شیخ حسین آورد . چون سیمای ترقی در جبین او تفرس فرمود هم جلیس خودش کرد و با خودش **بشیراز** آورد . و بعضی در نقل چنین آورده اند که هنوز **شیخ کبیر** در حیات بود وشیخ مرشد را بحضرت برد وبصحبت مبارك شیخ مشرف گردانید . تاریخ وفاتش سنهٔ احدی و تسعین و ثلثمائه بوده و در آستانهٔ رباط شیخ کبیر مدفون گشت و مزار اواز جمله مشهورات است وا کنون قبهٔ برسر قبر او برآورده اند

قَالَ الشَّیخُ الْکَبِیرُ ابُوعَبْدِاللّهِ بنُ خَفِیفٍ عَلَیهِ الرَّحْمَةُ : تَصَوُّفُ الحُسَینِ فِی مَسَاحَاتِهِ

و منهم الشیخ الکبیر العالم المسند السالك المتقن الفضل بن محمد یعرف بابی احمد کبیر

شیخ انجمن‌توقیر ، **شیخ ابو محمد کبیر** ، مصاحب ومعاصر **شیخ ابی عبد الله حفیف** بوده و در مراسم خدمت وسبیل‌خادمی خانقاه شیخ ثبوت قدم نموده و در تاریخ سنهٔ سبع و سبعین و ثلثمائه وفات یافت . **قَالَ الشَّیْخ عَلِی الدّیلمیُّ صَاحِبُ الْمَشیخَةِ رَأَیْتُ ابا احْمَدَ عَلَیْهِ جُبَّةُ صُوف غَلِیظ بِلا سَراوِیلَ خَمْسِینَ سَنَةَ شِتَاءً و صَیْفًا فِی الْبَرْدِ وَالْحرِ** پنجاه سال زمستان و تابستان بی سراویل بیك جبه صوف مرقع بسر برد ، که در آن مدت جامه نپوشید . مرقد مبارکش در جوار شیخ کبیر پس پشت او در اندرون قبه است . از آن دو قبر که متصل بقبر منکوحهٔ شیخ است قدس‌سره اولین قبر اوست

و منهم الشیخ الزاهد الناسك الخادم السالك الحسن بن علی المعروف بابی احمد صغیر

از جملهٔ خادمان صاحب قدم بود ، شب همه شب بعبادت بسر بردی و روز همه‌روز خدمت شیخ کردی . **قَالَ خَدَمْتُ الشَّیْخَ الْکَبِیرَ خَمْسا و ثَلثِینَ سَنَةً مَا مَعَنا فِی الْبَیْتِ ثَالِثٌ** . نقل است از **ابی احمد صغیر** که یك روز از حضرت **شیخ کبیر** سؤال کردند که درویشی صابر که سه شبانه روز بجوع و گرسنگی بسر برد روز چهارم بقدر سد جوع بطلبد حضرت شیخ در شان او چه میفرماید

شیخ فرمود : **وَاللّهِ ما هُوَ الاّ مُکَدٍّ شحّاذٍ** . فرمود آن نه درویش بود بلکه گدائی بی انصاف بود . مدت هفتاد سال در فقر و خدمت بسر برد و بتاریخ سنهٔ اربع و ثمانین و ثلثمائه وفات یافت وهم درجوار **شیخ کبیر** در پس پشت امیر احمد مدفون گشت و قبر مبارکش متصل بقبر او و هر دو قبر با قبر منکوحهٔ شیخ متصل است .

و منهم الشیخ العارف المحقق شیخ الشیوخ ابوالحسن سالبة بن احمد بیضاوی

بشیخ الشیوخ اشتهار یافته ، فقیری سالك صاحب خیر بوده، چهار نوبت سفر حجاز در یافته و مدتی در طرف **هندوستان** اقامت و بعداز مراجعت سبیل فقر و طریق تصوف اختیار کرده و درآخر حال **شیخ کبیر** قدس سرّه اوایل احوال او بوده . **قال : رَأیتُ النَّبیَّ صَلّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِی الْمَنامِ فَقَبَّلَ صَدْرِی وَ اَنارَنی مِنْ خَلْفِی کَما اَرَی مِنْ اَمامِی** ، یکشب بخواب دید که حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله سینهٔ او را ببوسیدی و ازآنمدت دیدهٔ دلش چنان روشن گشت که در عالم ظاهر غایب و حاضر بر وی یکسان نمودی و جمله را بچشم سر میدیدی . تاریخ وفاتش در رمضان سنهٔ خمس عشر و اربعمائه بوده و در بیضا مدفون است در پشتهٔ زمینی که **بتل بیضا** معروف‌است و درآن عهد نوبت سلطنت در **فارس** **بخسرو فیروز بن عضد الدوله** بتفویض **قادر بالله** خلیفه منتهی گشته‌بود، پیوسته متردد بخدمتش بودی و بهمت او مستظهر

و منهم الشیخ الزاهد المتورع صاحب الالهامات جامع للفضل والتقوی ابو عبد الرحمن عبدالله بن جعفر الارزکانی

که در قدیم بفضل و کمال و علم نظیر نداشت ، و بزهد و تقوی در عهد خود یگانه بود ، اصل مبارکش از طرف **خراسان** بوده و **بازرگان** که در قدیم محلتی بود انتشار و اشتهار یافته و درشهور سنهٔ اربعین و ثلثمائه **بشیراز** آمد و اقامت فرمود و آخر عهد در حومهٔ شیراز مسکن ساخت بیرون دوازهٔ شهر **شیخ کبیر** قدّس سرّه مدتی تردد بخدمتش فرمود و هر روز از محلت درب حفیف متوجه میگشت ، و در علوم حدیث سبقی میخواند و از جملهٔ استادان وشیوخ شیخ کبیر یکی خدمتش بوده ، هم در**شیراز** در مقام مألوف وفات یافت واین زمان هم در آن جایگاه مدفون است و مزار مبارکش بازرگان مشهور گشته و اکنون از جملهٔ قری الاعلی ازرکان دهی معمور و مشهور است .

و منهم الشیخ الامام الاجل الزاهد اسوة الابدال ابو عبدالله محمد بن عبد الرحمن المقاریضی

علمی وافر و فضلی زاهر و اعتقادی راسخ داشت و در طریق ورع و کمال دین پروری از اقران و اکفاء قصب السبق ربود و از زمان مستهل صبی و طفولیت تا بایام کمال حال و اوان رجولیت بنظر تربیت و صحبت **شیخ کبیر** قدّس سرّه پرورش یافته بود ودر مسجد باهلیان که مسکن مألوف او بود پیوسته وعظ فرمودی و خلق را بزهد و طاعت ترغیب و تحریض نمودی و مدتی در علم حدیث نبوی و ضبط شوارد اخبار **مصطفوی** بر طرز مشایخ سلف

مجهود بتقدیم رسانید و در آن عهد خاص در این فن مشارالیه و معتقد فیه طلاب گشته بود و بتاریخ سنه احدی عشر و اربعمائه بجوار حق پیوسته و هم در فضای آن مسجد مدفون است وتا غایت اتفاق بنای عمارتی در آن مسجد نیفتاده ، و آن مسجد بر کنار مقبرهٔ باهلیان واقع است بر رهگذر درب کازرون و این ضعیف از پدر بزرگوار خود **شیخ الاسلام شهاب الدین حمزهٔ زرکوب طابَ ثَراهُ** استماع نمودم که از شیخ شیوخ قدوة العارفین نجیب الملة و الدین **علی بن بزغش** علیه الرحمه که مقتدای ارباب سلوك بود روایت فرموده که درشأن مزار مقدس **شیخ ابی عبدالله مقاریضی** می گفت که قبر او در قضای حوائج خلق بمرتبهٔ تریاك اکبر است بهر حاجت که متوجه گردند مقصود را در حال مترصد باید بودن . پدرم فرمود که بکرّات در اینصورت امتحان کردم و به تجربه افتاد و آن معنی که اشاره بدان فرموده بود از روح مبارك او معاینه یافتم و عنقریب مقصود حاصل آمد ؛ **وَ لَیسَ ذٰلِكَ مِنْ اَهْلِ اللّٰهِ بِمُسْتَنْکَرٍ** و دو فرزند نامدار از **محمد بن عبد الرحمن** باز ماند اول **ابو سعید عبد السلام** ، صحبت **شیخ کبیر** را در یافته قائم‌مقام پدر گشت . در علم و فضل یگانهٔ وقت بود و در سنهٔ اربع وعشرین و اربعمائه وفات یافت ، دوم **ابو الفتح بن محمد بن عبد الرحمن** فقیهی متدین بود و در علوم احادیث استحضاری نیك داشت و در فن اسرار تصوف ونکات مکاشفه نظیر خود نداشت ، صحبت **شیخ مرشد** در یافته ، و مدتی با او مجاورت داشت .

و منهم الشیخ الامام العالم الارشد صاحب الحالات الغریبه و المکاشفات العجیبه ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبیدالله المعروف بباکویه

در فنون علوم متبحر بود و بکمالات فضلی متحلی ، باستجماع خصال حمیده متخصص ، در ریعان شباب و عنفوان عمر در شهر **بصره** بخدمت **ابی الحسن اشعری** رسیده و در مجاس او بمشافهه بحث کرده و موقع ارتضا و تحسین یافته . **شیخ ابو سعید بن ابی - الخیر** در نیشابور بصحبت او رسیده و **ابو العباس نهاوندی** را که از خلفاء **شیخ کبیر** بوده در نهاوند دریافته و میان ایشان مناقشه ها رفته در نکته های تصوف و طرز معارف . آخر الامر بوفور فضل و کمال حال او اعتراف فرموده اند و بعضی بر آنند که از معاصران **شیخ کبیر** بوده و در مبادی حال صحبت او دریافته بعد از آن طریق مسافرت اختیار کرده و چون مراجعت فرمود در کوهی که صبوی شیراز افتاده اقامت کرد و هم آنجا وفات یافت و مدفن او اکنون در **شیراز** مزاری معتبراست ، و **بباباکوهی** مشهور است . وفات **ابو سعید بن ابی الخیر** جمادی الاولی سنهٔ اربعین و اربعمائه بوده و وفات شیخ **ابو عبدالله محمد باکویه** سنهٔ اثنتین و اربعین اوثلاث و اربعین و اربعمائه بوده .

و منهم الشیخ الامام الفاضل الزاهد کاشف الحقایق منبع الدقایق ابو ذرعة عبد الوهاب بن محمد بن ایوب الاردبیلی

ظاهر و باطن را بعلم و عمل آراسته ، در زمان **شیخ کبیر** قدّس سرّه **بشیراز** آمد و صحبت مبارك شیخ را دریافت و درجامع

شیراز وعظ فرمودی و مقبول القول بوده و عوام و خواص جمله معتقد او گشتند ، چنانکه کرامات ظاهر ازاو میدیدندو بدان متیقن بودند و هم در **شیراز** بتاریخ سنه خمس عشر و اربعمائه وفات یافت، در سر گورستان **باغ نو** در بقعهٔ که بـه **ابی ذرعه** اشتهـار دارد مدفون است .

و منهم الشیخ الزاهد الورع ذوالواردات العجیبه احمد بن حسین النساج

طریق تصوف و طرز زهد و گوشه نشینی جامهٔ بود بـر قـد قدر او دوخته و شمعی در گلشن عبادتش بر افروخته ، همواره در معرض تعرض نفحات قدس فارغ البال و متمکن الحـال بودی و درین چهار دیوار ارکانی و شش جهات استخوانی جز بنفحـات واردات ربانی اعتماد نکردی و دریـن خـرابهٔ دنیا مدت العمـر تکیه گاهی نساخت. شیخ کبیر **ابو عبدالله بن الحفیف** قدس سره در مبادی حال متردد خدمتش بودی و همواره از انفاس قدسی آثارش استمداد نمودی و بتاریخ سنهٔ اربعین و ثلثمائه بجوار حق پیوسته و درجوار **مشهدام کلثوم** مزار مبارکش مشهور ومعروف است .

و منهم الشیخ الامام ابو شجاع الحسین بن منصور

در بدایت احوال از قابلـهٔ اقبال و دایهٔ افضال شیر توقیـر مزیده و در مهد **عهد** برضاع جذبات قدسی پروریده ، در مضمار طریقت مرکب اجتهـاد دوانیده و از اقـران و اکـفـا گوی سبق ربوده ، از جملهٔ معاصران و مصاحبان **شیخ ابی عبد الله بن حفیف** بوده و بتاریخ سنهٔ احدی و خمسین و ثلثمائه وفات یافته ، در سر

مقبرهٔ **حفیف** در مزاری معروف بمزار شیخ **منصور بن ابی علی** که حلیف ورفیق او بوده مدفون است .

و منهم الشیخ الامام المحقق العارف منصور بن ابی علی علیه الرحمة

علی وار دنیای دنی را سه طلاق بر گوشهٔ چادر بسته بود و صدّیق صفت **اِدَّخَرتُ اللّهَ وَ رَسُولَهُ** سرمایهٔ روز گار ساخته ، همواره در دل عزیز اهل الله و سلّاك عصر جا یگیر آمده و در دیده خدا بین اهل طریقت در آمده . **ابو عبد الله بن حفیف** و نظراء او در آن عهد با او انسی عظیم داشتند و بتاریخ سنهٔ اربع و خمسین و ثلثمائه وفات یافت ودر مزار مذکور مدفون است و قبر او بقبر **ابی شجاع** متصل است .

طبقهٔ دوم

در ذکر شیخ ابی اسحق ابراهیم بن شهریار و طایفه از ائمه و مشایخ که معاصر او بودند

الشیخ المحقق والامام المدقق العارف المعروف الفاضل العطوف الواثق بالوصول الناطق بالاصول المکرّم الکریم ابواسحق ابراهیم بن شهریار الکازرونی

سرباز سراندازان طریقت وسردار انجمن حقیقت ، ابراهیم غار ، موسی طور انوار ، ابو اسحق بن شهریار

سَقَی مَقابِرَ قَدْ ضَمَّتهُ تُربتهُ بَواکِرُ المُزْنِ رَوَّیها وَاِیاهُ

وَدامَ مثْوَاهُ بِالرَّيحانِ مُكْتَنِفا   مَكْحُولَةً بِلِقاءِ اللهِ عَيْناهُ

مولد مبارکش از **نُوَرْدکازرون** ، پدرش شهریار در بدو حال مسلمان شد ومادرش **بانویه** نام داشت و دولت اسلام در یافته بود ، محبوب همه ملتی و مقبول همه فرقتی، چون ابراهیم بود در میان همهٔ اولیاء ، برکات اقدام مبارکش باطراف و اصقاع جهان رسیده ، مشایخ **عراق** و **حجاز** و **کرمان** را در یافته ، شصت و چهار خانقاه را اساس فرموده و هریکی را سفرهٔ مرتب داشته وبر سر آن شخصی گماشته بودی که بمصالح آن بقعه قیام نمودی و آن خوانق را جمله مرتب و معمور میداشتی ، بیست و چهار هزار شخص از گبر و یهود بدست او مسلمان گشتند . همواره در جهان باطوایف گبران و لشکر کفار مبارزت میفرمود ازین معنی اورا **شیخ غازی** میخواندند · سن مبارکش بهفتاد و سه سال رسید و اکثر مشاهیر و فضلاء آن عصر بوجود مبارکش مفتخر بودند و بجناب مقدسش مباهات مینمودند.و شیخ **ابو سعید بن ابی الخیر** با اومعاصر بود و میان ایشان مکاتبات رفته . و در آن عصر سلطنت و ایالت مملکت **فارس** بعد از واقعه با **کالنجار** و انقضاء مملکت **خسرو فیروز بن عضد الدوله** بخلف نامدار او **سلطان الدوله فنا خسرو بن خسرو فیروز** قرار گرفته بود و تاریخ وفاتش ذی قعدهٔ سنهٔ ست وعشرین و اربعمائه و مزار مبارکش چون قبلهٔ اهل اقبال مقبل لب طلب جهانیان افتاده و همچون کعبهٔ معظمه درعجم مطاف اسلامیان آمده.

و من جملة الشيوخ الذين ادركوا صحبة الشيخ الامام الحبر الهمام

منبع الفضائل کاشف الحقایق هادی الطرایق الشیخ ابواسحق ابراهیم بن علی بن یوسف الفیروزآبادی رحمة الله علیه

فهو الامام الواحد الفرد العلم تاج الفقهاء، وسراج الادباء، واسطه عقد فضل و نقطهٔ پرگار علوم بود؛ طراز آستین تمکین، و درّی برج تقوی، مراسم علوم و معارف و معالم شرعیات نبوی را احیاء فرمود، که جان علماء سلف بدان بنازیده، و شرع مطهر بدو مباهات نموده و هنوز دست از آستین بلوغ بدر نکرده بود که جوامع علوم شرعی و دینی اورا حاصل گشته؛ چهل و چهارپاره کتاب تصنیف داشت در فنون علوم و **کتاب مهذب** فقه بچهار مجلد از مصنفات اوست. و در اوائل حال چون عزیمت سفر **بغداد** جزم فرمود استجازه از حضرت شیخ مرشد **ابو اسحق کازرونی** کرده والتماس همت ودعائی ازحضرتش فرموده؛ نقل است که در شان او این دعا فرمود: **اَللّٰهُمَّ فَقِّهْهُ فِی الدِّینِ وَ اجْعَلْهُ اِمَامَ الْمُسْلِمِینَ** و در **بغداد** مفتی و مدرس گشت و امور شرعیات آنجا موقوف برأی او بود، او را **ابو اسحق شیرازی** می گفتند و در ایام خلافت **المقتدی بامرالله** تا با او بیعت نکرد و رخصت نداد امر خلافت بر او استمرار نیافت و در تاریخ سنهٔ تسع و سبعین و اربعمائه و فات یافت و در مدینة السلام **بغداد** نزدیك **امام الحرمین** مدفون است بمزار مشهور که قریب **درب خلج** است.

ومنهم الامام الفاضل النحریر امام المجتهدین ابو طاهر محمد بن عبد الله بن الحسین الفزاری

قاضی قضاة فارس بود. متکلم در فنون علوم و در مبادی حال

مسافرت **حجاز** و **عراق** فرمود و در چهار مذهب فتوی دادیے. مدت پنجاه سال در **شیراز** حکم شرع مصطفوی موافق و مطابق شریعت بتقدیم میرسانید ؛ **وَ نُقِلَ اَنَّهٗ ما قٰامَ خَصْمٰانِ مِنْ مَجْلِسِهِ اِلّا بِالرِّضٰا**. توفی سنة اثنتین و تسعین و اربعمائه.

و منهم الشیخ الامام الموحد والعالم المتفرد ابو حیّان علی بن محمد التوحیدی البغدادی

امام مجتهد بود جامع علوم و معارف ، و در طرز مکاشفات نظیر نداشت . کتاب **البصائر فی الذخائر** از جمله تصانیف اوست و در طریق توحید زبانی خاص داشت و پیوسته در بحث وقانون مجادلت بلغاء عهد وفصحاء زمان را الزام واسکات فرمودی و در تاریخ سنهٔ اربع عشر وار بعمائه وفات یافت .

نقل است که شیخ **ابوالحسن بن احمد سالبه** که شیخ شیوخ عصر بود **ابوحیّان** را در خواب دید پرسید **مافعلَ اللّٰهُ بِكَ ، قٰالَ غَفَرَاللّٰهُ لِی عَلٰی رَغْمِكَ** . روز دیگر باصحاب گفت تا اورا **بشیراز** برند چون محفهٔ او را **بشیراز** آوردند بر سر قبر **ابوحیان** حاضر گشت وبر او نماز گزارد و اشارت فرمود تالوحی بساختند و بر سرآن قبر نوشتند : **هٰذاقَبرُ اَبِی حَیّانِ التَّوْحِیدی** وبرسرقبراو نهادند، شیخ **ابوشجاع المقاریضی** در **کتاب مشیخه** بدین نوع ذکر فرموده اما این ضعیف از پدر خود **شیخ الاسلام شهاب الدین ابو الخیر بن حسن بن مودود المشتهر بزرکوب** شنیدم که **ابوحیان التوحیدی البغدادی** بر **درب حفیف** بر مقبرهٔ که برقبلی مزار **شیخ کبیر** افتاده

مدفون است ، چون تتبع کردم لوحی دیدم برآن نوشته که **هَذَا قَبْرُ اَبِي حَيّانِ التَّوحِيدى تَوفى سنة ستين وثلثمائه**

و منهم الشيخ العالم المتكلم والامام المتفرد المتبحر ابومحمدبن الحسين بن علی‌بن هشام الخبری

عالمی متورع بـود و در فنون علوم بـی نظیر و مشاراليه ، چند پارهٔ کتاب تصنیف کرده و کتاب **عیون‌التفسیر** از جمله مصنفات اوست و منصب وعظ و تذکیر در جامع شیراز بوی اختصاص داشت وبرادرش **شیخ ابوبکر الخبری** بعداز او قائم مقام او گشت وپسراو **ابوالقاسم بن ابی محمد** بر لشکر اسلام حکم داشت و منصب امارت جوق غازیان باو اختصاص یافته بود و در تحت ایالت او بودند و **ابوسعد** برادرش بعداز او قائم مقام عم وپدر گشت. **توفی ابومحمد الحسن بن الحسين سنة ست وعشرين واربعمائه** ودر محلت **بال‌رود** بمزاری که بخبری اشتهار دارد مدفون است .

و منهم الشيخ الامام المفرد المتنسك المحدث ابوبکر احمدبن محمد بن سلمه رحمه‌الله .

شخصی کریـم ، سویداء قلب طـریقت و سوداء عین حقیقت بود ، جامه عصمتش گوئی در کارگاه طهارت بافته بودند، نـگین تمکینش نقش ولایت داشت ، **شیخ‌کبیر** را دریافته بود و از بدو حال و عنفوان صبی با **شیخ ابی عبدالله مقاریضی** طریقه اخوتی و صحبتی آگنده داشت ، عمرش بصد سال رسید ، هفتاد سال در **رباط مقاریضی** اقامت کرد که‌از طرز معارف وطریق تصوف اصلا

انحراف ننمود ، با امام وقت **ابو طاهر محمد فزاری** که قاضی قضاة آن عهد بود محبتی عظیم حاصل داشت و با وجود فضل وکمال علم و محل اجتهاد و حکومت بخدمتش متردد بودی و استماع کلمات و معارفات ازو میفرمودی و بتاریخ سنه سبع و اربعین واربعمائه وفات یافت ودر **رباط مقاریضی** مدفون گشت .



فصل

در ذکر شیخ ابوالقاسم عبدان و شیخ ابی عبدالله الحریصی و نظراء ایشان

الشیخ الامام القدوة المحدث سید المتکلمین اسوة المحدثین ابوالقاسم الحسین بن محمد بن عمر بن عبدان

واسطهٔ عقد فضل و ساقیهٔ دریای طریقت و نقطهٔ پرگار فتوت بود؛ مراسم طریق تصوف را بنوعی احیاء فرمود که سجادهٔ طریقت بدو مباهات نمود، در جامع شیراز مجلس قرائت و املاء احادیث باو اختصاص گرفت واحیاناً بر سر منبر وعظ فرمودی، مدتی در مبادی حال مجاورت حرم کعبه فرموده بود، قریب ده سال امامت آنجا کرده و در تاریخ سنه تسع وثلثین واربعمائه وفات یافت. و در آن روز که **شیخ ابوالقاسم** وفات کرده بود **باکالنجار** که از سلاطین دیالمه بود بحسن اعتقاد وکمال معدلت در آن عهد بر سر آمده بود، فرمود که: **ذَهَبَ مِنْ دَوْلَتِنا بَرَکَةٌ**، سال دیگر **باکالنجار** وفات یافت.

الشیخ الامام جریدة العلم وبحر المعرفة فارس القرآن صاحب البرهان ابوعبدالله احمدبن علی المقری الحریصی

تا بوده نهال فضل و آزادمردی گشته، و عقیلی نژاد روح را مدتی در میدان حقیقت رام ساخته، همواره خاطر تیزپویش بطبع گوهر زای مجلس ارباب طریقت را پر گهر کردی. از روایات عالیه او در احادیث بنوی گران و دامان مستظرفان پر از شکر گشتی، اصلش از شهر **نیشابور** بود و **شیراز** را بمقدم شریف مشرف گردانیدو تاهل

ساخت ، روایت احادیث و کتب تصوف از **ابی عبدالرحمن السلمی** داشت و **ابونصر سرائی** امام عهدو یگانه زمان از جملهٔ تلامذهٔ او بود و از حضرت او روایت احادیث میفرمود و در شهورسنه اربع واربعمائه هم در **شیراز** وفات یافت و در محله **دزك** برباط مشهور **بمشهدحریصی** مدفون است.

ومنهم الشیخ الزاهدالعارف بحرالمعارف اس الحقایق ابوبکر هبة الله بن الحسن المعروف بالعلاف

یگانه عهد و مشارالیه زمان بوده ، همچون خرد پیش دان و پیش بین بود ، نظر گاه کمالش چون آینهٔ علم یقین عکس انداز گشته ، گردون پشت دوتا کردی تا آستین و آستانه او را بوسه دادی و دولت دل را باو یکتا داشتی تا مراد از او در کنار نهادی .

رِضَاهُ يَصْرِفُ عَمَّنْ يَسْتَجِيرُبِهِ — صَرْفَ الزَّمَانِ اِذامانَابَهُ صَرَفَا

و در شهور سنهٔ ثمانین واربعمائه وفات یافته ، قبر مبارکش معروف و مشهوربر **درب اصطخر** بمزارشیخ **حسن کیا** اشتهارداردواین زمان از فواضل عارفه عمیمه صاحب اعظم ، دستور اعدل اکرم ، ولی الایادی و النعم ، والی خطة الجود والکرم ، مفیض الخیرات ، مؤسس مبانی المبرات ، ممهد قواعد الحسنات ، **حاجی قوام الدولة والدین** اعزالله انصاره بر سر قبر مبارکش قبهٔ عالی بر آورده اند و طاق و رواقی بر کشیده اند چنانچه امروز مهبط رحال آمال زمرهٔ طالبان جهان افتاده و طبقات مشایخ وائمه و سادات و علماوهنر مندان هر یکی را علی قدرهم و حقهم در آن بقعه مدخلی بدید فرمود و رسمی و جهتی معین کرده و از

جملهٔ آثار آن جناب در شهر شیراز یکی آن عمارت است.

الطبقة الثالثه

فی ذکر الشیخ الامام المحقق هادی الطرائق کاشف الحقایق ابو شجاع محمد بن سعدان المقاریضی و نظرائه

الشیخ العالم الکامل الربانی ، بحر المعارف والمعانی ، المحقق المدقق شیخ الشیوخ الزمان ، کهف الاوتاد ، سید الاولیاء **ابو شجاع المقاریضی** قدّس سرّه ، تاج تارک ارباب تعرف ، ساقیه بحر تصوف ، درّ درج تقوی ، درّی برج معنی ، در طرز معارف وشیوهٔ تحقیق نظیر خود نداشت ؛ و در فنون علم مستحضر بوده ، از تصانیف او امروز چند پاره کتاب معتبر مشهور و متداول است . از جمله کتاب **مشیخه مقاریضی** که موشح و مشحون بذکر افاضل و مشایخ و ائمه است در سه طبقه جمع فرموده و اکنون ترجمان و معرّف قوم است ، بتاریخ سنه تسع و خمسمائه روح مبارکش در مکمن علیین نزول فرموده و در **رباط مقاریضی** مدفون است .

و منهم الشیخ المحقق و المفرد المدقق سراج الدین محمود قدّس سرّه ابن شیخ الشیوخ خلیفهٔ عبدالسلام بن شیخ الشیوخ احمد سالبه قدّس سرّهم

مقتدای جهانیان و اسوهٔ عرفا و مشایخ دوران بود ، در کشف حقایق و نکات توحید ربانی شانی و بیانی عجیب داشت ، صفدر ارباب عرفان **شیخ روز بهان** قدّس سرّه باوجود دوام شهود وکمال حال خرقه ازو داشت ، ورموز توحید و حقایق تفرید از معارف او استخراج فرموده ، و در عهد ولایت او ایالت و سلطنت **شیراز باتابک سنقرا**

اختصاص داشت ، و بتاریخ سنه اثنی و ستین و خمسمائه بجوار حق پیوست ، و خلف نامدارش شیخ عالم **قطب الدین احمد** قائم مقام گشت.

و منهم الشیخ العارف الکامل کهف الأئمه المتورعین قطب العارفین الکاملین ملاذالاسلام و المسلمین العالم اللبیب و الامام الخطیب اوحد المحدثین ابو المبارک عبد العزیز بن محمد بن منصور بن ابراهیم

یگانه عصر و مقتدای جهان بود . قطرات فوائد بحر علوم او در اصداف سینهٔ طلاب درهای شب افروز بنهاده ، سحاب فضلش حوصلهٔ طبع سلّاك را پر غرر و درر ساخته ، خطابت و امامت **مسجد جامع شیراز** بجانب آن جناب فضل مآب اختصاص داشت ، هر روز **در جامع - شیراز** ازائمه و فضلا و اعیان مملکت حاضر میگشتند ، و احادیث نبوی از خدمتش استماع میفرمودند ، و بتاریخ سنه تسع و خمسین وخمسمائه وفات یافت ، و در **در سلم** مدفون است ، و در آن عهد **اتابك زنكی بن مودود** و برادر زاده او **اتابك سنقر** پادشاه بود .

و منهم الشیخ الامام العالم ابو شجاع المبارك بن محمد بن المبارك یعرف بباغ و بستان رحمه الله

از جملهٔ مشاهیر فضلاء وائمه عصر بود و در علوم و حدیث و معرفت اسانید در عصر خود نظیر نداشت ؛ **امام شیخ کریم الدین ابی المیمون رشید شاشی** از جملهٔ تلامذه او بود ، و روایت حدیث از حضرت او میفرمود و او صحبت **شیخ ابی شجاع محمد بن سعدان المقاریضی** رحمه الله یافته بود ، و از خدمت او اجازت حاصل کرده بود ، و بتاریخ سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه وفات یافت .

و منهم القاضی ابو منصور عبدالرحیم بن محمد بن یحیی

القاضی الشرابی رحمه‌الله

در شیراز بفضل و تقوی نظیر خود نداشت ، و در فن علوم سیّما احادیث نبوی تصنیفات معتبر دارد : کتاب **تبیین فی علوم الدین** که از مصنفات **شیخ ابی عبدالله الحریصی** است ، روایت از مصنّف میفرمود ، نبیره **قاضی شرابی** بود ، و حکم قضاء ممالك **فارس** از پدر وجد بتوارث باو رسیده ، و بشهور سنه سبع وثلثین وخمسمائه بجوار حق پیوست . ودر جوار اجدادخود مدفون است .

ومنهم الشیخ الامام الزاهد کهف الائمه المتورعین عبدالرحمن بن محمدسعید الاقلیدی

از جمله زهاد عصر و صاحب مکاشفات زمان بوده و در علوم ظاهر روزگاری سعی فرموده، همواره عزلت و انزوا اختیار داشت ، و بتاریخ سنه سبع و ستین و خمسمائه وفات یافته، و **بدر سلم احمد بن الحسین** هم در اندرون مزار مبارك مدفون است .

و منهم الشیخ الامام ابوطاهر محمد بن ابی نصر الشیرازی رحمه‌الله

از جمله مشایخ شیراز بفضل و تقوی بر سر آمده بود و بتاریخ سنه ثلاث و خمسین وخمسمائه وفات یافته و **بدر سلم** بطرف اعالی قبر **شیخ سلم** مدفون است .

و منهم الشیخ الامام المفتی شیخ الاسلام قطب الدین ابومحمد عبدالله بن علی بن الحسین المکی

شیخ شیوخ **فارس** و مقتدای قوم بود ، و در طرز معارف و طریق

توحید و نکته گزاری بیانی شافی داشت ، در طور حقایق و اثبات ذوقیات برهانی بکمال مینمودی ، وجوه مشایخ و ائمه **شیراز** و اعیان آن مملکت بوجود او مستظهر بودندی ، و در میان قوم **بشیخ الاسلام** اشتهار داشت ، و در عصر او از مشایخ اطراف سلطان العارفین **سیدی احمد کبیر** قدس سره در **معبدیه** و **شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی و عبدالقادر جیلی** در **بغداد** بخدمت او مواخاتی داشتند، غایبانه با یکدیگر محبتی مینمودند و در شهور سنهٔ اثنتین وستین و خمسمائه بجوار حق پیوسته و مزار مبارکش **بکوچه سختو** در در محلت **کج پزان** مشهور است بدرجه شیخ الاسلام

و منهم الشیخان المقدمان قدوة الطالبین مرشد السالکین حسام الدین محمد بن عبدالله و شهاب الدین روز بهان

ازاولاد نامدار شیخ الاسلام مذکور هر دو بر سر آمده بودند، و بعد از او قائم مقام گشتند ،و هر یك پیشوای جهانی بودند،وبشهور سنه ثمانین وخمسمائه در گذشتند ،در جوارپدربزرگوار بمزارمعروف **بشیخ الاسلام** مدفونند.

الطبقه الرابعه

فی ذکرالشیخ العالم العارف روز بهان بن ابی نصروالذین فی عصره

شیخ شیوخ الزمان سیدجلساء الرحمن شطاح فارس میدان ابومحمد روز بهان بن ابی نصرالبقلی قدس سره

مقتدای ارباب طریقت و پیشوای اصحاب حقیقت بود ، در فنون علوم نظیر نداشت و تصانیف او آنچه مشهور و متداول است و باصقاع و اقطار ممالك اسلام انتشار یافته قریب سی پاره است ،

که در خاطر عرفا و اهل الله آنرا وقع سی پاره است ، علو مقامات و عجایب حالات او از آن برتر است که در شرح شطوی از آن شروع توان نمودن ، و از مشایخ عظام که شرف صحبت مبارك او یافته بودند **شیخ علی لالا** و **شیخ بهاء الدین اسعد یزدی** و **شیخ مبارك کمهری** و **شیخ ابو القاسم خاوی** جمله بصحبت مبارك او استسعاد یافته بودند ، و **اتابك سعد زنگی** و **اتابك ابوبکر بن سعد** که در آن عصر بسلطنت و ایالت مملکت فارس اختصاص داشتند ، بمجاورت و معاصرت آن حضرت مستبشر و مفتخر بودندی . سن مبارکش بهشتاد و اند سال رسید ، و در شهور سنه ست و ستمائه روح مقدسش نزول بفردوس اعلی کرد و خاك پاکش امروز مقبل لب زوار جهان ، و قبله گاه عاشقان روی زمین و سلاك زمان است .

و من الشیوخ الذین وسموفی عصره بحلیة الولایة شیخ الاسلام السعید عز الدین مودود بن محمد بن معین الدین محمود المشتهر بزرکوب الشیرازی

جناب قدس اثارش مقبل اصحاب حاجات و معول ارباب مهمات بود ، غریبان را همچون پدر مهربانی کردی و خستگان را بجای دارو و درمان مرهم بودی ، جداو معین الدین محمود که از اشراف و اعیان دارالملك **اصفهان** بود بتاریخ سنه اربع و خمسین و خمسمائه در طریق مسافرتش با حضرت سلطان العارفین **سیدی احمد** کبیر قدس سرّه اتفاق مصاحبتی افتاد ، مدتی ملازمت آن حضرت کرده

رُوِیَ اَنَّهُ قَالَ وَاللّٰهِ کَاَنِّی اَرَی مِنْ صُلْبِ اَخِی مُعِینِ الدِّینِ

وَ وَلداً صَالِحاً يتبَعُ اَثَرِي وَيكُونُ خَلِيفَتِي فِي الْعَجَم بَعْدِي يَخْدِمُ الْفُقَرَاءَ وَ يَجْلِسُ مَعَهُمْ وچون در تاريخ سنه اثنتين وستين وخمسمائه شيخ شيوخ مذكور مولود گشت، مخايل رشدو آثار نجابت در سيماء او مشاهدت افتاد ، اكثرو اغلب اصحاب قلوب فرمودند كه خليفه كه **سيدي احمد** از غيب نشان باز داده كه در عجم مولود خواهد گشت ، بيشك اين فرزند مبارك است ، و آثار بهروزى بكمال استعداد يوماً فيوما در احوال او ترقى و تضاعف مى پذيرفت . بعد از وفات **معين الدين محمود** پدر او **خواجه ابو الفضل محمد بن معين الدين** بتاريخ سنه سبع و سبعين و خمسمائه او را بشيراز آورد ، و عهد سلطنت **اتابك سعد** بود ، بنابر آنچه تعلق قرابتى **باشيخ روزبهان بن ابى نصر** قدّس سرّه داشت ، خواست كه بآن قرابت قربتى معنوى ديگر منضم گرداند ، لحومتى جسدانى كه در اصل بود ، خواست كه بملوحت روحانى ملاصق شود ، اورا برگرفت وبحضرت شيخ برد وقصهٔ **معين الدين** پدرش و بشارتى كه سلطان العارفين **سيدى احمد كبير** فرموده بود عرضه داشت ، شيخ قدس سرّه چون سيماى ولايت در ناصيه او تفرّس فرمود ، دست محبت در حجرهٔ دل شيخ رخت يگانگى بنهاد ، ودر ولايت جان سكه ولايت بنام او زدن گرفت ، وبر فور اين دو بيت انشاء فرمود

جانا برما خوى نكوت آوردست   ياآن كرم فرشته خوت آوردست
نيك آمدهٔ كه آفرين بر قدمت   اينجانه تو آمدى كه اوت آوردست

تعويذ محبتش بر بازوى بست ، و در پهلوى خودش بنشاندمطارحات

انوار ملکوتی ؛ و عکس تجلیات لاهوتی از جمال حال و چهرهٔ نورپاش او دمبدم در دیدهٔ دل **روزبهان** عکس انداز میگشت **قَالَ مَرْحَباً بِكَ وَ بِامْثالِكَ**

چون تو نمودی جمال عشق بتان شد هوس
رو که از این دلبران کار تو داری و بس

بیا که ما را کاسی دیگرگون دادند ، و اساسی دگرگون نهادند ، بیا که ما باتو یك پیرهن ویك پوست گشتیم **نَحْنُ رُوحانِ حَلَلْنَا بَدَنا**

دردیده ودل نشستی وجای گرفت   واندوه توام زفرق تاپای گرفت

فی الجمله صورت محبت او در حجر الاسود سینه منقوش ساخت ، و سورت عشق او را در پیکر جان مرکوز گردانید . سی سال مجاور شیخ گشت ، وازجمله کلمات **شیخ روزبهان** قدّس سرّه که درحق شیخ فرمود یکی آن است که در وقت مطارحات انوار قدس ذات لم یزل بمجاهدت زیادت از سیصد بار در جمال **چهره مودود** شهود تجلی ذات جل جلاله معاینه یافته‌ام ، بعد از وفات **شیخ روزبهان** نوبت اول چون بعزیمت سفر **حجاز** توجه فرمود، اورا بخدمت شیخ الشیوخ **اوحد الدین کرمانی وشیخ رکن الدین سنجانی** مرافقت ومواخاتی عظیم دست داد . کرّت دوم در **بغداد** حضرت شیخ‌الشیوخ **شهاب الدین سهروردی** باکرام مثوای‌او مجهود مبذول فرمود و بر مضمون **حَقُّ الْقَادِمِ انْ یُزْارَ** تجشم نمود ،و بعداز مراجعت **بشیراز** ایالت وسلطنت ازآل **سلغر** منتهی **باتابك ابوبكر بن**

سعد گشته بود ، پیوسته بخدمتش متردد بودی ، و بمعاصرت حضرت او مفتخر ، و در آخر عهد اداء حقوق تربیت و انتظار عنایت **شیخ روزبهان** قدس سرّه بتازگی با **شیخ الاسلام صدر الملة و الدین روزبهان ثانی** علیه الرحمه وصلتی فرمود و دختر خودرا بوی داد وهفت فرزند شایسته که همچون هفت سیاره در آسمان ولایت وفلك بزرگواری تابان بودند در وجود آمدند و بعد از آنکه سن بصدو یکسال رسید ، در شهور سنه ثلاث و ستین و ستمائه وفات یافت ، و در خانقاه معروف که محط رحال مسافران ، و مستأنس قدیم صوفیان ، و منتهی اقدام صدیقان است مدفون گشت

ومنهم الشیخ امام المذهبین نجم الدین عبد الرحمن بن ابی بکر المعروف بابن الصالح البیضاوی

شیخ شیوخ عهد و مفتی زمان بود ، در شرعیات و مسائل دینی بهر دو مذهب استحضار داشت وفتوی دادی ، و در علوم احادیث نبوی و ضبط امالی و مسایند در آن عهد مشارالیه بوده ، و اغلب و اکثر ائمه و اعاظم شیوخ از اطراف با جازات و اسانید حضرت او افتخار فرمودندی و استظهار نمودندی ، روایت حدیث از **حافظ ابوموسی مدنی** میفرمود و اکثر احادیثی که در کتاب **کنز خفی** ایراد رفته بعنعنه اخبار و اسفاد از اوست ، و این نیز منصبی است که بر مزید فضل و کمال مرتبت آن بزرك دلالت دارد ، و در شهور سنه ثلاث عشر و ستمائه وفات یافت ، و اولاد نامدارش **شیخ شهاب الدین ابی بکر** و **موفق الدین محمد** هر یك علامه عالمی بودند ، شیخ الشیوخ **شهاب الدین ابوبکر** قریب ده سال مجاورت **کعبهٔ معظمه**

فرمود ، و بعد از تحصیل علوم و کمالات **بشیراز** آمد ، و در رمضان سنه ثمان و اربعین و ستمائه وفات یافته ، در مزاریکه قبلی **مسجد عتیق شیراز** افتاده در **محلت سرّاجان** مدفون است، و اولاد نامدار او امروز برسر سجادۀ تقوی خانقاه را بوجود مبارک معمور میدارند، **و شیخ موفق الدین محمد** برادرش مجاور **مسجد عتیق شیراز** بودی، و بتاریخ سنه ست و ثلثین و ستمائه بجوار حق پیوست و در جوار پدر بزرگوار **بدرسلم** مدفون است .

ومنهم الشیخ الامام العالم صفی الدین عثمان الکرمانی

اورع علما وائمه عصر بود ، کسوت ورع ولباس تقشف برقامت استقامت او طراز صبغة الله داشت ، و دست تصرف غالیه تکلف بردیباچۀ چهرۀ وجود نکشیده ، در فنون علوم بهره مند بوده ، و در علوم احادیث و امالی نظیر نداشت . کتاب **کنز خفی** که در علم آداب و احوال سیر بنی و صحابه و تابعین مشحون گشته و در این اقطار مشهور و متداول است از مصنفات اوست ، و از غایت اعتقادی که اشراف وائمه عصر را با جناب تقوی شعار آن حضرت بود ، مطالعه و قراءت و استخاره و استنساخ آن مزید رغبت می‌نمود ، و بتاریخ سنه اثنی و ثلثین وستمائه بجوار حق پیوسته و در **مصلی شیراز** بمزار مشهور مدفون است .

ومنهم الشیخ شمس الدین محمدبن صفی علیه الرحمه

خلف صدق شیخ **صفی الدین عثمان** از کبار ائمه و مشایخ **شیراز** بوده ، اصل مبارکش از **کرمان** بود ، و مولد ومحتد **شیراز** ،صاحب حدیث و تفسیر ، و در علوم تصوف و نکات توحید بی نظیر ، درعلم

اسانید و روایات حدیث خصوصیتی داشت ، و در طرز مکاشفه با آن علوم منضم گشته ، چنانکه مشهور است در تفرد احوال آن جناب که هر آنزمان که در اسناد حدیثی از احادیث نبوی شبهتی باز دید میگشت ، روح پاك مصطفوی حال بر او کشف میشد ، اشارت بصدق و صحت آن حدیث یا بکذب آن و تدلیس میفرمودی ، و در شهور سنه اثنین و اربعین وستمائه وفات یافت ، و قبر مبارکش پیش روی پدر بزرگوار او **شیخ صفی الدین عثمان** است **بمصلی** در مزار مذکور .

ومنهم الشیخ الامام العلامة فریدالدین روز بهان الفسوی قدس سره علامه جهان و سرآمد مشایخ ووعاظ زمان بود ، و در فن تصوف و تذکیر ودقائق حدیث و تفسیر نادرهٔ دهر وعلامه عصر بود . نفس شریفش نقش تخته عبارت تازی و حجازی گشته ، اسباب طریقت و آداب حقیقت فراهم آورده . و بساط ترفع از مکمن شعری برتر افکنده ، بمراتب و مراسم علوم شرعی دستگاهی حاصل فرموده ، و بوظایف و مراسم و معارف و حقایق قدسی استظهاری آورده ، و منصب وعظ وتذکیر و افادت و تحقیق در **جامع عتیق** بجانب رفیع او اختصاص داشت ، و دیگری بااو مساهم و مشارك نبود ، و بشهور سنه ثمان عشر وستمائه وفات یافت و قبر مبارکش در **مصلی شیراز** قریب **حظیره خواجه شمس الدین صفی** است .

ومنهم الشیخ الامام العالم عزالدین محمدبن فریدالدین روزبهان در کمال علم و عمل بی‌نظیرو فرزانه بود ، و بعد از وفات **خواجه**

فریدالدین ماضی قائم مقام گشت ، و منصب وعظ **بجامع عتیق** و افادت و تذکیر و تحقیق بعد از پدر تعلق باو گرفت ، مدت یازده سال بعد از پدر بزیست ، و در سنه تسع وعشرین وستمائه بجوار رحمت حق پیوست، ودر جوار پدر بزرگوار در حظیرهٔ که منسوب است بایشان مدفون است .

ومنهم الشیخ الامام العابد الناسك المتورع المتقی قطب الدین مبارك کمهری قدس سره

مشهور آفاق و مشارالیه بکمال احوال وعلو مقامات بوده ، ومعالی قدر و رفعت درجات آن یگانه از شرح وبسط مستغنی است ، و مشهور است که در مبادی حال در **کوه رحمت** که قریب بقصبهٔ **فاروق** است در مقام سکر وتدلّه بروجذبه چنان رسید که مدتی دهن واز سراسیمه متحیر بازماند ، چنانکه منج در دهان او آشیانه ساخت بعداز چهل سال چون بتمکین و اقامت درجه استقامت یافت ، اورا حواله بقصبهٔ کمهر فرمودند ، بناء خانقاه مبارك فرمود ، و طریق خدمت اختیار کرد ، ودر تاریخ سنه سبع وستمائه بجوار حق پیوست و در **کمهر** بخانقاه مشهور و معروف مد فون است ، وشیخ الشیوخ **سراج الدین عمر مبارکی** که جداین اخلاف نامدار بوده خادم او بود ، و بعد از وفات شیخ متولی وشیخ خانقاه گشت ، و در شهور سنه احدی و سبعین وستمائه بجوار حق پیوست .

ومنهم الشیخ الشیوخ مفتی الامة مقتدی الائمه معین الملة و الدین ابوذر محمد بن جنید بن روزبه الکنکی

مفتی جهان و مجتهد عهد و زمان بوده ، اخلاف نامدار اوشیخ

الشیوخ **روح الدین عبدالرقیب** واسوة الائمه **شرف الدین عبدالمهیمن** در کمال منصب وعلو مقام از اکفاء و اقران بر سر آمده بودند، و منصب شیخ شیوخی فارس در آن عهد بجانب رفیع الشان اواختصاص داشت، **وقدتوفی فی شهور سنه ثلث وخمسین وستمائه**. مرقدمبارکش در جوار مزار **شیخ کبیر** بخانقاه مشهور و معروف است.

و منهم الامام العالم الادیب المحدث المفسر سعد الدین محمود بن محمدبن الحسین یعرف بادیب صالحانی

صالحان محلتی از محلات **اصفهان** است، ازجمله تلامذهٔ **ابوموسی مدنی** بوده، ودر فنون علوم تصنیف داشت، **بشیراز** آمد و در **محلت درسلم** خانه بنا کرد ودر شهور سنه اثنی عشر وستمائه بجوار حق پیوست؛ اولاد نامدار او **افضل الدین محمدبن محمود** و **یحیی بن محمود** و **عمادالدین حسین بن محمود**؛ اما **یحیی** از کبار ائمه و مشایخ عهد بوده، اورا وجد وحالاتی غریب دست داده، و در شهر **شیراز** مقامی رفیع وقبولی عظیم بگرفت، نزدیك خانهٔ پدر مسجدی بزرك بنا فرمود که اینزمان **بمسجدیحیی** اشتهار دارد، و چنان رفعتی واشتهاری بیافت که محسود ائمه واعاظم **شیراز** گشت، ودرتاریخ سنه ثلاث وعشرین وستمائه وفات یافت، ودر جوار مسجد بمقبرهٔ که پدر و برادرانش مدفونند مدفون است؛ اکنون او را مضاف مسجد ساخته‌اند، و برادر زاده **شیخ یحیی** امام عالم **خواجه سعیدالدین محمود بن عمادالدین حسین بن محمود الصالحانی** از جمله اکابر ائمه زمان بود، ومقبول خواص وعوام **شیراز**. بشعار فضل وتقوی جناب مبارك آراسته داشته، مدتی برسم خطابت درآن مسجد مواظبت

فرمود . ائمه وافاضل باعتقاد ورغبت اتباع واستماع میفرمودند ، و در ربیع‌الاول سنه سبعمائه بجوار حق رسیده ، هم بان مزار در جوار جد نامدار خود مدفون است .

ومنهم الامام العالم الارشد ارشد الدین علی بن محمد النیریزی مقتدای ائمه و مشایخ عصر بود ، در فنون علوم سیما حدیث و تفسیر نظیر خود نداشت ، روایت احادیث و مسانید **محیی السنه** جمله از امام ائمه جهان **عمادالدین ابوالمعالی نورالدین الدیلمی** علیه الرحمه میفرمود ، ومشاهیر مشایخ وائمه **فارس** استفاده از خدمت او کرده اند ، وروایت احادیث ازآن حضرت معتبر دانسته وبدان مفتخر بوده اند ، واز تصانیف او آنچه مشهور ومعتبر است چند پاره کتاب در فنون علم متداول است ، از جمله کتاب **مجمع البحرین** در حقایق تفسیر بده مجلد ساخته ؛ ومنقول است که چهار سال در مناره **مسجد عتیق** اعتکاف فرمود ، ودر زمان اعتکاف کتابهای پرفوائد نفیس تصنیف کرد ، و در آن عهد شیخ شیوخ **شیراز** شیخ **روزبهان** وقاضی قضاة فارس **سراج الدین مکرّم فالی** مقتدای عرفا و سلاك وقت **عزالدین مودود زرکوب** و خلف او **ابوالفضل محمد بن مودود زرکوب** که فارس میدان ادبیات بوده ، ومصنف کتاب **حلیة العارفین فی التوفیق بین العقل والدین** است ومقدم ومفتی ملك معین الملة والدین **ابوذر** جمله از تلامذه حضرت او بودند ، و امام وخطیب **مسجد جامع عتیق شیراز** بود ونسخهٔ خطب غراء ومنشآت دلربای او در اقطار و اصقاع جهان منتشر گردیده ، بتاریخ یوم الاربعاء **ثالث والعشرین**

شعبان سنه اربع وستمائه بجوار رحمت حق پیوست وقبر مبارکش در **مصلّی شیراز** است .

ومنهم العالم العلامه عمادالدین ابوطاهر عبدالسلام بن ابی ربیع صاحب اسانید ورو ایات بود ، روز نامهٔ فضل و جریده تصانیف بالقاب مبارك او در اقطار موشح گشته ، ودر مدینة السلام بغداد مدتی اقامت فرمود ، و بصحبت شیخ الشیوخ **شهاب الدین عمر سهروردی** مشرف گشته، اسانید وروایات عالیهٔ اودر جرائد ائمه فضلاء عصر سیّما مشایخ واصحاب حدیث محروسه شیراز مبنی و منبی بر فضل شایع و علم زاخر آن یگانه است .

تَلَألأَ فی اَیّامِهِ المَجدُ وَ العُلی وَشُرِّفَ مِن اَسمائِهِ الکُتُبُ وَالصُّحُفُ

بتاریخ سنه احدی وستین وستمائه بجوار رحمت حق پیوسته وقبر مبارکش در **درحفیف** نزدیك **رباط شیخ** قدس سره است .

و منهم القاضی جمال الدین ابوبکربن یوسف بن ابی نعیم المصری قاضی قضاة ممالك **فارس** بود ، باوجود منصب قضا و کمال فضیلت حلیهٔ ابدال وزی اولیا داشت ، از تصانیف او که در اقطار اشتهار و انتشار یافته یکی **شرح مقامات حریری** ویکی **شرح مصابیح** است **اتابك ابوبکر** عظیم معتقد سیرت حسنه و آداب واخلاق مرضیهٔ او گشت ، وچون فضائل و کمالات باطریق اخلاق حمیده جمع داشت ، منصب قاضی القضاتی **فارس** را برو مسلم فرمودند ، و در مجلس درس و افادت او اکثر ائمه وافاضل عصر حاضر میگشتند؛ روزی در اثناء خطبهٔ درس یکی از فضلا که بحسن انشاد و انشاء

حلیهٔ اختراع وارتجال موسوم بود قصیده مصنوع املاء فرمود .این دوبیت از آن اتفاق اکتساب افتاد: **وَالْقَلِیلُ یَدُلُّ عَلَی الْکَثِیرِ**

بِضَاعَتِی الْمُزجَاةَمولَایَ فَاقْبَلْن   فَاَنْتَ عَزِیزُالْمِصْرِبَلْ وَاحِدُالْعَصْرِ

وَاَوْفِ لَنَا کَیْلَ الْعِنَایَةِ مُفْضِلاً   یَزِدْلَكَ رَبِّی بَسْطَةَ الْجَاهِ وَالْقَدْرِ

بتاریخ سنه ثلاث وخمسین وستمائه بجوار حق پیوست ، وبمدرسه معتبر مشهور که در بازار **گیوه دوزان** میانه شهر **شیراز** بنافرموده مدفون است ، وآن مدرسه **بقاضی جمال الدین مصری** اشتهار پذیرفته.

ومنهم الامام العلامه قاضی القضاة سراج الدین مکرم بن ابی العلاالفالی

قاضی قضاة ممالك **فارس** وجامع اصول وفروع الهیات وطبیعیات و جدلیات وادبیات بوده، در تحصیل کمال دولت وترقی بمعارج قصوی همت ، وتقصی از لوازم سمو رفعت درجهٔ یافت که غبار آثار واخبار او در دیدهٔ مناقب فضلاء ایام، وچشم جهان بین هنروران جهان ، بمرتبه انسان العین آمده ، واز جمله اشعار دلفریب او این یك بیت دیدم

فَاِنْ لَمْ یَکُنْ اَصْلٌ زَکِیٌّ وَمَنْصَبٌ   فَنَفْسٌ عِصَامٍ شَارَفَتْ لِلْمَنَاصِبِ

وبشهور سنه احدے وعشرین وستمائه وفات یافت .قبر مبارکش در **مصلی شیراز** است ،

ومنهم المولی الامام السعید قاضی القضاة فی عصره مجد الدین اسمعیل بن مکرم الفالی

جد بزرگوار مولانا اعظم سلطان القضاة والحکام . افضل نحاریر الدنیا ، جامع الفضل و التقوی ،

عَلِيمٌ بِأَعْقَابِ الْأُمُورِ كَأَنَّهُ بِمُخْتَلَسَاتِ الظَّنِّ وَالْغَيْبِ قَادِرُ

مجدالحق والشريعة والدين، محيي مآثر سيد المرسلين، ابی ابراهيم اسمعيل اعلى الله في الخافقين شأنه واعزانصاره واعوانه ، علامه جهان ونادره دوران بود . قضا و حكم شريعت ومنصب قاضي القضاتی در ممالك واصقاع واقطار اين ديار بجانب مبارك او مخصص آمده ، قريب چهل سال در سرهٔ مملكت سليمان باستقلال متصدی اين منصب شريف گشته :

مَاقَامَ عَنْ مَجْلِسِهِ خَصْمَانِ الْأَبِالرِّضَا واين زمان صدوپنجاه سال است

كه شرعيات وامور ديني وحكومت مملكت فارس بحكم وراثت و استحقاق على الاطلاق . تعلق باين خاندان مبارك كه بفضل و تقوى همواره محلى ومزين بوده تعلق گرفته ، والحمد لله كه كوكب فضل واقبال ، وستاره سعادت وافضال ، در عهد مولانا اعظم مذكور اعلى الله شانه بذروه اعلاى اعتلا پيوسته ، و آفتاب سروری بمكانت آن جناب تقوى شعار باوج ارتقا اقتران يافته

فَالدِّينُ مُسْتَبْشِرٌ وَالْمَجْدُ مُبْتَهِجٌ وَالْمُلْكُ مُنْهَمِرٌ وَالشَّرْعُ مُفْتَخِرُ

توفي جده المذكور في تاريخ الرابع والعشرين من رمضان سنه ست وستين وستمائـه ووالده المولى الاعظم السعيد قاضی القضاه الاعدل الشهيد الصارف عمره فی انفاذ شريعة سيد المرسلين ركن الملة والدين يحيى ابومحمد في الرابع والعشرين من رمضان سنه سبعمائه ودر مصلي شيراز قريب رباطي كه بنام مولانا سعيد ركن الدين يحيى مذكور مشهور بوده مدفونند . واكثر ائمه وفضلا واعيان شيراز مثل

مظهرالدین رملانی قریب آن حظیره در جوار مرقد ایشان هر یك در حظیرهٔمدفونند ، و علی الحقیقه‌آن قطعه زمین عرصهٔ از بهشت برین است که اجساد چندین علماء اعلام نامدار در آنجا متفتت گشته یا خود آسمانی است که مرقد چندین عالم هر یك ستاره صفت برآن سطح عکس انداز آمده :

سَقی مَقابِرَقَدْ ضَمّتْه تربتهم — بَوَاكِرُالمزنِ يرْوِيها وَايّاهمْ

وَ دَامَذٰلِكَ بالّريحَانِ مكْتَنِفا — مَكْحو لَهٗ بِلقَاءِ اللّٰهِ عيْناً هُمْ

و منهم‌الشیخ‌الامام السعیدالحسین بن محمدبن سلیمان الکوفجالی

از کبار مشایخ و ائمه عصر بوده ، سلاطین عصر و اتابکان عظیم معتقد و معتنی بودند ، اخذ علوم حدیث و مسائل شرعی از شیخ شیوخ **ابوالحسن علی‌بن‌عبدالله** کرده ، وبنا بر مواخاةومحبتی‌آ گنده که باشیخ شیوخ**خواجه عزالدین مودود زرکوب** قدّس سرّه داشت در تاریخ سنه عشرین و ستمائه بخانقاه مبارك او مدت چهار ماه از ابتدای جمادیے الاخره تا غره شوال ، شیخ شیوخ المحدثین امام‌ائمه المتورعین **کریم الدین‌ابی المیمون‌رشیدبن محمد الشاشی** که درعلوم حدیث و علوم‌اسناد و روایات‌یگانه جهان بوده ، وروایت کتاب**مصابیح** و تصانیف‌امام محی‌السّنه از **عمادالدین‌ابی المقابل‌مناوزفرکوه‌الدیلمی** و امام اورع وحید الدهر **نورالدین ابی المکارم فضل الله البومانی** میفرمودی حاضرمیگشت وبقراءت امام مذکورشطری از**کتاب‌مصابیح** را درس میگفتی و اکثر ائمه و مشایخ آن عصر برسبیل تبرّك‌حاضر

میداشتند ، و در حقایق و لطایف علوم بتلفیق و تدقیق نکتها میراندند ، و آنچه از احوال آن یگانه اشتهار یافته از فضل ظاهر و کمال زهادت طایفه از جن بااو معاهده داشتند ، و در احضار طوایف پریان واصحاب غیب قدرتی داشت ، و در آن صورت متبع و مطاع بوده ، جماعت مصروعان متبوع را از انفاس او بیشك شفا میرسیدی ، و طایفهٔ که از جنّیان نوع آزاری مییافتند و معاینه افعال جنّیان در ابدان ایشان بظهور می پیوست بعزیمتی ودعائیکه ازاسماء عظام یافته بوداحضار ایشان فرمودی، و بآن واسطه خلاص و نجات آن طایفه حاصل آمدے، و در شهور سنه اربع و ستین وستمائه وفات یافت ، و قبر مبارکش در خانقاهی که بحضرت او منسوب است در محلت **بالا کفد** افتاده.

ومنهم الشیخ السالك المرشد رکن الدین عبدالله بن عثمان القزوینی

سالکی صاحب رویت بوده ، بعد از احراز کمالات ، وتلبّس بشعار فضل و تقوی ، بنظرات فیض الهیت ، و جذبات حضرت قدّوسیت محظوظ و مخصوص آمده ، وبالهام و مکاشفات صمدانیت محلّی و مزین گشته ، در بیان معارف و طرز حقایق مقامی عالی داشت ، در طریق سلوك و طرز ریاضات تاسّی بآثار واحوال شیخ شیوخ **مبارك کمهری** نموده ، نقل است که **ابوعبدالله اسمعیل حاکم خراسانی** در زمان سلطنت و مبادی عهد **اتابك ابوبکر بشیراز** آمد ، مناظری متبرّز بوده ، و با وجود فضل وکمال جاه عظیم معتقد صلحا وگوشه نشینان بودی ، در شهور سنه عشرین وستمائه بعد از مراجعت باخراسان ، یکی از سلاطین عصر تفحص احوال محروسه **شیراز** کرده بود ، فرمود که بیضهٔ شیراز با وجود ایالت **اتابك سعد** و حصافت **عمید** و حضور ائمه و

مشایخ نامدار چنان یافتم که قیام و مدار آن مملکت بدو وجود است ، و آندیار بآن دو وجود محروس و مانوس افتاده : یکی شیخ و مقتدای جهان **عزالدین مودود زرکوب** و شیخ نادره زمان **رکن‌الدین عبدالله‌بن عثمان قزوینی** که بلیات وطوارق از آن‌مملکت بهمت و خدمت آن دو بزرگوار مدفوع میگردد ، وبر در **دروازه اصطخر** بناء خانقاهی فرمود ، و دائماً بخدمت صادر و وارد قیام مینمود ، و در تاریخ سنه ثمان و خمسین و ستمائه وفات یافت ، و بخانقاه مذکور مدفون است .

الطبقه الخامسه

فی ذکر الشیخ المرشد نجیب‌الملة والدین علی بن بزغش قدس‌الله نفسه وطیب رمسه

حاوی علوم تصوف ، و فائز بصوالح اعمال بوده ، و درورع و سلوک مقدمات متقدمان را در طی انداخته ، سائق سفاین ازلی بمقتضای **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ** از قاطبه : **سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى** منشور ولایت بنام او محلی و مزین فرمود ، هر آینه جذبات سعادت آثار **جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ** بحکم **أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ** اورا حوالت و دلالت بحضرت قطب الاولیاء **شهاب‌الدین عمر سهروردی** قدّس سرّه فرمود ، بعداز تصفیه و تحلیه و تزکیه چون حسن ارشاد و کمال استعداد بایکدیگر انضمام یافت ، سیر او در اطوار و ادوار ، و سفر روح مقدس اودر عالم استقرار ، و مراتب استبداع ، و ظهور اوبصورت معانی وحقایق

و بروز او بکشف حضرات معشوق و عاشق مشاهده فرمود . اورا حوالت بشیراز کرد . و کتاب **عوارف المعارف** که از منشات حضرت مبارك اوست ، باجازت درس و افادت آن با خدمتش روانه گردانید و بطریقت تکمیل وارشاد اورا دلالت نمود ، و رخصت فرمود ؛ بعد از آنکه دارالملك شیراز بوجود مبارك او قبة الاسلام گردید ، زمرهٔ مستر شدین و فوج طالبان را بحسن ارشاد دلالت میفرمود ، و چندین هزار کریم النفس زکی الطبع علیّ القدر رفیع المحل ازدولت او بر خاستند ، و هر یك مقتدای قومی و پیشوای شهری گشتند ، و از میا من انفاس عالیه او بمراتب سنیه و درجات علیه فائز گشتند ، ولادت مبارکش بتاریخ سنه اربع و تسعین و خمسمائه بود ودرشهور سنه ثمان و سبعین وستمائه وفات یافت ، و قبر مبارکش درخانقاه مشهور معروف قریب محلت **باغ قتلغ** از محلات **شیراز** است ، و درین نزدیکی حضرت عظمت پناه مخدومه معظمه بلقیس عهد وزمان ، نادره دوران ، مؤسسه قواعدالمکرمة والاحسان **ملك خاتون** ابنة الملك الاعظم شرف الدولة والدین **محمودشاه** زیدت عصمتها وتقبلت حسناتها بر سر آن قبر قبه عالیه بر آورده . و بمدرسه مجدّدهٔ متصل گردانیده ، و عماراتی بسیار در اکناف و ارجاء آنجا بظهور پیوسته ، **و ذلك دون مراتب قدره العالی و کمالات فضله المتلالی**

و منهم شیخ شیوخ الزمان حجة الله علی عباده المؤمنین برهان المحققین صدر الملة والدین ابو المعالی المظفر بن الشیخ الامام سعدالدین محمد بن مظفر بن روز بهان یعرف بباغ نو

علامه جهان ومقتدای زمین و زمان بود ، منصب فضل و تقوی او همواره

از تعرض دناءت مصون بوده · و از غواشی و همیّه نیّت مقدسه را صیانت فرموده

لَهُ القِدْحُ المُعَلّیٰ فِی المَعَالِی ‌ ‌ ‌ اِذَا ازْدَحَمَ الکِرَامُ عَلَی القِدَاحِ

و در فنون علوم تصانیف داشت ، وآثار مساعی و مقامات عالیه او . و تبرز آن جناب در صرف فضل و کمالات از آن روشن‌تراست که بمزید وضوحی حاجت پذیر گردد .

یَغْنَی الکَلَامُ وَلَایُحِیطُ بِوَصْفِهِ ‌ ‌ ‌ اَیُحِیطُ مَایَفْنَی بِمَا لَایَنْفَدُ ؟

چون آنحضرت از راه نسب جد مادری این ضعیف بوده ، باستقصاء در شرح شطری از معالی مقامات علیّه او شروع نموده ، تا حمل بر تکلّف و تعسف کرده نشود ، تاریخ وفاتش در سنه احدی وثمانین وستمائه بوده،ولادتش بتاریخ سنه سبع وعشرین وستمائه، هفت فرزندشایسته کههمچون هفت کوکب درمدارج زمین هریك علامه‌زمانی ومقتدای جهانی دند شیخ‌شیوخ **جلال‌الدین مسعود** قطب‌الاسلام **حاجی رکن‌الدین منصور** شیخ الاسلام **ظهیرالدین اسمعیل** شیخ شیوخ **زین‌الدین طاهر** شیخ شیوخ **زین‌الدین** عمر شیخ شیوخ **ضیاء الدین عبدالوهاب** شیخ‌شیوخ **سعدالدین محمد** پیش از وفات‌پدر وفات کرده بود شیخ شیوخ الاسلام **صدرالدین مظفر** مذکور در رباطی که بناء او بوده در محلت **باغ‌نو** مدفون است ، و از اولادنامدار او پنج فرزنددر جوار اوست **ملك سعید قطب‌الدین ملك هرموز** بر سر قبر ایشان قبه عالی ساخته ، و بحقیقت در محروسه **شیراز** از آن قبه عالی بمثابت **کعبه معظمه افتاده** و آن مزار مبارك مزار زمره طالبان‌جهان آمده ، **پدر و عم‌بزرگوار**

او شیخ شیوخ عصر امام ائمه زمان **سعد الدین محمد ابی منصور** وشمس الملة والدین **عمر ابی المفاخر** ابنی **روزبهان** هر دو در فنون علوم برسر آمده بودند ، و خاص بطرز احادیث نبوی ، بطریق اسانید عالیه وغرایب امالی اختصاص داشتند ، چنانچه روایات و اجازت خدمت ایشان اکنون در میان افاضل و اصحاب حدیث عظیم معتبر است **وهما یرویان عن الشیخ شمس الدین عبدالرحیم السروستانی و عن ابی الفتوح العجلی و عن تاج الدین ابی سعد محمود بن محمد الکمال الساوی و الشیخ عبدالوهاب بن سکینة البغدادی وقد توفی احد الاخوین المذکورین سعد الدین محمد بن المظفر سنه اربع وثلثین و ستمائه واخوه الاخر الامام محیی الولایه شمس الدین عمر بن المظفر بن روز بهان سنه اثنین وستین وستمائه ووالد هما الامام محیی الشریعه زین الدین مظفر بن روز بهان بن طاهر سنه ثلاث وستمائه** وتربت مقدسه ایشان در مقبره **باغ نو** بحظیره ایست که محاذی مزار **شیخ جعفر حذاء** افتاده والسلام .

الشیخ الامام مظهر الشریعه کهف الامه مقتدی اصحاب الطریقه امام الدین داود بن الامام السعید عز الدین محمد بن الامام العلامه فرید الدین روز بهان

مقتدای ائمه عصر و عمدهٔ افاضل و اعیان زمان بوده ، مکارم اخلاق و ملکات ملك اثارش چون گلزاری آراسته ، جهانیان از شمائل الطافش همواره تبسم می نمودند و کمال الطاف و اعطاف شاملش همچون بحر محیط ، عالمیان از آن مشرب عذب اغتراف میکردند

وَلَيْسَ اعْتِرافُ الْجاحِدِينَ لِفَضْلِهِ   لِشَيْئٍ سِوَى اَنْ لَيْسَ يُمْكِنُهم جَحْدُه

اتابك ابوبكر از غايت اعتقاديكه بان جناب منيع داشت تفويض امامت خاصه و احتساب شهر **شيراز** بخدمتش كرده بود ، و مدتهاى مديد بنفس مبارك خود بدين منصب قيام فرمود ، و بموجبى كه معهود اولياء نامدار و فضلاء سلف بوده در محروسه **شيراز** لايزال بامر معروف و نهى منكر مواظبت نموده ، و در عمارتيكه بتجديد در خاندان قديم خود بنا فرموده بود ، بارشاد خلق و نصيحت و اشفاق مسلمانان ، برسم احتساب هميشه قيام مينمودى ، و در شهور سنه احدى وسبعين و ستمائه بجوار حق رسيد ، و قبر مباركش در آن خانقاه مشهور ومعروف است خلف نامدارش شيخ الاسلام افصح المتكلمين فريدالملة والدين **عبدالودود** خليفه عهد و قائم مقام آن اسلاف بزرگوار است و اكنون مقتداى قوم و شيخ الاسلام **شيراز** است **متع الله المسلمين بطول حياته**

الشيخ الامام والحبر الهمام اسوة المحدثين قدوة المشايخ والافاضل سراج الدين الحسين بن شيخ الاسلام عزالدين مودود زركوب الشيرازى

از جمله كبار افاضل و ائمه عصر بوده صحبت شيخ الشيوخ **شهاب الدين عمر سهروردى** را در يافته ، و شيخ العارفين **اوحد الدين كرمانى** را ديده بود و حديث از قاضى قضات **جمال الدين يوسف بن ابى نعيم مصرى** ميفرمودى و همچنين **مصابيح و صحاح** جمله از **عمادالدين ابى ربيع** استماع كرده بود ، و خرقه تصوف از دست شيخ الشيوخ **معين الدين ابى ذر كنكى** پوشيده و بشهور سنه اربع و ستين وستمائه بجوار حق پيوست ، و در شهر **نوبندجان** بمزارى **معروف** كه در سر ميدان **نوبندجان** افتاده مدفون است .

و منهم الامام الولی اقضی القضاة افضل ائمه الطبقات قاضی امام الدین ابو القاسم عمر بن قاضی القضاة السعید فخر الدین ابی عبدالله بن محمد بن القاضی صدر الدین ابی الحسن علی البیضاوی

مقتدای ائمه و افاضل عصر و علامهٔ زمان بود ، مدتی مدید قاضی القضاتی **فارس** بجانب مبارك او اختصاص داشت ، و حکم شرع مطهر **کَمَا أَمَرَبِهِ الشَّارِعُ وَ وَصَّی عَلَيْهِ** بی هیچ شایبه وهن وقصور بتقدیم رسانیده بعد از تمسك بعروهٔ وثقی تقویم و اعتصام بحبل متین درس بفتوی و ورع و کمال تدین و خویشداری و تعفف اشتهاری بموقع داشت ، و روایات عالیه او از **ابی الفتوح عجلی** و **ابی الفرج بن علی جوزی** و **ابن سکینه بغدادی** و **کریم الدین شاشی** و **موفق الدین کازریانی** و **شهاب الدین عمر سهروردی** و **نجم الدین ابو الجناب احمد یعرف بکبر الخوارزمی** حاصل فرموده بود ؛ خرقه تصوف از شیخ **حجة الدین ابهری** ستده ، و بشهور سنه ثلاث و سبعین و ستمائه وفات یافته ، و در **مدرسه مغربی** که بمحلت **بازار بزرك شیراز** واقع است مدفونست.

وخلف نامدار او امام ائمه المجتهدین افضل المتأخرین قاضی **ناصر الدین عبدالله بن عمر** که علامه عالم ومقتدای افاضل و ائمه بنی آدم ومصنفات حضرتش آنچه مشهور و متداول است **از کتاب غایة القصوی** و تفسیر **قاضی** و **شرح مصابیح** و **منهاج اصول فقه** و **طوالع** و **مصباح** در اصول کلام و **نظام التواریخ** باقصی بلاد اسلام اشتهار یافته ، و در تاریخ ثمان وسبعمائه بشهر تبریز وفات یافته ، و در مقبره **جرنداب** مدفون است.

الشيخ الامام المفتی المحدث شمس الدين محمود بن محمد القزوينی

استاد قراء عصر و مقتدای اهـل حديث و اصحاب و روايات بوده و از ائمه و افاضل اطراف اجازات معتبره حاصل کرده ، و بتاريخ سنه سبعين و ستمائه وفات يافت و در **مصلی شيراز** مدفون است

الامام الزاهد الشيخ المتورع ذوالمقامات العاليه و الكرامات المتواليه نجم الدين محمودبن محمد معرف بسردوز

واعظی صاحب رويت و مقبول القول بوده ، و اوقات را باوراد و طاعات مصروف داشته ، و يکی از معتقدان بجهة او خانقاهی بزرگ و معتبر بنا کرد ، و در آنجايگاه وعظ فرمودی و ارشاد طالبان کردی ، بشهور سنه ست وتسعين و ستمائه وفات کرد وهم در آن خانقاه مشهور مدفون است ، پدر بزرگوار او يگانه عصرالاديب الناسك مقدم الدين **محمدبن محمود المؤدب** بتاريخ سنه اربع و خمسين و ستمائه وفات يافته ، و در جوار فرزند مدفون است والسلام

الشيخ الامام العالم اسوة الافاضل و الائمة المتبرزين ملك المشايخ الواعظين جمال الدين محمد بن الامام المقری الامام بالمسجد البغدادی

از کبار ائمه و افاضل عصر بوده و درفنون علوم ازاحاديث وعلم کلام و عربيه تصانيف معتبر داشت ، توفی سنه اربع و سبعين و ستمائه ودر رباطيکه قريب **دروازهٔ کازرون** افتاده مدفون است

الامام العلامه افضل المجتهدين شرف الدين بن بهرام زکی

نادره عصر و اعجوبه زمان بود ، و اغلب و اکثر علماء مشاهير **شيراز**

از قضاة و ائمه و اکابر آن عصر از مستفیدان و متر ددان حضرت او بودندو بوجود او استظهار و اعتضاد داشتند ، بتاریخ سنه سبع وسبعین و ستمائه وفات یافته و قبر مبارکش در **مدرسه بنجیر خوزی (؟)** بصفه جنوب افتاده، و امام عالم اسوة الافاضل المتورعین اصیل الدین **ابو عبدالله جعفر بن امام نصیر الدین محمد معروف بصاحب لوح** که از اکابر زمان و مشاهیر فضلاء عصر بود و از جمله تلامذه آن بزرك ، هم درجوار او **برباط بنجیر** ؟ مدفون است

الشیخ العارف ملك المشایخ الزاهد اسوة الطالبین معین المسافرین جمال الدین حسین بن محمد یعرف بسرده

ازجمله کبار مشایخ زمان بوده ، و بعد از کشف و حال و وصول مقامات عالیه و درجات سنیه خدمت فقرا و قاطبه صادر و وارد اختیار فرمود و در محلت **درحفیف** خانقاهی عالی بنا کرد ، ومدة العمر در خدمت صلحا وخدمت فقراء بسر برده ، و در تاریخ سنه ثمان واربعین وستمائه وفات یافت وبخانقاه مشهور معروف **بزاویه سرده** مدفون است خلف نامدار او شیخ شیوخ العارفین خادم الفقراء وکهف المساکین عزیز الملوك والسلاطین **شیخ شمس الدین محمد سرده** بعد از او مدتی قائم مقام پدر گشت ، و بطریق خدمتی پسندیده قیام نمود و بتاریخ سنه احدی عشر و سبعمائه وفات یافته و بجوار پدر بزرگوار مدفون است ،

العالم العامل والامام الکامل المتکلم المتطبّب صاحب الاخلاق الحمیده والعقیدة السلیمه کمال الدین ابو الخیر بن مصلح المتطبب

حکیمی متأله و طبیبی متدین بود ، که در عصر خود نظیر نداشت و

علوم شرعی و دینی استحضار کرده ، و اعتقادی عظیم در باره مشایخ عصر داشتی ، و از انفاس ایشان استمداد مینمودی شیخ الحکما و صفوة الافاضل المتورعین زین الحکماء المتألهین **شیخ زین الدین علی** خلف نامدار شیخ الاسلام قطب الطریقه **عزالدین مودود زرکوب الشیرازی** باستجازه پدر بزرگوار ملازمت خدمت او کرد ، وکلیات و بعضی از **کامل الصناعة** درخدمتش بخواند وبتاریخ سنه تسع وخمسین و ستمائه وفات یافته و در **بقعه باهلیه** مدفون است

الشیخ الامام العارف صاحب الاوقات جامع الکمالات نجیب الدین محمدبن علی الشیرازی

از جمله عرفای زمان و اصحاب حالات عهد بوده ، صاحب کشف و الهام و مقبول خواص و عوام ، انتساب و انتماء او بشیخ الاسلام **عزالدین یزدی** بوده ، ودر سنه تسع و خمسین و ستمائه وفات یافته ، برباطیکه شیخ الاسلام **عزالدین مودود زرکوب** بجهة اصحاب خلوات و سلاك زمان **بمصلی شیراز** بنا فرموده بود مدفون است ، و استماع دارم از جمعی صلحاء که زیارت او در دفع تب سه روز عظیم مجرب ومفید است ، شیخ الشیوخ **فقیه حسین سلمان** در **مشیخهٔ** که تصنیف فرموده ذکر مزایای او بشرح نموده والعهدة علیه

فصل

در ذکر مشایخ کازرون و دیگر ولایات شیراز

الشیخ الامام العارف سیدالعرفا والمشایخ السالکین کهف الاولیاء المحققین اصیل‌الدین عبدالله بلیانی

بلیان قریهٔ از قراء کازرون است شاهد مشاهد غیب ، و حامی‌حومه کرامت و والی ولایات‌ولایت بوده خورشید اسا و صبح سیما در مکاشفه حضرت صمدیت و تجلیات الوهیت استغراق یافته ، و نهال محبتش‌از سر چشمه عنایت ازلی سیراب گشته ، گل وصلش بهبوب نسایم جذبات قدسیه درگلزار اسرار شکفته . دراظهار کرامات و کشف مغیبات ملهم بودی ، و خاطر خطیرش چون صفحه لوح محفوظ سرا سر نقوش غیب عکس دادی ، و هر معنی که بظهور و حصول آن‌اشارت فرمودی البته از آن متخلف نگشتی چنانچه عرفاء عصر زبان حق گوئی اورا ترجمان لوح محفوظ گفتندی ؛ سن مبارکش بهفتاد سال رسیده در شهور سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه بجوار حق پیوست ، و در خانقاه معروف در **بلیان** مدفون است پدر بزرگوارش برهان الذاکرین عضدالواصلین خواجه امام الدین **مسعودبن‌الشیخ الامام نجم الدین محمد بن علی بن احمدبن الشیخ علی الدقاق النسائی** از اسباط شیخ العارفین **علی‌دقاق** بوده و در علوم توحید و کمال تفرید از اکفاء و اقران بر سر آمده و در **فارس** بشهامت رای و معالی قدر وفضیلت ذات متفرد گشت ، و بعد از نود سال که درطریق

تحقیق بگذرانید بشهور سنه خمس وخمسین و ستمائه وفات یافت.
و شیخ خرقه و پیر تربیت او مقتدی الطوایف جامع الطرائف اسوة السالکین **اصیل الدین محمدالشیرازی** از کبار مشایخزمان **رکن الدین ابی الغنایم سنجاسی** بوی رسیده ، و او از شیخ **قطب الدین** از خلفاء شیخ شیوخ **ابی نجیب سهروردی** بوده ، و خرقه **ابی نجیب** بروایتی از طرف **شیخ ابو العباس نهاوندی** بشیخ و مقتدای جهان **ابی عبدالله حفیف** میرسد و بروایتی از **احمد غزالی بشیخ جنید** می پیوندد .
نقل است که **شیخ اصیل الدین محمد شیرازی** از معاصران شیخ شیوخ **روزبهان** قدس سره بوده ، و همواره با آن حضرت طریق انکار می ورزیدی ؛ بجهة آنکه جمعی جوانان صاحب جمال لایزال در صحبت شیخ متردد بودند و بدان واسطه مجال طعن یافته بود اتفاقاً روزی بمیان مجلسی افتاده ، و شیفته جوانی نوخاسته گشت چنانچه زمام اختیارش از دست برفت ، مدتی سردر ربقهٔ انقیاد و مطاوعت آن جوان کشید و تسلیم او شد و خدمت آن پسربجان اختیار کرد روزی بحکم ابتلا ظرف خمر بردست او داد و بحمل آن اورا تحکیم و تکلیف نمود شیخ شیوخ **روزبهان** با او برابر باز آمدفرمود که شیخ این بار بکش تا بعد از این انکار درویشان نکنی ، **شیخ اصیل الدین** ظرف خمر بینداخت و در قدم شیخ افتاد و معلوم کرد که آنصورت از حضرت عزت امتحانی بود و ترك کرد . و در تاریخ سنه ثمان عشر و ستمائه وفات یافت در **بلیان** بخانقاهی معروف مشهور بخانقاه شیخ اصیل الدین شیرازی مدفون است

الشیخ الامام العالم زین الدین علی بن مسعودبن نجم الدین محمد

از جملهٔ افاضل ائمه و کبار مشایخ عصر بوده ، پدر شیخ شیوخ الافاق مقتدای مشایخ الامام **امین الدین** در فنون علوم سعی میفرموده ، کتاب **مصابیح** و کتب احادیث در خدمت قاضی القضاة السعید **مجدالدین رکن الاسلام اسماعیل بن بنکروز** خوانده ، وتحصیل علوم درخدمت امام عالم **مجدالدین فرغانی وشمس الدین ابی سعید محمود بن یعقوب القزوینی** کرده و در شهور سنه ثلاث و تسعین وستمائه وفات یافت ، و در کازرون بخانقاه خلف نامدار او **شیخ الاسلام امین الدین** مدفون است در جوار قبر شیخ زاهد **ابوبکر همدانی**

الشیخ الامام العالم ابوالقاسم عبدالرحیم بن محمد السروستانی

از جمله افاضل ومشایخ عهد بود ، پیوسته با فادت درس علوم مواظب و مشتغل بودی ، **اتابك ابوبکر** عظیم معتقد خدمتش بودی . وهروقت که اتابك بخدمتش رفتی اورا وجد و حالی روی نمودی که اصلا التفات باو نمیکرد ، و در تاریخ سنه عشرین و ستمائه وفات یافت ، و در **مقبره سلم** بحظیره شیخ شیوخ **حسن کردو** مدفون است

الشیخ الزاهد عفیف الدین محمد بن قطب الزمان عبدالرحمن

مقتدای زمان **متحلی** بحلیه اشفاق و احسان بوده ، و مقامات عالیه و کرامات متلالیه آن حضرت در اقطار و اصقاع مزید اشتهاری گرفته که در شرح و بسط آن حاجت بتکلف تقریر و بیان نیست و بشهور سنه ست و سبعین و ستمائه بجوار حق پیوسته و در **قصبه فاروق** بخانقاهی که بناء **اتابك ابوبکر سعد** بوده و اکنون موسوم و منسوب بحضرت اوست مدفون است ، و بعد ازاو برادر زاده اوامام زاهد شیخ شیوخ **تاج الدین اسماعیل بن محمود بن عبدالرحمن**

قائم مقام گشته ، و در شهور سنه ثمان و تسعین و ستمائه وفات یافته ، و بعد از او خلف نامدار او شیخ‌شیوخ ملك الافاضل **عزالدین عبدالرحمن** الملقب به **نمرد** قائم مقام پدر گشت ، و بتاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمائه بجوار حق پیوست ، و در خانقاه مذکور بجوار پدر وعم پدر مدفون است

طبقه ششم

در ذکر طایفه از اعیان ائمه و اکابر شیوخ نامدار که از اعداد مشایخ شیراز بوده اند و این ضعیف بصحبت مبارك ایشان مشرف گشته و حق استادی بر بن ضعیف ثابت فرموده اند **ومنهم شیخی وخالی ومن افتخر به فی جمیع احوالی**

شیخ شیوخ الاسلام مقتدای ائمة الانام عضد الطالبین کهف الواصلین رشد السالکین افتخار زوار بیت الله الحرام والسائرین حاجی رکن الدین منصور المظفر بن روزبهان بن طاهر نوّرالله تربته

فهرست شمائل و فضائل عالمیان ، و دیباچه مناقب و مآثر جهانیان بوده . قریب هفتاد سال بارشاد و نصیحت خلق مواظبت نمود ، که در طرز مناصحت آنچه وظیفه حق گوئی و بلاغ باشد اهمال نفرمود ، شمهٔ از فضیلت خاندان مبارك و قدمت دودمان شریف او در طبقه پنجم ذکر کرده آمد ، واین ضعیف **صحیح بخاری** بقراءت شیخ شیوخ المتورعین فخر الملة و الدین ادام الله انفاسه القدسیه ازخدمتش استماع کرده ، و **کتاب مصابیح** در نزد او خوانده و اجازات عالیه

از او حاصل کرده و استظهار دینی و دنیاوی بدانست . و درتاریخ سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه وفات یافت ، و در قبه که مرقد پدر بزرگوار اوست مدفون است .

و منهم الشیخ الامام العالم المرشد ملک المشایخ والافاضل المتورعین ظهیر الملة و الدین عبدالرحمن بن علی بن بزغش علیه الرحمه از کبار مشایخ و ائمه عصر بوده نباهت ذکر و وجاهت قدر اواز آن روشن تر است که بمزید وضوحی حاجت افتد . و آثار مساعی و مقامات محموده او در صرف احوال و صروف اقوال از آن زیاده تر است که به بیان اقناعی مجزا ومجزی گردد . و این ضعیف بعضی از کتاب **عوارف** در تاریخ سنه اربع عشر و سبعمائه در حضرتش خوانده ، و بخط مبارك او اجازت حاصل کرده ، و در تاریخ سنه اربع و عشرین و سبعمائه وفات یافت و در جوار پدر نامدار مدفون است .

و منهم الشیخ العالم کهف الائمة المحدثین رکن الملة والدین یونس بن صدر الامام العالم السعید شمس الملة والدین محمد صفی بزرگوار دین و زبده اهل یقین و مقتدای ائمه حدیث و تفسیر بوده و در فن حدیث و علوم اسناد و روایات از اکفاء و اقران برسر آمده این ضعیف کتاب **کنز الخفی** ازمصنّفات جد بزرگوارش **صفی الدین عثمان کرمانی** در خدمتش خواندم و **کتاب مصابیح** من اوله الی اخره بعضی بسماع و بعضی بقراءت پیش خدمتش بحث کرده ام ، و در تاریخ سنه عشرین و سبعمائه بجوار حق پیوست :

و منهم الامام العالم الربانی نورالدین محمد بن الحاج الخراسانی

اورع ائمه عصر و ازهد علماء ایام بود ، و از قبه صباح تار کبه رواح بدرس و فتوی و صلاح و تقوی مشغول بودی ، و در اصول شرعیات و فقه دین استحضاری تمام داشت این ضعیف کتاب **حاوی** بتاریخ سنه عشرین و سبعمائه در خدمتش خوانده و مدتها استفادت از آن جناب تقوی شعار نموده ام و در تاریخ سنه اثنی واربعین و سبعمائه وفات یافت ، و در طرفی از مسجد صاحب زاهد **فخرالدین فخراور** مدفون است .

ومنهم المولی الامام العلامة المجتهد قدوة اعاظم المجتهدین قطب الدین ابوسعید محمد السیرافی

امام ائمه جهان و افضل علماء وفضلاء عصر بوده ، در فنون علوم و تقوی متبحر و در صنوف درس و فتوی **متبرز**. تصانیف او از تفسیر و **توضیح کشاف و شرح لباب نحو و شرح قصیده عمید** وغیرها در اکناف و اقطار جهان انتشار یافته . این ضعیف از اول کتاب **توضیح کشاف** تا بعشر **و یسئلونك عن المحیض** استماع از آن حضرت کرده ام ، و کتاب **مفتاح العلوم فی المعانی و البیان** بتمام در حضرتش خوانده ام ، و بشهور سنه احدی و عشرین وسبعمائه بجوار حق پیوست ، و پدر بزرگوارش امام ائمة الدنیا صاحب الحکم والفتیا **صفی الدین ابوالخیر مسعود بن محمود بن ابی الفتح السیرافی** که **او را** در هر باب حصل سیاق بر اطلاق معین بوده ، و جمال فضل و آداب او بگلگونه تقوی و تدین مزین ، بیرون از منصب درس و اجتهاد مدتی از طرف **اتابك سعد کوچك** وزارت مملکت **فارس** بوی مخصوص آمده و کتاب **تنقیح کشاف** بچهار مجلد از مصنفات

اوست . و در تاریخ منتصف رجب سنه ثمان و سبعین و ستمائه وفات یافته و **بمصلی شیراز** در جوار حضرت مولانا اعظم اقضی القضات السعید رکن **الملة والدین یحیی** مدفون است .

و منهم الامام ناصر الاسلام ممهد قواعد الاحکام استاذ الائمة ناصح الامه تاج الملة والدین ابراهیم الزنجانی قدس سره

امامی متورع و فقیهی متدین بود ، مؤلفات مولانا اعظم سعید قاضی **ناصر الدین عبدالله بن عمران علیه الرحمه** از کتاب **غایت وطوالع و منهاج و مصباح** هر یکی را شرحی مفید و معتبر نوشته وخود باوجود فضل و منصب تدریس و فتوی اعتقادی عظیم بطرف ملجاء و گوشه نشینان داشتی ، و خرقهٔ طریقت از دست شیخ شیوخ **حسن بلغاری** پوشیده بود و این ضعیف کتاب **منهاج وطوالع** هر دو کتاب را از اول تا بآخر در حضرتش خوانده ام . و بشهور سنه اثنی و عشرین و سبعمائه عزیمت سفر دریا جزم فرمود ، **ودرشهر دلی** با دلی پر حسرت وفات یافت ، پدر بزرگوارش افضل الائمة المتورعین شرف الملة والدین ابراهیم بدر **دروازه نو بمزار شیخ سوسی** مدفون است :

و منهم الشیخ الامام صاحب الکشف و الالهام ملك الطریقه عمدة هداة الطرقات قدوة مشایخ الطبقات سر الله فی الارضین امین الملة و الدین محمد بن علی بن مسعود سند المجتهدین محیی ماثر سید المرسلین

شیخ شیوخ جهان و مقتدای اهل زمین و زمان بوده ، طبقات ارباب

طلبات و طوایف سلاك و اهل جذبات را در این عصر ملاذ وملجاء بغیر آن جناب نمیدانستند ، و بحسن ارشاد ، وکمال ارقاد او مزید استظهار و اعتضادی تمام داشتند ، مقدمات متقدمان جهانیان درطی لسان انداخته ، هم در طهارت ذات و کمال ولایت و علو درجات زبدهٔ اقران آمده ، و هم در غزارت فضل و لطافت طبع ورجاحت خلق انگشت نمای جهان بوده و هم آوازه کمالیت ذات وصبت حسن ارشاد وبزرگواری او جهانگیر گشته ، درویشان واصحاب و مریدان او تا بحدود چین و اصقاع مشرق و طرف دریا **تابسقسین وبلغار** بحرمت وجود مبارك او معزز و مکرم اند ، و هریك پیشوا و متقدای جهانی گردیده اند ، خرقهٔ طریقت از دست عم بزرگوار **اوحد الدین عبدالله بلیانی** قدس سره پوشیده و در طریق مسافرت حجاز جمعی از اهل الله وائمه را در یافته و باخلاق و آداب اینطایفه تأسی فرموده و این ضعیف بکرات و مرات که بشرف صحبت مبارکش استسعاد نموده ام ، بکلمات وانفاس روح پرورش استفاده کرده ام ، و بسبیل استطراف مسموعات و لطایف کلمات و فوائد از لطائف تفسیر و احادیث بنوی و اثار مشایخ و اشعار در کتابی جمع کرده ام ، و قدوهٔ افعال و اقوال خود ساخته ام و در تاریخ غره رمضان سنهٔ سبع عشر و سبعمائه **در کازرون** تلقین ذکر از آن حضرت ستده ام ، و بدان معنی مستظهر و مفتخرم ، وفاتش بتاریخ سنه خمس و اربعین و سبعمائه بوده و در **کازرون** در خانقاهی که موسوم بآن حضرت است قبر مبارکش اکنون مقبل لب طلب سالکان و صدیقان روی زمین است ،

خاتمه کتاب

بدو فصل ایراد کرده آمد :

فصل اول

در ذکر طبقات سادات عظام ، و طایفهٔ اهل بیت نبوت و دودمان عصمت و طهارت ، که بمرقد مبارك و مقدم متبرك ایشان ، زمین **شیراز** مطیّب ومشرف است .

فصل دوم

در ذکر طبقات مشایخ و مشاهیر ائمه و اعیانی که اسامی ایشان در افواه عوام شیراز بموجبی که از سلف بخلف رسیده ؛ و القاب و کنیت واصل وانساب ایشان از هیچ مشیخه و هیچ نقل معتمد علیه معلوم نگشته است ، هم بدان موجب که اشتهار پذیرفته ایراد کرده می شود .

فصل اول

در ذکر ائمه عظام و سایر سادات و اعیانیکه اعتزاء وانتساب ایشان بدودمان نبوت وخاندان طهارت بوده :

منهم الامام بن الامام والمزن بن الغمام والسیف بن الصمصام والشبل بن الضرغام کشاف الضراء والباساء الامام احمد بن موسی

شرفات شرف مزار مقدس ، ومعالی رتبت تربت معطر امام زادهٔ معصوم

كَالشَّمْسِ الشَّارِقَةِ بَيْنَ الْكَوَاكِبِ وَالنُّجُوْمِ بمشهور و مکتوم از آن برتر است که بر زبان قلم سر زده تحریر رود .

قِيلَ لِي لِمَ تَرَكْتَ مَدْحَ بْنِ مُوسَى ۞ وَ الْخِصَالَ الَّتِي تَجَمَّعْنَ فِيهِ

قُلْتُ لَا اَهْتَدِي بِمَدْحِ اِمَامٍ ۞ كَانَ جِبْرِيلُ خَادِماً لِاَبِيهِ

وَقَدْ رَسَّخَ اللّٰهُ مَرْقَدَهُ الْمُبَارَكَ الْمُتَبَرَّكَ لِنَوَاصِي الْمُلُوكِ وَمُقَدَّماً لِلْقِسْمِ عِنْدَ الْخُصُوصِيَّاتِ وَ دَفْعِ السُّلُوكِ وَكُلُّ مَرِيضٍ اَثَّرَ عَلَيْهِ فَقَدِ انْتَعَشَ وَكُلُّ مُخْلِصٍ زَارَهُ فَبِحِلْيَةِ النَّصْرِ انْتَقَشَ حَتَّى قِيلَ اِنَّمَا قَبْرُ الْاِمَامِ اَحْمَدَ بْنِ مُوسَى تِرْيَاقٌ لِمَنْ لَدَغَتْهُ الْبَاسَاهُ پدر نامدارش امام معصوم موسی الکاظم بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام علی زین العابدین وطهر الطاهرین بن امیر المؤمنین حسین بن الجسیم الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه در شهور سنه ثلاث و ثمانین و مائه در مدینة السلام بغداد وفات کرد، قبر مبارکش هم در انجاست در زمان خلافت هرون الرشید بوده . و از کتب ائمه بدین موجب منقول آمده که هفده پسر و نوزده دختر داشت . اسامی پسران نامدارش علی بن موسی، حمزة بن موسی ، ابراهیم بن موسی ، عباس بن موسی، اسمعیل بن موسی ، قاسم بن موسی ، جعفر بن موسی، هرون بن موسی ، احمد بن موسی ، محمد بن موسی ، حسین بن موسی ، عبد الله بن موسی ، عبید الله بن موسی ، اسحق بن موسی ،

زیدالناربن موسی ، **فضل بن موسی** ، **سلیمان‌بن‌موسی** . از این ائمه مذکور سه برادردر شهر شیرازند و تربت مطهرهٔ ایشان‌درین زمین‌مشهور و مبین‌و اثار ولایت و کرامات درمزارات ایشان‌بظهور پیوسته و بتواتر انجامیده .

اما امامزاده معصوم احمدبن‌موسی‌علیه‌السلام در میان شهر قریب **مسجدنو** افتاده **امیر مقرب‌الدین مسعودبن بدر** که ازخاصگان‌ومقربان **اتابك سعدبن ابی بکر سعد** بوده عمارتـی در خاطر داشت ، و در آنجایگاه قبری یافته اند مکشوف گشته ، شخص مبارك همچنان در حال اعتدال تغیر و تبدل در او تاثیرنا کرده ، خاتمی که درانـگشت مبارکش بود احتیاط فرموده اند منقش بود بنام **احمدبن موسی** : ائمه و افاضل و عقلاء و اعیان شیراز جمع گـشته و تحقیق کرده ، صورت در حضرت اتابك معروض داشتند **اتابك‌ابوبکر** مشهدی بر آنجا ساخته ، و عمارتی فرموده ، و بمرور زمان اشتهار یافته‌وخلق **شیراز** بعد از آنکه بکرات و مرات در حالت فروماندگی و حیرت التجابدان جناب کرده اند ، و استمداد نموده اند و مقاصد ومطالب ایشان محصل‌آمد و بدین منوال مشهد مبارك اشتهار یافته ، تا در اینوقت کـه بتاریخ سنه اربع و اربعین و سبعمائه حضرت علیه بلقیس عهد و زمـان نـاشر المعدلة والاحسان مؤسسة مبانی الخیرات ممهد قواعد الحسنات از فواضل تصدقـات مقبوله بر سرروضهٔ مقدسهٔ او قبه عالی بر آورده ، که در رفعت باچرخ چنبری برابری میکند ، وچه جای آنست که اگـر با قمهٔ عرش و سطح کرسی همسری کند روا باشد ، و مدرسه رفیع بآن ملاصق کرده ، و جماعتی از صاحا

و عباد و متصوفه و گروهی از ائمه و علماء عظام هر یکی علی قدر حالهم و مراتبهم در آن بقعهٔ شریفه مقرر فرموده ، و اکنون در مجموع مواضع و مشاهد بدین رونق مزاری معتبر و معمور کسی نشان نداده ، امیدوارم که اثر قبول خیر بموقع ایام دولت فرزند نامدار اوشهنشاه اسلام ، فرمان فرمان **هفت** اقلیم ، اسکندر ثانی، بانی مبانی جهانبانی ظل الله علی‌الاطلاق جمال الدنیا و الدین **شیخ ابواسحق** خلدالله ملکه برسد انشاءالله وحده‌العزیز .

و دوبرادربزرگوار او یکی‌امامزاده بحق **محمدبن موسی**رضوان‌الله علیه برابر مزار بزرگوار او قریب بازار بزرك مدفون است ، و یکی‌دیگرامامزاده معصوم **الحسین‌بن‌موسی** ، علیه‌الصلوة والسلام، در محلت **باغ‌قتلغ** از محلات **شیراز** افتاده و بگنبد باغ اشتهار یافته چه در اوائل که شخص مبارکش ظاهرگشت ، در ایام سلطنت **اتابك** بوده وبر سر قبر او گنبدی ساخته بودند ،.و بمرور ایام از حال خود بگردانیدند اما اسم گنبد بر آنجا بر قرار باقی است ؟

ومنهم المخدرة المعصومة الطاهرة المطهرة المحترمة المعظمة ام کلثوم بنت اسحق بن‌زیدبن امیرالمؤمنین حسن‌بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

پدر نامدار اورا **اسحق** میگفتند ، و از مشاهیر ائمه و سادات حسنی بوده ، و در زمان تعدی ظلمه اخر عهد مروانیان **بشیراز** آمد چه در آن زمان اکثر و اغلب اسباط و اولاد و احفاد معصوم از دیار مألوف خود جلاء وطن اختیار داشتند ، از بیم قتل و نهب وحرق و صلب و انواع بیداد که بر خاندان‌عصمت و دودمان طهارت میرفت

در جمیع اصقاع و اطراف هر یك بنوعی متفرق گشتند ، ام کلثوم **علی نفسها المطهرة وروحها المقدس سلام‌الله** باین زمین افتاد و در آن عهد سلطنت **شیراز** بایالات **عمادالدوله** تعلق گرفته بود واز مشاهیر مشایخ فارس **شیخ احمد بن الحسین** بتقدم تمکن یافته،چون از مقدم مبارك اووقوف یافت بمزید استبشار و استظهارنمود وبمراسم احترام حقوق خدمتگاری خاندان بتقدیم میرساند ، گویند که ظلمه در جمیع‌اقطار استیلا داشتند وحضرت آن مخدومهٔ معصومهٔ درموضعی در گوشه های **شیراز** قریب **محلات‌باغ** نزدیك خانه **احمد بن‌الحسین** چند روزی مخفی گشت . چون ظلمه وقوف یافتند تفحص طلب کردند ، اورا بدیدند در گوشهٔ‌خزیده آن موضع را با زمین‌راست گردانیدند و این زمان هم در آن زمین مبارك مدفون است

ومنهم الامام بن‌الامام الطود بن الشبر و البحربن الصبرو البدن والاثر علی‌بن حمزة‌بن‌الامام موسی الکاظم بن‌الامام جعفر الصادق بن الامام محمدالباقر بن‌المعصوم الامام زین العابدین علی‌بن امیرالمؤمنین الحسین‌بن امیرالمؤمنین‌علی بن‌ابیطالب صلوات‌الله علیهم

سَقَاهُم مِنَ التَّسنِیمِ کَأساً رَوِیّه — وَ لَقّاهُم عِزّاً بِدَارِ اَمَانِ

وَآتَاهُم رَوحاً وَرَیْحاً وَبهجةً — عَلَی الرَّوضَةِ الخَضْرَاءِ بَینَ جِنَانِ

برادر پدر او **علی‌بن موسی‌الرضی** علیه السلام را در **بغداد**سنه ستین و مائتین زهر دادند رنجور گشت وعزیمت ولایت خراسان فرمود ودر **مشهدطوس** هم بر آن تاریخ بجوار حق پیوست ، **علی‌بن حمزه**

نوشخاسته بود **مامون** نسبت باو غدری در خاطر داشت ، از **بغداد** بگریخت و پیاده بشیراز آمد ، در عهد سلطنت **مامون** بود، حکم مامون متعاقب بایذاء و افناء امام زاده میرسید ، جمعی از ملاعین ظلمه بر سر او تاختند و اورا شهید کردند ، قبر مبارکش بیرون دروازهٔ **اصطخر** بمشهدی که به **علی حمزه** اشتهار دارد واقع گشته

ومنهم العبد المطواع والمنعام المطاع ابوالحسن زید اسود بن ابی اسمعیل ابراهیم بن ابی عبدالله محمد بن القاسم الرسی بن ابی ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن الحسن المثنی بن امیرالمؤمنین الحسن بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة

از خاندان نبوت و دودمان طهارت و عصمت غصنی بود برومند ، از کبار ائمه و سادات جهان بر سر آمده ، بعهد ایالت و سلطنت **عضدالدوله** خوابی دیده بود ، و اتفاقاً مقدم شریف او با آنچه اورا نموده بودند موافق آمد ، از سر اعتقاد با آن حضرت محبت نمود ، و دختر خود را بزنی باو داد ، اول فرزند یکه از ایشان مولود گشت **ابو عبدالله الحسین بن زید اسود** و بعد از کمال بلوغ و حصول رشد و ظهور نجابت ایالت و حکومت شرعیات و مناصب دینی علی الاطلاق بجانب رفیع او مخصص ، درزمان وفات وصیّت فرمود که اورا در آستانهٔ مشهد **علی بن حمزه** دفن کنند . و بعد از وفات هم در آن موضع مدفون گشت و دختر **عضدالدوله** که حلیلهٔ او بود پهلوی قبر مبارك اورا دفن کردند ، و این زمان هردو قبر بر در مشهد مقدس **علی بن حمزه** افتاده چنانچه قدم زایران اول بقبر ایشان هر دو میرسد و آنگاه باندرون مشهد میروند

ومنهم نقيب النقباء في عصره ابو المعالي جعفر بن الحسين بن محمد بن زيد بن حسين بن زيد اسود

از اسباط زيد اسود بكمال ورع و تقوى و علوّ قدر و سموّ منقبت بر سر آمده بود ، و هم اندرون مشهد كريم **علي بن حمزه** قبله گاه قبر مبارك او مدفون است .

ومنهم المرتضى الامام السعيد قاضي القضاة الولي قاضي شرف الدين محمد بن عز الدين اسحق بن المعالي

چراغ دودهٔ اهل بيت رسالت . و واسطهٔ قلادهٔ نبوت و رسالت بود پنجاه سال در شهر **شيراز** صدائق شريعت را با ارقام اقلام فتوى آراى موشح و مرشح ساخته ، نبيرهٔ نقيب النقباء **ابى المعالي جعفر بن الحسين** بود و پدر نامدارش **عز الدين اسحق** نقيب با **مرتضى سعيد مجد الدين اسمعيل** كه از اجداد كرام قاضي قضاة مرحوم **سيد قطب الدين محمد** بود و قاضي **شهاب الدين** سه برادر بودند ، احكام شرعيات و قضا و نقابت و احتساب در آن عهد تعلق بآن خاندان مبارك گرفته ، و ائمه مشايخ و اعيان آن عصر مثل شيخ شيوخ **روزبهان** و امام **مرشد الدين علي نيريزي و شيخ المشايخ نجم الدين عبد الرحمن بيضاوي** وسيد الطبقات الصوفيه **خواجه عز الدين مودود زركوب** جمله بخدمتش متردد و معتقد و مستظهر بودند ، و بشهور سنهٔ احدى و اربعين و ستمائه وفات يافت و بمدرسهٔ **درسراجان** مدفون است

السيد الشريف النقيب الحسيب نظام الدين احمد العلوى

مآثر و مفاخر حضرتش زيادت تر از آنست كه در صدر بابى يا ديباچهٔ كتابى شرح توان داد ، و بشهور سنهٔ ثلثين وخمسمائه وفات **يافت** ،

ودربازارگیوه دوزان بمحلت پیراسته بمدرسه شریفی مدفون است

و منهم الشریف المتکلم المحدث حیدرالمنور الهاشمی

از جملهٔ سادات و ائمه زمان بفضل و تقوی ودرس و فتوی مشهور و معروف بود ، و در عصر **اتابك سعدبن زنگی** اشتهاری عظیم یافت چنانچه مشارالیه گشت و بشهور سنهٔ عشرو ستمائه وفات یافته وبمدرسه **منکو** بر در جوار مزار **ام کلثوم** مدفون است .

ومنهم ابوالنسائب بن اسحق الشامی

از سادات **شام** بود و در اوائل عهد سلطنت **عضدالدوله بشیراز** آمد و شعراتی چند از فرق مبارك حضرت رسول صلوات الله علیه ازاجداد خود بتوارث یافته ، و با خود داشت ، و هنگام وفات وصیت نمود تا آن شعرات در چشم اونهند و با او دفن کنند ، و آن مویها با اودر خاك نهادند ، و این زمان قبر مبارك او **بدرسلم** بموی رسول اشتهار دارد

ومنهم السید العالم التقی المتورع المحقق المتفرد فی الحق والدین علی بن عربشاه بن امیرانبه .

در علوم شرعیات و فنون ادبیات بی نظیر بوده ، و با وجود کمال فضل در شیوهٔ تفرید و بیان توحید دستی عظیم داشت ، و مجلس حکم و قضا مدتی برای او قائم بود ، و در آخر عهدعزلت و انقطاع اختیار فرمود و بتاریخ سنهٔ خمس عشر و ستمائه‌وفات یافت و **بدرسلم** مدفون است ، شجره طهارت آثار واصل قویم او بدو غصن انفصال یافته ؛ از یکطرف **مرتضی سعید عزالدین اسحق بن الامام ضیاء**

الدین علی بن عربشاه کـه از جملهٔ فضلاء عصر بعلم و تقوی بر سر آمده و در محلت **دشتك** مدفون ، و از طرف دیـگر **مرتضی سعید مغفور بهاء الدین حیدر بن عربشاه بن علی بن عربشاه** کـه بکمال زیادت علم وعلوّمرتبت و سموّمنقبت از امثال و اقران قصب‌السبق‌ربوده بود ، تاج تـارك علما و سادات زمان کـه امروزمقتدای ائمه و وعاظ مملکت ،

السید العالم الزاهدالورع قدوةالافاضل عصمةالعباد اصیل الدین عبدالله بن سعدالعلوی

یگانهٔ عهد و مشارالیه زمان بود صاحب تقشف وورع در احکام شریعت نبوی باقصی الغایه و اوقـات شریف را باحیاء مراسم سنت مصطفوی صرف فرمودی

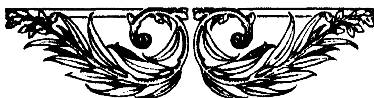
لَیْسَ عَلَی اللّٰهِ بِمُسْتَنْکَرٍ　　　اَنْ یَجْمَعَ الْعَالَمَ فِی وَاحِدِ

بتاریخ سنهٔ خمس و ثمانین و ستمائه وفات یافته ، قبر مبارکش در مزار مشهور و معروف **بمحلت سراجان** افتاده همچون تریاك دوای دلهای غمناك است

ومنهم الصارف عمره فی انواع القربات المرتضی الولی نقیب النقباء تاج الدین جعفربن ابراهیم الحسینی

نقیب النقباء بوده ، سن مبارکش بهشتاد ونه سال رسیده که بغیر از تقفد و طریق مردم داری و مراقبت گـوشه نشینان اختیار نفرمـود ، و با وجود کمال منصب و علوّ مراتب عظیم‌بتفقد صلحا و گوشه‌نشینان بودی ، و خاص تعلق ارادتی با حضرت شیخ شیوخ‌الاسلام **خواجه عزالدین مودود زرکوب** داشتی ، وخرقهٔ طریقت ازدست‌مبارك‌او

پوشیده بود ، و بدان افتخار فرمودی ، و بتاریخ **سنهٔ ثلاث وسبعمائه** وفات یافت و در طرفی از دار السیادت شیراز کـه **ملا صبق مدرسهٔ مرتضی اعظم سعید سید مجدالدین ابوعلی** است مدفو ن است و مرقد مبارکش مزاری مجرب است.



فصل دوم

از خاتمهٔ کتاب در ذکر اسامی مشایخ چند که در شیراز مشهور و معروف اند و آن مزارات در زبان عوام اعتبار و اشتهاری گرفته هر چند اسامی این جماعت معلوم و مثبت در کتابی یا مشیخهٔ نیست بدانموجب که تا غایت باستفاضه مذکور گشته و در حیّز تحریر درآورده میشود

منهم الشیخ رندان بن عثمان

مزاری بزرگواراست، و بهر حاجت که توجه بان حضرت نمایند مقاصد بحصول پیوسته ، و ائمه آن مزار مبارك را در استمداد همت معتبر دانسته اند ، و اکثر طوایف گویند که از نسل **عثمان** میباشد، و آن مزار بزرگوار **در محلت دشتك** واقع است، در زمان مفخر آل سلمان **فخر الدین عبدالرحیم** بر سر مرقد مبارك او قبهٔ رفیع و بقعهٔ ملاصق مزار کرده تقبل الله عنه حسناته

ومنهم الشیخ محمد بن الهیثم

قدوهٔ مشایخ متقدم بوده و مزار او بمحلت **پالانگران دشتك** بعلمدار رسول مشهور است ، و این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام **شهاب الدین حمزهٔ زرکوب** قدس سره شنیدم که روایت فرمود از جد بزرگوار خود **خواجه عز الدین زرکوب** قدس سره که بتاریخ سنهٔ ثلاث و اربعین وستمائه فرموده بود که اولیاء و ابدال در **شیراز** از روضهٔ شیخ **محمد بن الهیثم** غایب گردیدند باید که در آن مزار مبارك بادبه قدم نهند که مقام ارباب حضور است

ومنهم منذربن قیس

آن مزار مبارك در مقبرۀ **باغ نو** افتاده محاذی **رباط ابوذرعه اردبیلی** و زیارت حضرتش عظیم منجح و مفید است اما حقیقت اومعلوم نـگشته

ومنهم الشیخ ابراهیم

مزار مبارك او در کوچۀ شیراز افتاده و از قدماء افاضل و مشایخ بوده بر صندوق او دیدم نوشته بود ، بتاریخ سنۀ احدی و ثلثمائه والله اعلم بحقایق الامور

ومنهم الشیخ دولت

مزاری مشهورو معروف است در لوحی که بر سر مزار است برین نوع نوشته که از اولاد **ابراهیم بن مالك اشتر** بوده و حقیقت این معلوم نـگشت

ومنهم الشیخ عروة

مزاری است و آن محلت را بحضرت شیخ انتشار است بسیاری گویند که از صحابـه بوده و بعضی گویند که از تابعین است وحقیقت این خبر مسطور ندیدم

معاذبن جبل

از جملۀ مزار مشهور است و اکـثر عوام بدین معنی قائل انـد که جبل از کبارصحابه بوده و در دیار شام مدفون است از جمله مشایخ بوده و نام او موافق افتاده و اینصورت محقق است

منذربن عبدالله منذر

اغلب بر آنند کـه از اولاد **منذرقیس** بوده و اورا **شاه منذر** گویند و حقیقت احوال مبارك او باین ضعیف نرسیده اما مزاری جلیس و

موضعی انیس است و بر سر **محلت شیراز** افتاده و ذکر ائمه مشایخ باین مقدار مختصر کرده آمد **والله اعلم بحقایق الامور وصلی الله علی سیدنا محمد واله الطیبین الطاهرین اجمعین برحمتك یا ارحم الراحمین والسلام**

آقای شعاع الملك یگانه ادیب فاضل که نسخهٔ اصل شیرازنامه متعلق بایشان است و شمهٔ از شرح حال آن بزرگوار در سابق گفته آمد در خاتمه این کتاب چند سطر شعری ایراد فرموده اند که حاکی از تاریخ سال طبع این کتاب (یعنی سال ۱۳۵۰ هجری قمری) خواهد بود و ما عیناً اشعار معزی الیه را نقل میکنیم

بهمن کریمی

به به شد ای کریمی شیراز نامه مطبوع
اغلاط کاتبان را کردند ازو چو مرفوع

تا بو که کم نشانند مجرم بجای محرم
ای کاش دست کتاب گشتی زخامه مقطوع

دی از غلط نویسان تاریك بود و مخفی
این نامهٔ که امروز مصقول گشت و مصنوع

وقتی بمجمع من بودند اهل دانش
این نامه اندر آن جمع تصحیح شد زمجموع

لیکن چو روز اول مقرون نشد بصحت
چون از خلاع فاخر یکباره بود مخلوع

از خامهٔ کریمی پوشید جامهٔ نو
شد نامهٔ سعادت با نام او چو مرجوع

هر هفت کرده گفتی آمد مه دو هفته
گاهی ز نثر مصنوع وقتی بنظم مرصوع

ینبوع دانش آمد تالیف بن ا ی الخیر

ای تشنه فضائل سیراب شوز ینبوع

از این نسیب وتشبیب موضوع کارخیراست

برگشتم از حواشی داخل شدم بموضوع

تاریخ سال طبعش اول شعاع گفتا :

«بهبه شدای کریمی شیراز نامه مطبوع»

شیراز یکشنبه ۲۴ ذیحجه ۱۳۵۰ هجری قمری

شعاع الملك



فهرست اماکن

*

فهرست اسماءالرجال

کتب خانہ جامعہ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس رفقاء، مجلس انتظامی، مجالس تعلیمات، نصاب پانچ کتابیں ایک وقت میں اپنے پاس رکھ سکینگے۔

۲۔ اساتذہ جامعہ عثمانیہ و کلیہ جات ملحقہ و گزیٹیڈ عہدہ داران جامعہ اور اراکین دارالترجمہ دس کتابیں ایک وقت میں اپنے پاس رکھ سکینگے۔

۳۔ طلبا میں جو جماعت ایم۔ اے، ایل ایل بی، بی ٹی و تحقیقاتی جماعتوں کے ہیں وہ تین کتابیں اور بی۔ اے اور انٹرمیڈیٹ کے طلبہ دو کتابیں ایک وقت میں اپنے پاس رکھ سکینگے۔ طلبہ پانچ کتابیں دو ہفتہ تک رکھ سکینگے اور واپس نہ ہوں تو طلب کی جا سکتی ہیں۔

۴۔ مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائیگا۔

۵۔ بشرط موقع کتابیں گھر جاری کی جا سکینگی مگر اس غرض کے لئے کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶۔ کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو تشخیص پر ذمہ داری عائد ہوگی۔

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان بنایا یا لکھا نہیں جا سکتا۔

۸۔ قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہیں کی جا سکینگی۔ فقط